

وارلیق

مجله ماهانه فرهنگی فارسی و ترکی
آیلیق تورکجه و فارسجا فرهنگی نشریه

آلتینجی ایل صایی ۴۹۳ (آردیجیل صایی ۶۱ و ۶۲)
سال ششم شماره ۴۹۳ (شماره مسلسل ۶۱ و ۶۲)

خرداد و تیر ۱۳۶۳

(شماره امتیاز ۷۵۳۸)

این مجله هیچ حزب و گروهی بستگی ندارد

VARLIQ

Monthly
PERSIAN AND TURKISH JOURNAL
6t Year No.3 ,4 (Serial No. 61,62
APRIL,MAI 1984

Address : Veli-ASR Ave. Bidi Str. No. 17
Tehran, Iran

قیمت ۱۵۰ ریال

بسم الله الرحمن الرحيم

ایچینده کیلر

(فهرست)

- ۱ - هنر شهریار: دکتر حمید نطقی ۳
- ۲ - آذربایجان ادبیات تاریخینه بیرباخیش (۳۷): دوکتور جواد هیئت ۱۶
- ۳ - حضرت محمد (ص) ین اوگودلری: ج. هیئت. ۲۲
- ۴ - صحاح المعجم: پرفسور غلامحسین بیگدلی. ۲۳
- ۵ - آنادیلیمیز و ملی وارلیغیمیز اوزروندا خاطره‌لر (۷): م. ح. فرزانه ۳۲
- ۶ - آذربایجان شعر و ادبیاتی ایله تانیش اولاق (۶ - قافییه) ت. پیرهاشمی ۴۶
- ۷ - صائب تبریزی کیست: حمید مید تقوی (حامد). ۵۳
- ۸ - آقای یحیی شیدانین ۶۰ ایللیگی تبریزده قوتلانندی. ۶۳
- ۹ - کیم دیل همینی دلیرجانانه آپارسین: صمد ظهیری (ایلغار) ۶۵
- ۱۰ - اغوزما: دکتر جواد هیئت ۶۷
- ۱۱ - شعر: دوکتور حمید نطقی ۸۲
- ۱۲ - اللہین کریمدیر ائلین و قارلی: ح. م. ساوالان. ۸۳
- ۱۳ - کارمند: د. م. عاصم ۸۵
- ۱۴ - آتالارسؤزو. ع. منظوری خامنه‌ای ۸۶
- ۱۵ - صابر: علی کمالی. ۸۷
- ۱۶ - خبرلر. ۹۹

توجه

۱- از مشترکین محترم تقاضا دارد وجه آبونمان یکساله (یک هزار ریال) را در نزدیکترین شعبه هریک از بانکها بحساب شماره ۲۱۶۳ بانک ملی ایران (شعبه داریوش خیابان بهار) واریز و رسید آنها بضمیمه نشانی خود بآدرس مجله ارسال نمایند تا در ارسال مجله برای آنها وقفه‌ای روی ندهد.

۲- شماره‌های گذشته مجله وارلیق را می‌توانید از دفتر مجله تهیه نمایید.

۳- جلد اول تاریخ ادبیات آذربایجان از قرن ۱۳ تا آخر قرن ۱۹ میلادی تحت عنوان «آذربایجان ادبیات تاریخی» از چاپ خارج شد همشهریهای علاقمند میتوانند از انتشارات فرزانه و یا انتشارات دنیا مقابل دانشگاه خریداری و یا با پرداخت ۳۰۰ ریال توسط آدرس بانکی مجله ارسال رسید آن بدفتر مجله یک جلد از این کتاب را تهیه نمایند.

۴- آذربایجان ادبیات تاریخی نین ۲۰- نجی عصر فصلینی یازماتلا مشغول اولدو. غوموز اوچون بو عصرده کی یوردوموز آذربایجانین شاعرو یازیچیلاری نین ترجمه‌ی حال و اثرلرینه احتیاجیمیز واردیر. بوتون شاعرو یازیچی و آنادیلی ادبیاتیله مار اقلانان همشهریلر- یمیزدن بو باره‌ده بیزه یاردیمچی اولماقلارینی و اوژ ترجمه‌ی حال و اثرلریندن نمونه‌لرله برابر تائیدقلاری دیگر شاعر لری میزینده ترجمه‌ی حال و اثرلریندن نمونه لرکوندرمه‌لرینی خواهش ائدیریک «وارلیق».

وارلیق

مجله ماهانه فرهنگی، ادبی و هنری

(به زبانهای فارسی و ترکی)

تحت نظر هیئت تحریریه

صاحب امتیاز و مدیر: دکتر جواد هیئت

محل اداره: تهران، خیابان ولی عصر، کوچه بیدی شماره ۱۷

تلفن عصرها ۶۴۵۱۱۷

چاپ کاویان - میدان بهارستان

قیمت ۱۵۰ ریال



وارلیق

آیاتیق نوز کجه و فارسجا فرهنگي نشره
مجله ماهانه فرهنگي فارسي و ترکي

آلتینجي ایل - خرداد و تیسر ۱۳۶۲

دوکتور حمید نطقی

=====

فارسی شکر است

ترکی هنر است

هنر شهریار

آنچه که به عنوان آثار شهریار به زبان مادری او در دسترس است تا آنجا که ما اطلاع داریم عبارت است از دو منظومه "حیدر بابا یا سلام" (اولی در ۷۶ بند - هر بند ۵ مصرع - یا ۳۸۵ مصرع و دومی ۴۹ بند یا ۲۴۵ مصرع، جمعاً ۶۲۵ مصرع) و مجموعه‌ای بنام "شهریار و آذربایجان دیلینده اثرلری" (گردآورنده یحیی شیدا، چاپ چهارم، چاپ ارک تبریز ۱۳۶۲) شامل شصت و دو شعر بلند و کوتاه از شهریار در ۲۲۵۶ مصرع که با محتویات دو منظومه فوق الذکر "حیدر بابا یا سلام" روی هم رفته ۲۸۷۱ مصرع می‌گردد.

ارزش معنوی این آثار با حجم و مقدار اشعار و ابیات آن قابل مقایسه نیست، حتی می‌توان به جرأت ادعا کرد که اگر شهریار را با آنچه وی بزبان فارسی ساخته و پرداخته است (و بیگمان در نوع خود شاهکارهای مسلم روزگار ما بشمار می‌آید) بسنجیم و ارزش نهیم در حق او ظلم روا داشته‌ایم. در این دفترهای کوچک جهانی درد، فریاد و احساس خلاصه و در یک کلام شعر ناب گنجانیده شده است.

عدم آشنائی و فقدان بررسیهای جدی و نقد راستین و تمرکز توجه نکته سنجان در مسائل فرهنگ محض فارسی و غفلت از فرهنگ ترکی آذربایجانی

که عمده ترین ارکان فرهنگ ایرانی - به معنی اعم کلمه است اینهمه سبب شده است که این بخش از سروده های شهریار فی الجمله در بوته جمال بماند و حتی در جشنواره "هشتاد سالگی استاد چون چرخ پنجم ارباب از کانون بحث و فحص دور بماند و تنها در پرتو عشق و علاقه خود شهریار در پیچه بدین باغ سحر گشوده شود و با نیوشیدن چند سخنی از این دفتر و نوشیدن جرعه ای از آن ساغر، حاضران چنان در زیر تاثیر "شراب خانگی ترس محتسب خورده" شهریار بمانند که سر از پا نشناسند.

اگر بگوئیم که این دفتر شعر هر چه جدی تر با دست تحقیق و تعمیق گشوده شود و مورد نقد و بحث قرار گیرد بیشتر ارج و بهای آن آشکار خواهد شد سخن بگزاره نگفته ایم، چه خوش گفته اند: عود بر آتش نهند و مشک بسایند، اینک ما بقدر بضاعت خویش این دفتر بسته را بازمی کنیم، و از دریچه تورکولوژی آنرا از نظر می گذرانیم و بخصوص در این فصل توجه ما بیشتر متوجه چند نکته درباره "واژگان ترکی (vocabulary)" شهریار است. امیدواریم نقد آثار ترکی شهریار از هر جهت، بوسیله استادان فن و ادب، بصورت شایسته انجام گیرد و کمال و جمال سخن وی لا اقل برای آشنایان زبان مادری شاعر بیش از این در پرده استعاره نماند ما بحث "واژگان ترکی شهریار" را با مقدمه کلی درباره زبان شعر او آغاز می کنیم. شعر ترکی شهریار بیش از همه چیز سرشار از صمیمیت است و اگر آوردن کلمه ای برای وصف کلی محتویات این دفترها ضروری باشد، کلمه "خودمانی" مرجح بر دیگر صفات است اغلب این ابیات بدون آرایش و مشاطگی و بطور طبیعی از دل جوشیده و به صفحه کاغذ ریخته است.

شعر شهریار، با وجود کارمایه شاعری دیوان پرداز سادگی سخن عاشقان ساز را دارد. در ابیات او لذت ترکی آذربایجانی را با چاشنی گویش تبریز و خشکنا ب، پاک و سره و ناب به مذاق جان می توان چشید. چنانکه استاد تورکولوژی پرفسور محرم ارگین در دفتر "حیدر با یا سلام" او را دیربازی است که بعنوان "نمونه (پروتوتیپ)" گویشی مهم از زبان ترکی آذربایجانی موضوع بحث دانشگاهی قرار داده و بیشتر برپایه دو منظومه فوق الذکر شهریار کتاب "آذری تورکجه سی" خود را تالیف کرده است.

پرفسور ارگین در انتخاب خود خطا نکرده است و حق با اوست، زیرا از نظر تورکولوژی در موردیکه بخواهیم زبان زنده و روزمره مردم را مورد

مطالعه قرار دهیم "حیدر با یا سلام" تکیه گاه بسیار مغتنمی است. هرچه بیشتر در سخن شهریار دقت شود فاصله سخن او از زبان ادبی و با اصطلاح کتابی ترکی آذربایجانی کمتر می شود چنانکه اگر در چاپ این آثار ویراستاری لازم (آنگونه که رسم است) اعمال می گردید، اختلافات منحصر به موارد انگشت شماری می گشت که آن نیز قابل درک و اغلب به غایت مطبوع و زیباست. چنانکه در خود کتاب بدین مسئله اشاره و عذر آن از طرف ناشر خواسته شده است (شهریار و آذربایجان دلیله اثر لاری صفحه ۱۵۰).

نکته ای را درباره زبان ادبی و یا کتابی ترکی آذربایجانی و زبان محاوره مردم کوچه و بازار آن سامان روشن سازیم:

مسئله دیگر گونی، بخصوص افت و اسقاط اصوات در جریان تحولات زبانها معروف و معلوم است. در ترکی امروز بسیاری از کلمات در این پدیده تراشیده و موزون و دلپسندتر گردیده است، لکن افراط در این راه مخل فصاحت می گردد و از اینجا است که زبان ادبی در نگهداشتن اندازه اصرار دارد. طبیعا و به مرور زمان در کاربرد، ساخت و تلفظ برخی از کلمات و ترکیبات فاصله کم و بیش زیادی در میان زبان تحریر و زبان محاوره به وجود آمده است. کما اینکه در هر زبانی از جمله در فارسی نیز در محاورات روزانه مثلا "می بینید" را "بسیاری" می بینین "و" داردمی رود" را "داره میره" می گویند. لکن کمتر دیوان شعری است که جز در طنز و هزل و موارد خاص دیگر از فارسی شکسته محاوره ای استفاده کند و دیوانی مشحون از منظومه های مثلا مردف به ردیف "بزار بشه" (بجای "بگذار بشود") و امثال آن بپردازد. لکن کساد بازار و تعطیل و اهمال زبان و ادبیات ما در طی ادوار پرا دباری که بما گذشته و صاحب قلمان و دانشمندان و زبان دانان و ادیبان از پاسداری ادب و شعر ما تا حدی غافل مانده اند میراث ادبی ما تنها به همت و پایمردی عاشقان ساز و تصنیف سازان سی و نام و نشان که از سینه مردم برخاسته اند حفظ شده است آشفتگی و سوء تفاهمی به وجود آورده است که هرچه زودتر باید چاره شود. بدیهی است که در آن شرایط که کتابت ترکی ممنوع و بجهت غفلت از تعلیم آن نوشتن زبان ما مسئله ای فراموش شده بود ناگزیر زبان محاوره زبان تحریر و ادب را بیکسوی زده و خود به جای آن نشسته بود. از سوی دیگر، به علت قدرت و سیطره سخن "صابر" در محیط ما که تا پیر جباران به نحو آثار آن از دلها قاصر آمد،

و نیز به سبب آنکه نظم صابرا نه پرطنز و شوخ و برطبق اقتضای مکتب روز - نامهء فکاهی "ملانصرالدین" و برای تشدید تاثیر ساتیریک مایل به تقلید زبان محاوره و تعبیرات عوام و حریص به کاربرد گویشهای محلی و گروهی ("ارگو" یا "slang") بود وضعی خاص پدید آمد. چنانکه گذشت سخن "صابر" نقش دلها شد و در دیار ما آنچه شناخته ماندتنها شعر صابرا نه بود، (چنانکه از "فضولی" جز بقایای نسلهای پیشین کسی یاد نمی کرد و درباره او و آثارش جز چند غزل که موسیقی و آواز خوانندگان انگشت شمار موجب بقای آن شده بود هیچ کس چیزی نمی دانست) از این جهت شعر صابرا نه و گفتار عاشقان ساز و امثالهم مدل و نمونه ای منحصر به فرد ترکان پارسی گوئی که گه و گاهی بیاد زادگاه و روزگاری شائیه کودکی و نوجوانی و زبان مادری خود از روی تفنن می افتادند و بیتی چند به ترکی می سرودند قرار گرفت، از این روی زبان کتاب و ادب همچنان در بوته نسیان ماند تا اینکه فرجی حاصل گشت و امکان عرض این مراتب و بحث در این مسائل بدست آمد. ناگفته نگذیریم، هیچ فرزانه ای مخالف استفاده از گنجینه عظیم فولکلور و زبان عام نمی تواند باشد، لکن باید گفت که توجه به امری نباید دستاویز غفلت و حتی انکار امر دیگر گردد. در مورد کاربرد مستقیم این مواد گرانبها و عزیز که خمیرمایه زبان کتاب و ادب است قول سعدی را باید نصب العین خود قرار دهیم که فرمود: هر سخن جای و هر نکته مقامی دارد.

باید افزود که هر کسی را بهر کاری ساختند و در فراخنای میدان ادب و شعر نیز هر کسی اسب خود را می تازد و در این بازار بزرگ هر فروشنده ای متاع خود را عرضه می دارد، به توجه و التفات شهریار به زبان محاوره ای - رایج نیست، بلکه این از خصوصیات وجهات قدرت و قوت استاد است که ما را با اعجاز الفاظ و تعابیر مردمی به "خشکنا ب" دوران جوانی خویش می برد و به سحر سخن از کوهی بی مقدار که برای کمتر کسی شناخته بود، ام الجبالی نامدار می آفریند و چنان می شود که "حیدر با با" "شهریار"، "دماوند" "بهار" را تحت الشعاع خویش قرار می دهد. نکته در اینجا است که این شیوه ختم است بر شهریار و شاید چند سخنور شیرین گفتار دیگر چنانکه در گروه انبوه سخنوران که پای در جای پای "حیدر با با" گذاشتند، و طبع خود را آزمودند دیدیم که همگان را توفیق رفیق نبود و شعرا اغلب در سایه بلند حیدر با پای اول و دوم استاد، دیری نه ایستاد، استطراداً عرض می کنم که نفوذ شهریار

همچنان در فراسوی مرزهای ایران، در سخنورانی هم که از سرچشمه زلال شعرو
ادب ترکی آب می خوردند بی اثر نبوده است چنانکه هم اکنون از "نیازی
ییلدیریم گنج عثمان اوغلو"، دفتر شعری بنام "سالورقازانین دستانی"
در پیش روی داریم که از حسن اتفاق حماسه‌ای از "دده قورقود" را برای طبع
آزمائی به شیوه "حیدربابای" شهریار برگزیده است. اینک چند بند از آن
منظومه بلند را به گواهی می آوریم و نغمه‌ای در دستگاه پرشور و سوز "شهر-
یار"، از "قوپوز"، "پیراوغوز" نامدار، با مضرب دلنواز "نیازی" می شنویم
شوء لنلرده دوققوز تورلو آش یئنیر،

آلا گئییک، سود قوزوسو، قوش یئنیر

اغ "قیمیزلا" داش دا اولسا خوش یئنیر.

ددهم قورقود وارسا اگر شولن ده

طوی قورولور آشین صونو گلنیده

بو گون یینه بیر اوتاقدان شولن وار

بیر سؤیله یین، ال شاقلاتان، گولن وار

دئدی لر کی: اوتاغا بیر گلن وار

قارشیلاییب یول آچدی لار گلنه

ددهم قورقود یوم گتیردی شولنه

هم "قیمیزا" هم آزیفا قانیلدی

شوکر ائدی لیب حق پیغمبر آنیلدی

"سوی بویلا نسین، سوی سؤیلن سین" دئیلدی

ددهم قورقود باغداش قوروب یانلادی

"قوپوزونون" تئلریله اؤنلده

داستان که بدینگونه آغاز می شود پس از صد صفحه چنین ختم می گردد:

بیخیلما سین قارشی یاتان داغلارین

قوروما سین بول اوزوملو باغلارین

دیرلیگینجه دالغالانسین طوغلارین

قادر تانری برکتلی یورد وئرسین

دار گونونده بیر قیلاووز قورد وئرسین

... ارسین الین چاره سیزه دوشگونه،

قادر الله دئونده رمه سین شاقینا،

آدی گؤزه ل "محمد" ین عشقینه

کم گزاردن تورک ائلینی قوروسون
 هم ائلینی ، هم دیلینی قوروسون
 گرچه درنقل این ابیات برای تسهیل درک خواننده درامای برخی
 کلمات اندک تغییراتی داده شده است لکن تنها با آشنایی با زبان " دده -
 قورقود " وروال سخن ترکان ترکیه نفوذ به دقایق و در نتیجه داوریهائی
 میسر خواهد گشت. این حاشیه برای نشان دادن وسعت دایره " نفوذ سخن
 شهریار لازم بود .

اینک طرف دیگر مسئله را مورد بررسی قرار دهیم و اشاره می کنیم
 که در کنار ثروت عظیم فولکلوریک و شعر و سخنی که مستقیماً از آن شاخ
 برومند رسته است ما دارای زبانی هستیم که بدان کتابهای فلسفی و علمی
 و فنی و دائره المعارف نوشته می شود ؛ این زبان ، زبان کتابی و ادبی
 ما است که فاصله اش از زبان محاوره و گویشهای محلی دست کم به اندازه فاص
 له فارسی مردم کوچه ، بازار از فارسی آثار جاویدان این زبان است .
 در این مختصر سعی ما بر این است با تکیه بر زبان محاوره که به علل فسوق
 الاشاره از چندی بدینسوی در کنار طنز و شوخی به دیوانها ، منظومه های
 جدی ترین راه یافته ، حدود و ثغور کاربرد این دو ابزار پرتوان یعنی
 زبان محاوره و زبان کتاب را بازشناسیم .

کسانی که به این بحث کمر می بندند ناچار برای نتیجه گیری صحیح
 در کنار بررسی قواعد و اصول " زبان کتاب " باید ثروت بی پایان و خصو
 صیات و جهات مختلف " زبان محاوره " و بهره را که زبان ادب و کتاب از آن
 می تواند ببرد مفصلاً بررسی کنند . در این باب تعبیرات مختلف و اصطلاحات
 و ترکیبات ، یعنی مواد و مصالح گرانبهای که برای فنی تر ساختن زبان
 از آنها نمی توان چشم پوشید باید بخصوص در مد نظر قرار گیرد در این مورد
 آثار شهریار چون گنجینه ای بی بدیل نعمت آسمانی مفتنم خواهد بود ؛
 برای نمونه ، نخستین شعر شهریار را (اثر مذکور ، صفحه ۷) شاهسود
 می توان آورد . شعری است بیست بیتی و ده ها تعبیر دل انگیز از همین یک
 منظومه می توان جست :

مثلاً : " باشی باشلارا قاتماق " ، " قاتلاشدیرماق " ، " بیرسی نه یاتما
 بیلیمک " ، " حاجاتا ال آتماق " ، " اومباسینا زوپاتا زیخلاماق " ، " باراتا
 سالماق " ، " دلی شیطان دئییر " ...

این تعبیر در همان چهارده - پانزده مصرع اول گنجانیده شده است

لطف و حالی را که بدست یاری این تعابیریدیدی می آید اهل ذوق دانند. در فرهنگ زبان و تعبیراتی که انشاء اله صاحب همتی احتمالا فراهم خواهد آورد این مصرعها چون شاهد کلام به تکرار نقل خواهد شد. و از شهریار بدین وسیله در لغتنامه ها نیز جا و دانه یاد خواهد شد.

بگذریم، علاوه به این تعبیرات از کتاب شعر شهریار به عنوان مخزنی از کلمات زیبا و مورد نیاز نیز برای غنای ذخیره کلمات و واژگان ما (*vocabulaire*) می توان استفاده کرد. اینک ما هم در اینجا فصلی به عنوان نمونه بدین کار اختصاص می دهیم :

۱۔ آلقیش

سنی بایقوشلار آلقیشلار * دەلی ویرانەنی خوشلار. یالان دنیا "ص ۲۱
"آلقیش" زلفات قدیمی زبان ماست.

در ابتدا به معنی "دعا"، "ثنا" و "مدح" بوده است. در مثالی که در ذیل این کلمه در "دیوان لغات الترك" می بینیم چنین آمده است: یلا و جقا القش بیر کل "و مؤلف کتاب محمود کا شغری آنرا چنین ترجمه کرده است: صَلَّ عَلَى النَّبِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ" با املای واضحتر "یا لا و اج" در ترکی به معنی پیغمبر است "بیرگیل" را در آذربایجان امروز "وئرگیلن" می گویند، یعنی بفرست و بده و معنی "القیش" صلوا و تحیت است. در روزگار ما "القیش" را در مورد تشویق و آفرین گفتن و کف زدن بکار می برند.

ضمناً دقت خواننده را به لطف و زیبائی مصرع "سنی بایقوشلار آلقیشلار" جلب می کنیم. در مقابل "آلقیش"، "قارغیش" قرار گرفته که به معنی "نفرین" است، از مصدر "قارغیماق".

١٠٠ - ١٠١ - ١٠٢

... داغدان دا بیر چوبان ایتی هوره ردی

اَوْنَدَا كُورْدُون اَولاق تپاق سا خیلادی

داغا باخیت قبولقلارین شما خلادی "حیدریا با" بند ۳۳

شکل قدیمی این ضمیر، "اَوَّل" بود در قدیم افادهٔ معنی مکان و زمان را نیز می‌کرده، در مصرع مورد مثال شهریار به همین معنی به کار رفته است. در ترکی ترکیه استعمال این کلمه بدین معنی منسوخ شده است.

۳ - اصلان ، ارسلان

داغ سیزه اصلان دئدی قارداش " سهندیم " ۴۲

اصل کلمه " ارسلان " (باسکون راوسین) است که در فارسی به غلط با

فتحه همزه وسین خوانند و به صورت اسلان و یا اصلان و بعضاً "اریسلان" نیز ذکر شده. ترکان اغلب آن را چون نام فرزندان خود برمی گزیدند و به قول صاحب "دیوان لغات الترک" خاقان هارا نیز چنین لقب می دادند. در "دیوان لغات" در ذیل این کلمه این مثل ذکر شده است (با املاى ما) :

"آلین ارسلان توتار، کوچین سیحقان توتماس" بدین معنی : "بنا نیرنگ شیر اسیر می شود بازور موش گرفتار نمی شود".

۴- اگلنجه

گاه گورهن سازایله آواز ایله اگلنجه قوروبلار

صانکی ساغرده ووروبلار "سهندیم" ۴۱

به معنی "سرگرمی" و "تفریح"، معنی دوم آن "چیز بی فایده و پوچ" در مثال : "اوشاق اگلنجه سی" یعنی "آنچه که فقط به درد بچه ها بخورد". معنی سوم "کار آسان" در مثال : "او ایش اونون اوچون اگلنجه دیر" یعنی "آن کار برای او در حکم سرگرمی است، بسیار آسان است". معنی چهارم "موضوع و مورد سخریه" در مثال : "هرکسی اؤزونه اگلنجه ائلایب یعنی "هرکس را مسخره کرده است". تعبیری نیز بنظر می رسد : "کؤنول اگلنجه سی" یعنی دلدار و محبوب. در شعر شهریار "اگلنجه قوروبلار" یعنی مجلس شادی ترتیب داده اند و چنانکه در جای دیگر نیز گفته است :

"سعید" اگلنجه لر قورموش بو شهره دیل - داماق وئرمیش
 "سعید" اؤلسه دئیسه اگلنجه لر کؤچدو دیل، داماق اؤلدو

"فخریه اؤلومو" ۱۵۱

املاى این کلمه در "فرهنگ آذربایجانی - فارسی" تالیف آقای محمد پیفون (نشریه دانشپایه - تهران ۱۳۶۱) "ایلنجه" است که با افزودن حرکات تلفظ را مشخص ساخته است. املاى "پای مبدل از گاف" در الفبائی که تاحدی براساس آوا نگاری قرار گرفته اند، در خط سریلیک آذربایجان شوروی همیشه با "J = ی" و در لاتینی ترکیه گاهی با "ğ" زمانی هم با "y" نشان داده می شود که اولی یادآوری صورت "گ" آن و دومی معادل "ی" می باشد. مابه علت زنده بودن تلفظ "گ" این قبیل کلمات در برخی نواحی و موارد و نیز به علت دوری از اشتباه در خواندن (که اگر امکان گذاشتن حرکت نباشد - مثلاً در ماشین تحریرها و حروف چاپخانه - همین "ایلنجه" چه بسا که بروزن "گیرنده" فارسی خوانده خواهد شد تا بروزن "سرپنجه") املاى آنرا بصورت "گ" ترجیح می دهیم، منتهی برای احتراز کامل از هراشتباهی می توان به این قرار

عمل کرد که با اصطلاح سرکش دوم گاف یا ئی (گافی که - ی - خوانده می شود) را در زیر سرکش اول قرار داد: گنه در روی آن مانند گ حتی در اصطلاح قدیم غیر مصوت نخست "اکبر" را: "کاف" غیر مصوت نخست "گلمک" را: "گاف"، و غیر مصوت "اگلنجه" را "یاف" می گفتند.

۵ - اگلنمک

اگلن پیتره بیردیر سکلن داشینا "محمد را حیم حضرتلرینه جواب" ۸۳ این مصدر دو معنی دارد، نخست افاده "سرگرم شدن"، "تفریح کردن" را می کند، ثانیاً معنی آن "توقف کردن" است که در مثال فوق مقصود همین است.

۶ - امین اولماق

یئتیشیب وعده سی حقین، امین اول دم دیدیر
آچیلماق قایسی مات قالا شیطان رستم
این تعبیر به معنی "مطمئن شدن" است.

۷ - اوتماق

اوتماز، اوخوماز بولبولو سالسان قفس ایجره
داغ داشدا دوغولموش دهلی جئیران حمیل اولماز "تورکون دیلی" ۶۸
آواز خواندن مرغ را گویند، در کتاب "سنگلاخ" چنین ترجمه شده: خوانندگی و سرائیدن، (مجازاً) بیهوده گوئی و ژاژ خوانی.

۸ - اوتورماق

قیش گئجه سی تئوله لرین اوتاغی
کتلی لرین اوتوراغی، یا تاغی... "حیدربابا" ۱ - بند ۳۶
کلمه از مصدر "اولغورماق / اوتورماق" نشستن آمده است، به ریشه "اوتور -"، پسوند "اق" افزوده شده، "اوتوراق" یعنی جای نشستن. این پسوند، یعنی "اک / اق" نخست شاید از ترکیب پسوندهای "گه / قا" و "ه / ا" و "یک / یق" پدید آمده است. چنانکه کلمه "قاچاق" محصول این دگرگونیهاست:

قاچ - قا - ق - / قاچ - قاق - / قاچاق.

بعضی کلمات را به صورت امروزی و آنچنانکه در ترکی قدیم بودند می آوریم: گرگ - / گرهک، امگ - / امک، کورگک - / کورهک، اورتاق - / اوراق، قایقاق - / قایاق، یاپورتقاق - / یایراق، یاریقاق، ائشکهک - / ائشک.

این پسوند در ساختن کلمات مختلف بکار می رود، از آن قبیل است :

۱- صفات گوناگون که در ضمن رنگ تحقیر و سرزنش دارد : قاچاق، قورخاق ...

۲- اسم مکان، از افعال : یاتاق و اوتوراق مندرج در مثال این ماده

که اولی به معنی "بستر" و خوابگاه است، در ترکی ترکیه به ایستگاه

"دوراق" گویند .

۳- برای ساختن اسم آلت و اندام : بیجاق، داراق ... و نیز از اندام

ها : دیرسک آایاق، یاناق، دیرناق ...

۴- برخی اسامی مجرد و مشخص : یوماق، یاماق، قوجاق، توتک، اوجرناق

و امثال آن که بعضاً با افزودن پسوند "لی" صفت بدست می آید : اوخونا -

قلی یعنی خوانا

۹- اوورتا

گاه گزین اوورتا را شطرنج قورارکن اوتوروبلار، "سپه‌ن‌دیم" ۴۰

به معنی اولاً وسط، میان، مثال : "یولون اورتاسی" : میان راه .

ثانیاً - نصف، میانه : "اورتادان ایکی یه آییрмаق" - از نصف دوباره

تقسیم کردن . ثالثاً صفت به معنی : وسطی "اورتا بارماق" - انگشت

میانه، و نیز متوسط : اورتا بویلو - متوسط القامه، از تعبیر "اورتادا"

در آن میان، در آن جا مفهوم می شود، "گون اورتا جاغی" به معنی ظهر و

"اورتا جاغلار" به معنی قرون وسطی است .

۱۰- اوست دوون

عمه حنین بال بلله سین بی یه ردیم

صوندان دوروب اوس دوونومو گی یه ردیم ... "حیدربا" ۱- بند ۲۱

"اوست" اولاً - به معنی فوق و بالای هر چیز است و "آلت" بر وزن

"کار" در فارسی متضاد آنست یعنی زیر، ثانیاً - به معنی سطح "یئرین

اوستو" روی زمین، سطح زمین" ثالثاً به معنی پوشاک : اوستومو سیلیم

لباس مرا تمیز بکنم، اوست - باش = سر و وضع . رابعاً به معنی علیاً :

اوست دوداق = لب بالائی . خامساً : به عنوان ظرف مکان به صورت : اوستونه،

اوستونده، اوسته نیز بکار می رود، از تعبیرات معروف آلت - اوست (زیر و

رو)، ایاق اوستو (باعجله، بدون توقف)، اوست - اوسته (پیاپی و رویهم

باش اوسته (به چشم)، باش اوسته یئری وار (گرامی اش می داریم)،

(احترامش محفوظ است)، یول اوستو (سر راه) .

در زبان محاوره "اوست" در حال منفرد ماندن (اوس) تلفظ می شود،

اوس دون یا اوست دون یعنی لباس رویی.

۱۱ - اوسا نماق

مدنیت دبین ائیلیر بدویت، بیر اوسا نمیر. "سهندیم" ۴۴
از ریشهء فراموش شدهء "اوس -"، مهدیخان "درسنگلاخ" آنرا "بیزار
شدن و نفرت کزدن" ترجمه کرده است. در کتب کلاسیک آنرا با (ص) می نویسند

۱۲ - اوشاق

اوزون گولسون، بولاقلارین آغلا سین،
اوشاقلارین بیردسته گول باغلا سین. "حیدریا با" ۱ - بند ۴
اوشاق از ریشهء بسیار کهن و فراموش شدهء "اوشا ما ق" - ریز ریز
کردن - و کم و بیش مانندهء "اوقاق" (له شده، ریز شده) به معنی پاره
خرده و کوچک است.
اوشاق اوغلان به معنی "صبیان"، "پسر کوچک" و "اوشاق اودون" به
معنی "هیزم پاره" بود. رفته رفته "اوشاق" خاص "یسربحه" شد.

۱۳ - اونو تماق

سن اونودسان دا سلیمان منی اونو تما یا جاق شهریار سنی
"قارداشیم سلیمان رستمه اتحاف"
به معنی فراموش کردن، نسیان (در مثال بالا) عفو کردن، چشم پوشی
کردن (اونون ائله دیکلرینی اونو تماق ایسته دیم، خواستم کارهای او را
فراموش کنم، از خطاهایش چشم بپوشم)، غفلت کردن (وظیفه سینی اونو تدو
از وظیفهء خود غافل شد.
استعمال آن بجای ترکیب (یاد دادن چیخار تماق) بسیار بجای و
فصیح است.

۱۴ - اویوشماق

شهریار سن یازان اشعاری اوزاقدان تانیرام من
بیر اویوشماق داهی وار نقش ایله نقاش آراسیندا. "سلیمان رستمه"
دراصل "اودوشماق" بود که به صورت "اویوشماق" در ترکی مانده و به
معنی سازش، مطابقت و توافق است

۱۵ - ائتمک

سنله سلیمان رستمی یاد ائدیر بو شیوه یله شهریار شاد ائدیر.
"محمد را حیم حضرت لرینه جواب" ۸۵
"همایون" دستگاه اولسان سازیندا "شهریار" یاد ائت

کی ملت شاعری "صافی" بیزه یا زمیش بو دستور و .

"سازلی شاعری میز صافی روحونا تقدیم" ۱۲۵

کلمه از ریشه "اُئد -" است و معنی آن در ابتدا "سازمان دادن"، "منظم ساختن" بود، سپس اندک اندک معنی آن ساختن و به وجود آوردن و اعمال (*make*) و سپس کردن (*to do*) شد.

به اشاره محمود کاشعری در معنی اخیر ترکان اوغوز "اُئدی" و ترکان شرق "قیلدی" را ترجیح می دهند و دلیلی نیز برای این دگرگونی می آورد (دیوان لغات الترک، جلد اول صفحه ۱۷). کاشعری دو مثال از طرز استعمال آن ذکر می کند: تنگری منک ایشیم اُئتی "یعنی خداوند کارهای مرا سازمان داد" (اصطلاح الله امری) و مثال دوم: "اول یوکونچ اُئتی" یعنی نماز خواند. ساختن افعال مرکب بیاری "اُئتمک" بسیار معمول است. لرد کلاوزن بیش از دو هزار مصدر از این نوع را می شناسد. (فرهنگ ترکی پیش از قرن ۱۳ میلادی، صفحه ۳۷)

اُئله مک که در زبان ما چون مترادف اُئتمک به کار می رود از "اُئله مک ساخته شده است. معنی آن در اصل "سودمند گردانیدن" و سپس در نتیجه "کشت و زرع کردن"، "تبدیل به احسن کردن" و بالاخره "عزیز داشتن" بوده است: بعدها معنی آن "کردن" و "ساختن" و در حقیقت مترادف "اُئتمک" شده است. معلوم نیست چرا بعضی ها آنرا ظریف تر از "اُئتمک" انگاشتند. در ترکی ترکیه آنرا مرادف با "اُئتمک"، "قیلماق"، "یا پماق" دانسته اند. "اُئله مک" در زبان ما نیز سرگذشتی دارد معمولا در جای "اُئی" - *ey* "ی" تبدیل به "ای" می شود و دیفتونگ *ei* "نیز جای خود را به کسره *é* می سپارد. پس از اُئله مک (*éylemek*) اُله مک (*élemek*) ساخته می شود.

در زبان ما "اُله" دو معنی دارد: اول، به معنی "بکن" از مصدری که هم اکنون موضوع بحث بود، دوم به معنی "چنان"، "آنچنان" داستان آن نیز چنین است: از ترکیب "اُ" به معنی "آن" و "اِله" به معنی "با" کلمه "اُ - اِله -" اولیه و با قدامی شدن مصوت اول - بر طبق قانون هم آهنگی - "اُیله" به وجود آمده که در لهجه ما باز با تبدیل "ی - *ı*" (به "ای - *i*") دیفتونگ (مصوت مرکب) *oi* تبدیل به *é* شده و در نتیجه اُیله به صورت "اُله" درآمده است. ترجمه مثال "اُله اُله مه" (آن چنان مکن) شامل هر دو کلمه

مشابه (هم آوا) است. "بئله" (چنین) نیز این مراحل را طی کرده است
 بُو - ایلَه - بُوَیلَه - بُوَیلَه - بُو - ای - له - / بئله .
 در ضمن صحبت از فعل ائیلَه مَک به فعل "یا پَماق" نیز اشاره شد بهتر
 است چند سطر هم درباره آن نوشته شود :

"یا پَماق" شامل این معانی بود : ساختن (ساختن خانه) بستن (بستن
 در)، پوشانیدن، دو چیز را نزدهم قرار دادن یا چسبانیدن. مثالهایی
 که در دیوان لغات الترک آمده : اول قاپوق یا پتی" (در اصل بصورت
 ارقبغ یبتی است، ما در نقل امثله برای سهولت کار خواننده تا آنجا که
 ممکن است از قواعد املائی جدید - با حفظ تلفظ اصیل - تبعیت می کنیم
 یعنی مرد (ار)، دررا (قاپوق - قاپی نی) بست (یا پتی).
 دوم : ار (مرد) تور (تور برای صید) یا پتی (گسترده).
 سوم : ایشلر **اوتمک** یا پتی (زن نان پخت، به تنور چسبانید)،
 چهارم : ارتام (دام) یا پتی (مرد دیوار ساخت).
 در ترکی امروز معانی این کلمه چنین است : ساختن، کردن، تعمیر
 کردن، سامان دادن ...

در ترکی ما معانی رایج آن : چسبانیدن (نان به تنور)، کردن، انجام
 دادن، ساختن و درست کردن است (پیفون : ص ۲۵۳)
 یاد آوری می کنیم که کلمه "یا پیشدیرماق" (چسبانیدن)، "یا پیشقان
 (چسب)، "یا پما (تیاله) ... از یک ریشه است.

"بقیه در شماره آینده"

آذربایجان ادبیات تاریخچه پیر باخیش

(۳۷)

یازان : آکادمی سین دکتروادهیئت

جعفر بدایعی (کلامی) : گورکملی شاعر، موسیقی بیلن و نقاش جعفر بدایعی ۱۳۱۴ هجری قمری ده تبریزده آنادان اولموش. آتاسی مرحوم مشهدی علی اکبر ساعتساز نوحه خوان تبریزده تشکیل تاپان "دلریش" آدلی حسینی دسته سینین قوروجولاریندان دی .

جعفر بدایعی ایلک اؤنجه علوم قدیمه اوخویوب، عینی زاماندا، ادبیات فارس، خطاطلیق، نقاشلیق اؤگره نیب و آتاسیندان دا ساعت سازلیق اؤگره نمیشدیر .

مرحوم بدایعی، نقاشلیغی آتاسیندان گیزلی تمرین ائتمیش، ومینیا تور-لوقدادا چوخ قیمتلی تابلولار اوزوندن یادگار بوراخمیشدیر .

مرحوم بدایعی شعر یازماقدان قاباق موسیقی اؤگره نیب، ائله کی ایران موسیقی سینده استاد اولموشدور. ایلک رباعی سینین چکدیگی بصر "ترباک" تابلوسونا سؤیله ییب تابلونون آلتیندا یازمیشدیر .

مرحوم بدایعی ۷۵ ایل یاشامیش و ۶۰ یاشیندان صورا شاعرلیگه باشلامیش و شعرلرینده " کلامی " تخلصونو سئچمیشدیر .

مرحوم کلامی شعرلری چوخ اولما دیغی حالده، مضمون و محتوی جهتیندن رنگین دیر. شعریت باخمیندان دا یوکسک سوئه ده دیر. شعرلرین بؤیوک حصه سینین غزللر، و بیرنجه نوحه تشکیل ائدیر. بورادا، اونون شعرلریندن نمونه وئریرکن، استاد شهریار یا زدیغی موشح غزلی-نی استادین جوابیله بیرلیکده درج ائدیریک :

(۱)

وصال شمعه کیم گوردی پیته پروانه بیریا ندا

شرار وصله بیریا ندا یانار، هجرانه بیریا ندا

دوشر تشویشه مرغ دل گورنده یاریمین زلفون

صبا ائیلر پریشان بیر طرفده، شانه بیریا ندا

گرفتار اولماسا كۆنلوم قوشى جاى تعجب دور
 اولوب، بيرياندا، زلفون دام، خالين دانه بيرياندا
 بيخيلدى ساقى مجلس گورنده چشم مخمورون
 جالاندى باده بيرياندا، دوشوب پيمانه بيرياندا
 جمالين گؤستهره ياريم، سكوت محض اولور عالم
 اويار فرزانه بيرياندا، دورار ديوانه بيرياندا
 ايكي يول واردى مقصوده، ياخين ديرهانكى سى بيلمه
 منا وكعبه بيرياندا، در ميخانه بيرياندا
 "كلامى"! عشق دن يان دور! كى ياندى آتش عشقه
 نهاد شمع بيرياندا، پر پروانه بيرياندا

(۲)

مشاطه الى زلف پريشانه دگنده
 شانه كيمي شان - شان اولى دل، شانه دگنده
 زلفونده اولان لرزه كۆنلوم سبب اولدى
 زنجير دوشر لرزه ده ديوانه دگنده
 ديوانه لرين مسكنى دير طره ي جانان
 غوغا اولى برپا اونا فرزانه دگنده
 قديم بوكولى، رشته ي جانيم اولى پريچ
 تا سلسله ي زلفونه بيگانه دگنده
 مين چشمه ي حيوانه برابردي او مى دن
 بير قطره سى دوشسه لب جانانه دگنده
 وار حقى، او كيپر يكلريوين قانيمي توكسه
 قانلار توكولر خنجر مستانه دگنده
 دامانه آخار اشكى، اولور شعله سى لرزان
 رخسارينه شمعين پر پروانه دگنده
 بير اوزگه شرافت يئتيشر مسند شيخه
 مسجده اونا خادم ميخانه دگنده
 شوریده ليق احوالى "كلامى" ده گؤروندي
 مشاطه الى طره ي جانانه دگنده

غزل موشح به خدمت حضرت استاد شهریار

سلام من بتوای شهریار ملک ادب
یگانه گوهر دریای فضل و گنج و هنر
دریغ و درد ز فیض حضور پر گهرت
محمد عربی حدّ تاجدار تو بود
حلاوت سخت را چشیده اهل کلام
مرا داهل طریقت علی و آل علی است
در آستان تودل ریخته قدم به قدم
حریم کعبه‌ی آمال کوی دلبر ماست
سرودنغمه‌ی بلبل سروده‌های تو شد
یکی ز روی نکویان برد تمتع روح
نوای من ز دل من گرفت شور حزن
شب است دیده بدنبال اختراقبال
هر آن دلی که پراز عطف مهر شد، آری
رموز رنج فلک را کسی نمیداند
یقین که فتنه‌ی آخر زمان ختم دارد
اگر فلک چو شو فرزند خواست میباید

سلام من بتوای سید رسول نسب
گشاده مکتب شعر تو در زمانه شعب
چنانچه باید و شاید نگشت کسب ادب
عرب اگر چه از او بود، او نبود عرب
نهاد مهر سکوتی ز شهدوی بر لب
شرف ز مقدم مولا گرفت ماه رجب
در اختیار تو شد ملک جان و جبب موجب
اگر بخاک درش رونهم چه جای عجب؟
ز شهد شعر تو آتش گرفت جان عجب
یکی اسیر بلا گردد و مطیع لعجب
ز داغ هجر غم انگیز خواند مرغ طرب
بدینا میدم و تا دل بدل رسد دل شب
نه روی کعبه بر آن دل شود نه راغضب
بنا م خویش ندیده بر آسمان کوکب
زمانه منتظر شاه آسمان موکب
هزار سال کشد امّ روزگار تعب

رسد اگر ز دم گرم شهریار دمی

نهال ذوق کلامی دهد کلام رطب

در جواب غزل آقای میرزا جعفر بدایعی (ساعتساز)

متخلص به (کلامی) که حقاً مرد ذیفنونی هستند (*)

مرغ پر شکسته

آمد سلام دوست بسر و قتم و مرا
سخت آن تنور طبع سخن پخته میکند
طبع (بدایعی) است که با لطف نظم او
در نظم خوشه‌ی پرن آن انتظام نه
استاد فن ساعت و شعراست و موسیقی
ساعت چنان تراز که خورشید و ماه را

از بیدلی مجال جواب سلام نیست
ما را به چنجه جز سخنی سست و خام نیست
جز در صف بدایع سعدی نظماً نیست
باسجع قمری چمن آن انسجام نیست
وین هر سه جز بسا ز طبیعت تمام نیست
آنجا مقام عقربک صبح و شام نیست

کلیات استاد شهریار، جلد ۲ ص ۲۵۱/۲۵۲

نقشش حلال باد، چه نقاش موشکاف
 کلک هنر بر آن خط فرمان نهاده سر
 من صاعبی شدم که به تبریز آمده است
 از دست داده ام بهوایت عنان شوق
 طبعم عقاب کوه نشین است و خود مرا
 ما خود مدام بسته ای اعصاب خسته ایم
 عمریست تا مقیم اقالیم عزلتیم
 جز صبر و سوختن نبود سهم عاشقان
 ای دل مقام قرب بهر کس نمیدهند
 جا وید با دگام عزیزان بجای وصل
 انجام بد بعمر خوش آغاز میدهند
 نسج قماش عمر عجب بی دوام بسود
 از من بنامه ای تو بسی نام می رود
 نام آوران نشانه ای تیر حوادثند
 ما وزن شعرو قافیه ای بیقواره ایم
 از صرف جیب خانقها نخاصه خرجیست
 بی مشتری است غرفه ای دردی کشان وقت
 چون شد که نافه های ختن بونمیکنند
 این جنگ با خداست که روزی کند خدای
 آری بزخم تیغ و سنان التیام هست
 نامت "بدایعی" و "کلامی" تخلص است
 پیچیده به، بشعرتو طومار شهریار

کز کاکل قلم سرموئی حرام نیست
 آری بخدمت تو قلم جز غلام نیست
 افسوس هم زبان عزیزم همام نیست
 تا چون کنم بتوسن بختی که رام نیست
 چون جوجه مرغ رخصت یک پشت بام نیست
 مرغیم پر شکسته و حاجت به دام نیست
 ما راهوای منصب و جاه و مقام نیست
 عشق است و بی شکسته هجران تمام نیست
 کافر مقیم روضه ای دارالسلام نیست
 ما را بغیر زهر جدائی بجسام نیست
 دیباچه ها همیشه به حسن الختام نیست
 دردا که هیچ نقش جهان بردوام نیست
 اما نصیب قرعه ای دولت بنام نیست
 آنجا که ننگ و نام بود، بخت گام نیست
 خود در قصیده ای که بمیل و مرام نیست
 در بارگاه مرشد ما بار عام نیست
 دیگر بکوی میکده آن از دحام نیست
 گر خود دماغ ذوق و خرد را زکام نیست
 روزیکه ذوالفقار علی در نیام نیست
 اما بزخم تیغ زبان التیام نیست
 ما را کدام هست که گویم کدام نیست
 آری بلطف طبع کلامی کلام نیست

مرحوم بدایعی آشاغیداکی فارسجا غزلینده، ۱۳۴۵- نجیایلین نوروز
 بایرامینی تبریک ائده رک، اصیل ایران موسیقی سی نین نغمه لرینسی
 گتیر میشدیر:

سحرگه درچمن میخواند بلبل خسروانی را
 توهم مطرب، بزن آهنگ شور و خاورانی را
 به گلشن غنچه را جامه دران سرکن باهل دل
 رهاوی و نوا و دیر و ترک و مهرمانی را

بزن زنگ شتر را در قطار لیلی و مجنون
 فرود آوریدشتی شوشتری و حاجیانی را
 حصار و مویه را بشکن مخالف تا شود مغلوب
 به منصوری رسان عشاق و آذربایجانی را
 عراق و راک هندی را محیر کن ز پروانه
 بزن نوروز و خارا و بیات اصفهانی را
 بیای سرو و سنبل سوسن و سیمین بر و ساقی
 بساز و ساغر آور هفت سین خسروانی را
 بیاد عشق پرکن جام خود را از می وحدت
 طلب بنما زحق توفیق عمر جاودانی را
 مبارکباد میگوید "کلامی" از صمیم دل
 حلول مقدم میمون عید باستانی را

مقاله میزین صونوندا ، مرحوم کلامی نین "حضرت سید الشهداء علیه السلامین
 عهدینه وفاسی" آدلی تورکجه مذهبی شعری نین بیر قسمتی نی درج ائدیریک :
 خونابه دل ایله لبالب اولاندا جام
 عشق اهلینه حلالدی ، بیگانه یه حرام
 بیر باده دیرکی ، ساقی روز ازل اونو
 تخمیر ائدیب بلایه ، ایچنمز اوجامی خام
 ارواح انبیاء متمایل او باده یه
 اشباح اوصیاء متملق اولوب تمام
 هرکس آلیب او جامی اله ، تیتره دی الی
 صعب العبور مرحله دیر ، لنگ اولوب دو گام
 مشکلدی ، شرطی چوخدی ، تکالیفی سخت دیر
 مقدور اولماییدی او طوماره ثبت نام
 الدن اله دولاندی او محفله عاقبت
 دوتدی قرار شاه شهیدان الینده جام
 لاله کیمی اوزو قیزاریب فرط شوقدن
 غنچه کیمی گؤرونردو دوداقیندا ابتسام
 معشوقدن گر اولماسا بیر جذبه عاشقه
 مصداق عشق عاشقیلن تا پمار اختتام

جامه باخاندا ، گوردو جمالیندن اؤزگه یوخ
 لاجرعه چکدی باشه ، اولوب مست وشاد کام
 وجهی اولان جمال خداونده آینه
 نوری وثره ن کواکب افلاکسه انتظام
 ایفای عهده ، هم اؤزو ، هم یار و یاور
 یثتمیش ایکی نفر ائدیبلر اوطوماره ثبت^{نام}
 ائتدی ودیعه دهم ماه محرمه
 سبط نبی حسینی خداوند ذوالکرام
 مخمور و منتظر قالیب ایفای عهد اوچون
 دوران دولاندی گردش ایام اولوب تمام
 کرب و بلا ده ، عاشر شهر حرام ده
 ووردی حسین دامن مقصوده اعتصام
 بیر-بیر هامی کمک لرینی ائیلهدی فدا
 تک قالدی عرصه گاه ده محبوب لاین تمام
 اتمام حجت ائیلهدی ، گوردی او لشگره
 ممکن دگیل میسر اولا جوهر کلام
 ال آتدی ذوالفقاره ، ائدیب حمله دشمنه
 کفاردن او عرصه ده تا آلسین انتقام
 طومار تک آچاردی ، بوکردی او لشکری

حضرت محمد (ص) ین اوگودلری

مَا مَحِقَ الْإِسْلَامَ مَحَقَ الشُّجِّ شَيْئٌ

هئج بیرشئی پخیللیک قدر اسلامی پایمال ائتمیز .

مَا مِنْ إِمَامٍ يَغْفُو عِنْدَ الْغَضَبِ الْأَعْفَى لِلَّهِ عَنْهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ

غضب حالینده باغیشلایان رهبری تانری قیامت گونو باغیشلار .

مَا مِنْ شَيْءٍ فِي الْمِيزَانِ أَثْقَلُ مِنْ حُسْنِ الْخُلُقِ

عدالت اولجوسونده هئج بیرشئی خوش اخلاقلیق قدر آغیردگیل .

مَا مِنْ صَدَقَةٍ أَفْضَلُ مِنْ قَوْلٍ

یاخشی سؤزدن اردملی (فضیلتلی) صدقه یوخدور .

مَا مِنْ صَدَقَةٍ أَحَبَّ إِلَى اللَّهِ مِنْ قَوْلِ الْحَقِّ

تانری یانیندا حق سؤزو دئمکدن یاخشی صدقه یوخدور .

مَا هَلَكَ أَمْرٌ عَرَفَ قَدْرَهُ

هرکس اوز قدرین بیلسه هلاک اولماز .

مَا أَمْلَقَ تاجرٌ صَدُوقٌ

دوغرو دانیشان تاجر فقیر اولماز .

مَا نَقَصَ مَالٌ مِنْ صَدَقَةٍ

مال صدقه وئرمکدن آزالماز .

مَا قَلَّ وَكَفَى خَيْرٌ مِمَّا كَثُرُوا إِلَهِي

یئتیشن آز مغرور ائدن چوخدان یاخشی دیر .

مَا عَالَ أَمْرٌ اقْتَصَدَ

اورتا یولو توتان فقیر اولماز .

مَا آمَنَ بِي مَنْ شَبَّعَانِ وَجَارُهُ جَائِعٌ إِلَى جَنْبِهِ وَهُوَ يَعْلَمُ بِهِ

هرکس قونشوسو آج ایکن بیلهرک یاتسا ، منه اینا نمیر .

مَا خَلَقَ اللَّهُ فِي الْأَرْضِ شَيْئًا أَقَلَّ مِنَ الْعَقْلِ وَإِنَّ الْعَقْلَ

فِي الْأَرْضِ أَقَلُّ مِنَ الْكِبَرِيَّتِ الْأَحْمَرِ .

تانری یئر اوزونده هئج بیرزادی عقل قدر آز یاراتما میشدیر

عقل یئر اوزونده قرمزی کبریت دن ده آزدیر .

ترجمه ائدن: دوکتور هیئت

صاحح الحکم

یکیست ترکی وتازی در این معامله حافظ
حدیث عشق بیان کن بهر زبان که تو دانسی
" حافظ "

در شهر تفلیس، پایتخت گرجستان شوروی دانشمندی یهودی گرجی بنام
کارل لوطا با طاذره، کنردرتاریخ و پروفیسور، در سالهای اخیر مدعی این بود
که میبایست آثار تاریخی فارسی، ترکی و عربی از آنجمله سنگ نبشته‌ها، سنگ
روی مزارها، کتیبه‌های روی سردر و دیوارهای مساجد و تکایا و این قبیل
یادگارهای تاریخی بدون استثناء در سر تا سر گرجستان جمع آوری شده در یک
نقطه زیر نظر اداره، بیوتات محلی متمرکز و نگهداری بشود و از این قبیل
آثار تاریخی که روزی اسباب دردسر گرجی‌ها خواهد بود، "حافظت نمایند"
البته این خوشرقصی و پیشنهادهای برای حفظ منافع آنهایی بود که خود گرجستان
را تنها حب نموده و بلعیده بودند و دستوراً زبالا بود.

متأسفانه بر اساس پیشنهادهای این شخص این کارها لانه که با مقاصد خاصی
جلوه کرده بود عملی شد: چیزهایی که قابل حرکت نبود با دینامیت و سایر
وسایل تخریبی منفجر و نابود نمودند و تعدادی سنگ قبر و کاشی‌های نوشته
شده و از این قبیل آثار باستانی تاریخی شرقی را از همه جا جمع نموده در
دره بنام آرمازی ۲۷ کیلومتری شهر تفلیس در مجاورت پایتخت قدیم
گرجستان به نام مسهختی جمع آوری و محصور ساختند.

نویسنده این سطور که گزارش بدان دیا را فتاده بود از مشاهده این حال
سخت پریشان احوال شده مقاله اعتراض آمیز در روزنامه "باکی" مورخه
۱ فوریه ۱۹۷۹ شماره ۶۵۰۷ چاپ نمود و شدیداً بر این عمل غیر انسانی
معتراض شده و مضار اینگونه خرابکاریها را ارائه دادم (شاید همین مقاله را
از نقطه نظر اهمیت تاریخی با تجدید نظر چاپ نمایم)

عجب اینست که حالا در تهران، در پایتخت ایران، در این مرکز دانش و
فرهنگ حادثه با شکل دیگر جلوه گرمی شود بدین معنی آقای سید محمد محیط
طباطبائی کاسه گرم تر از آتش شده و سنگ و فرهنگ را به سینه میزنند و با نام
"انتقاد ادبی می خواهند نوعی دیگر کارناشایسته کارل لوطا با طاذره را
تکرار و به خیال خودش ضربه نوبتی خود را به زبان ترکی و فرهنگ آذربای
یجانی وارد سازد. راستی که چه تشابهات عجیبی! ... و حال آنکه در سالیان

درا تجربه به وی ثابت نموده که بیش از ۱۵ میلیون مردم ترک زبان که در ایران زندگی مینمایند، ایرانیان اصیل و غیور و مسلمانان وطنخواه و مدافعین بی پروای میهن عزیز و پاسداران مرزهای ایران و از نخستین مبلغین مذهب اثنی عشری بوده و میباشند و نباید کما فی السابق به آنان با چشم بیگانه و نا محرم نگریست و به مقدساتشان لگد انداخت .

استاد سید محمد محیط طباطبائی به زعم خودشان ظاهراً مقالهء مبنی بر رد اصالت فرهنگ "صاح العجم" هندو شاه بخجوانی در مجلهء "آینده" به چاپ رسانده اند و آنچه که توانسته به مؤلف اثر و کتاب و ناشر و غیره ایرادات نا وارد گرفته و ساز ملی گرائی تخیلی قدیمی خود را نواخته اند و حتی از قول حمد الله مستوفی قزوینی نیز سخنهاى نا گفته گفته اند و شدیداً موجودیت تا ریخ، زبان و فرهنگ و حتی خود مردم و ملت ترک زبان ایران را تلویحاً انکار نموده اند و تکیهء کلامشان اکثراً (ایرانی نژاد)، (ایرانی اصل) بوده و حال آنکه خودشان در اصل عرب نژاد هستند و از اولاد حضرت خاتم النبیین محمد المصطفی (ص) میباشند که در خطبتهای لوداع بین چهار نژاد (سفید و سیاه و زرد و قرمز) بشر هیچگونه فرق و امتیازی قائل نبوده و عزت و برتری را در پرهیزکاری دانسته و فرموده اند: "لا فضل عربی علی اجمی ولا اجمی علی عربی ولا ابیض علی اسود ولا احمر علی اصفر" آن اکرمکم عند الله اتقوا کم "با این دستور صریح و روشن جد بزرگوارش چرا باید جناب استادی و بسا افتخار سادات فرمایش آن بزرگوار را فراموش نموده و تا حد طاباطذره تنزل نمایند و دم از برتری نژاد، آنهم نژاد خود بزنند به ویژه در شرایط کنونی کشور که هرگونه تبعیض نژادی و برتری قومی از بین رفته است و مسلمانان از هر نژاد و ملت و رنگ و زبان سرزمین برادر و برابر میباشند و انشاء الله نیز خواهند شد .

مگر ایشان نمی دانند این طرز تفکر یعنی برتر شمردن نژادی و حقیر و پست شمردن نژادی دیگر علناً مخالف دستورات دین مبین اسلام و از آثار باقیماندهء دوران طاغوت بوده که از طرف ملی گرایان تخیلی متجا و زیاده و مد شده بود و منظور استعماری و سلطه گری داشته است .

استاد که خوب میداند کلمهء ایرانی با آریائی مترادف نیست و نژادها دارای حقوق و مزایای برابر هستند، زیرا یکسان آفریده شده اند و استاد محیط طباطبائی که مؤلف "صاح الفرس" را با آب و تاب یک نفر منشی "اصیل ایرانی نژاد" و فارسی زبان می شمارد مگر ایرانی نژادی تنها و منوط به

فارسی زبان بودن است؟! ... مگر مؤلف "صاح الفرس" فرزند مؤلف "صاح العجم" نیست؟ چون پدر فارسی و ترکی نوشته مردود است و نا اصل و پسر فارسی به فارسی نوشته مقبول است و اصیل؟! خودتان انصاف بدهید چه می نویسید. مگر بسیاری از اقوام ایرانی مانند تراک، اعراب از آن جمله خود شما و غیره از اقوام آریائی هستید؟ به زعم شما تمام اقوام و مردمی که قرن ها است در محدوده فلات ایران و تحت لوا و فرهنگ اسلام و ایران بهم پیوسته و زندگی میکنند اعم از فارس، ترک، عرب، لر، کرد، بلوچ و غیره همه ایرانی هستند و ایرانی بودن ویژه و مرادف با فارس و فارس زبان بودن نیست و وطن و اسلام است که این همه اقوام مختلف را وحدت می بخشد و برادر می سازد نه فارس، ترک زبانی.

نویسنده مقاله از اینکه هندو شاه به ترکی سخن میگفته و اثر نوشته برای پاره مصالح تردید می ورزد و چنین استدلال میکند که هنوز در دوره هندو شاه ترکان مهاجر از بلاد شام و روم به ایران و آذربایجان از جمله به نخجوان نیا مده بودند، ایشان نباید فراموش بکنند که مهاجرت ترکان شام و روم از موجهای مهاجرت های بعدی است و به اضافه در اصل این ترکان شام و روم از ایران به شام و روم رفته بودند که در سال ۸۰۴ هجری قمری به امر امیر تیمور گورکانی به عقب معاودت نمودند و نویسنده مقاله گوئی به کلی از مهاجرت های ترکان اوغوز و سلجوقیان از هزار و اندی سال قبل آگاهی نداشته و ترکان قباچ و خزر و آوار و سوار و غیره را که قبل از اوغوزها به آذربایجان آمده اند بشمار نیا ورده اند، شاید علت این نسیان بدان جهت است که مهاجرت ترکان و پیورش سلجوقیان در تاریخهای آریا مهری حذف شده بود.

یک نگاه گذرا به تواریخ غیر آریا مهری در حال آشکار می سازد که زبان عمومی مردم آذربایجان لا اقل بعد از نقل و انتقال اقوام ترک اوغوز (غز) و آمدن سلاجقه ترکی بوده و مهاجرت های بعدی متهم و مکمل آن ها بوده است و گویشهای محلی از قبیل تاتی، هرزنی و غیره که به قول مقدسی بیش از ۷۰ بوده در بیشتر نقاط این مرزبوم منسوخ شده بود.

استاد ما بر روی مقاصدی که شایسته شان بزرگوارشان نیست لغتنامه "صاح العجم" هندو شاه پدر را که یک فرهنگ فارسی، عربی، پهلوی و ترکی آذری است با "صاح العجمیه" پیرعلی رکوی که یک لغتنامه فارسی، عربی و ترکی عثمانی است اشتباه میکند. علتش هم اینست که نامبرده نه

ترکی آذری میدانند و نه ترکی عثمانی تا بتوانند با مطالعه این دواثر فرقی بین لغات و اختلاف تلفظ آنها را دریابند. مثل ایشان در این باره مثل معروف عربی است که میگوید من لا يعرف الفقه فقد صنف فيه (کسی که فقه نمی داند در فقه تصنیفات می کند). حقیقتاً جای بسی تعمق و تاسف است که استادنا نام "کتاب دده قورقود" را کتاب "دده اغوز" مینویسد و آنوقت وارد میدان می شود و اظهار فضل و نظر مینماید و از ادب و فرهنگ ترکی دم می زند!! ...

استادنا بکار بردن کلمه "عجم" را دلیل بر عثمانی بودن مؤلف "صاح العجم" می شمارد زیرا معتقد است که تا زیان و پارتسیان آنچه که منسوب و مربوط به ایران و ایرانی است فارس و فرس میگویند ولی ترکان عثمانی این کلمه را در مقام تحقیر و تنزیل برای ایرانیان بکار می بردند و می فرمایند: "اما ترکان عثمانی در دوره کشمکش با ایران عهد صفویه از اطلاق کلمه فارسی و ایرانی... دریغ می ورزیدند و چون در کلمه "عجم" ... احساس تحقیری میکردند، کشور و زبان ایران را عجم و عجمی و ایرانیان را اعجام می گفتند. عثمانی ها صفت خوارمایه "عجم" را بر نام شایسته فارس و فرس ترجیح می دادند... پس... صاح العجم... هم... تالیف پیرعلی برککوی حنفی... از مردم... روم عثمانی بود..."

راست می گوید. پس با این منطق "شاهنامه" را نیز یک بد مرد عثمانی در "عهد صفویه" که "از اطلاق کلمه فارسی و ایران دریغ می ورزیده بنام ابوالقاسم فردوسی طوسی" رومی، عثمانی "برشته" نظم کشیده است ملاحظه فرمائید و چگونه گستاخانه "صفت خوارمایه "عجم" را درباره ایران بکار می برد:

بسی رنج بردم در این سال سسی عجم زنده کردم بدین پارسی
لابد به علت ضرورت قافیه بوده که لفظ پارسی را بزبان آورده است. ضمناً برای خرسندی خاطر استاد می افزائیم که برخلاف ادعای برخی از ناشرین و کاتبین فردوسی که از ترکان مهاجران زشام و روم به حدود طوس و غزنه بوده حکماً در دوره صفویه یا پس از آن می زیسته است!!

همچنین معلوم میشود علاوه بر فردوسی بسیاری دیگر از نویسندگان و شعرای ایران نیز که لفظ عجم را بجای فارسی و ایران بکار برده اند همه از عثمانیها پیروی نموده اند و با پیرعلی برکوی حنفی هم آواز بوده اند... زهی تصور باطل.

البته استاد سید محمد محیط طباطبائی در سهم خود نخستین کسی نیستند

که در باره آن چه که مربوط به تاریخچه یا فقه اللغه زبان امروزی ترکی آذربایجان باشد بدون وقوف بر چند و چون و کم و کیف آن زبان قلم فرسائی کرده اند. کسان بسیاری قبل از ایشان بوده اند و چه بسا کسان بسیاری نیز بعد از ایشان خواهند بود که در این باب اظهار وجود و عرض اندام خواهند کرد. نفی موجودیت این زبان و تخطئه آن اثر مربوط به آن کار دیروز و امروز نیست و تاریخ آن به اندازه رواج شوونیسم در ایران و امحاء و تخطئه همه دستاوردهای مربوط به زبان و فرهنگ و ادب خلق های غیر فارس قدیم است.

گفتیم استاد محیط طباطبائی در این کار تنها نیستند بدین معنی "محقق" دیگری نیز در تبریز در دوران اشتغال به استادی دانشگاه تبریز بدون اینکه مانند استاد محیط طباطبائی یک کلمه ترکی بدانند در مورد داستانهای معروف "کتاب دده قورقود" و یا بغضای استادنا "رساله دده اوغوز" اظهار نظر "علمی و تاریخی" کرده و اظهار نظر میکنند که این اثر هیچگونه ارتباطی با زبان و فولکلور و فرهنگ امروزی آذربایجان ندارد و بسیاری از اینگونه مدعاهای "عالمانه".

تمام کوشش استاد محیط طباطبائی در این ریشه یابی کتاب "صاح العجم" و تمام صفرا و کبراهائی که در آن بکار رفته معطوف بر اینست که "مدلل" سازد: «اولا در دوره هندو شاه مؤلف "صاح العجم" هنوز ترکان مهاجر از شام و روم به حدود ایران و خجوان موطن هندو شاه نیا آمده و اقامت نگزیده بودند. ثانيا آنچه که از کلمات و عبارات ترکی بعنوان همسانها و معادل کلمات پارسی در لغتنامه مزبور آمده، افزوده هائی بوده که بصورت زیر نویس "ترکی عثمانی" بر آن افزوده شده و بنا بر این فرهنگ نامبرده بزعم استادنا هیچ پیوندی با زبان و فقه اللغه زبان ترکی آذری نمی تواند داشته باشد و اصلا هیچ و پوچ است...»

به ایرادات استادنا پاسخ می دهیم

استاد سید محمد محیط طباطبائی مینویسد: "... نسخه پرداز متن چاپی ... چگونه می تواند خود را به قبول این مطلب راضی نگهدارند که هندو شاه متوفی در ۷۳۵ از بحر الفرایب حدود ۹۵۵ هجری و "سائل اللغه" تالیف ۹۴۸ در تالیف "صاح العجم" استفاده کرده باشند؟! "

نویسنده مقاله تنقیدی عالما، عامدا به این مابورعوا فریبانه دست زده است در صورتیکه در صفحه ۱۲ "پیشگفتار مصحح" صریحا و با مرکب سیاه روی کاغذ سفید آورده است: "... جلداول این فرهنگ در حدود شش هزار واژه فارسی

پهلوی دارد که به نظر اینجانب همه^۱ این لغات را مؤلف جمع آوری نکرده است و از صفحه اول تا ۲۸ لغاتی بر متن اصلی (البته در حاشیه) افزوده شده است که به دلایل زیر متعلق به هندو شاه نیست:

۱- خط متن و حاشیه یکی است و این دال بر آن است که ناسخ لغات حاشیه را بعداً بر اثر افزوده و شاید قصد تدوین فرهنگ تازه و جامع تری داشته است
۲- منابعی که در حاشیه آمده اکثراً از فرهنگهای بعد از "صاح العجم" است و ما برای اینکه خواننده بتواند واژه‌های اصلی را از واژه‌های حاشیه تمیز دهد لغات حاشیه را با علامت + مشخص کردیم "ما حیران و مبهوتیم استاد محیط طباطبائی که سن و سالشان از مرز هشتاد گذشته و پیرمردی سالخورده و روی از جهان در کشیده می باشند و علاوه بر دویای خداداد دویای چوبین دیگر قرض کرده و باز بزحمت از نقطه به نقطه می خرامند چگونه میتواند خود را حاضر کند که این گونه بیرحمانه و در عین حال بی انصافانه بتازند. مگر یاد در محله کوران گذاشته اند؟!

آقای سید محمد محیط طباطبائی درباره کلمه "باکی" نیز خواسته اند شیرین کاری کنند و کبرا صفرائی چیده اند ولی در اینجا نیز بی گذاری به آب زده اند، قبل از فارس‌ها، قبل از روس‌ها این کلمه به همین شکل و تلفظ موجود بوده و هست. باکی در زبان ترکی به معنای زمین بلند، بلندی تپه و ارتفاعات آمده است و چون شهر باکی در کنار دریا روی ارتفاعات قرار گرفته است این معنای تاریخی کهن را شامل است و به روس و فارس و عرب ربطی ندارد و خاطرات استادنا آسوده باشد و ایشان نیز حق ندارند این کلمه اصیل ترکی را به دلخواه خودشان به باد کوبه یا باکو و غیره تبدیل نمایند و بر صاحب اصلی آن تحمیل اراده فرمایند.

نویسنده مقاله می گوید: "صاح الفرس... برای ترجمه و تفسیر لغات دشوار قافیه شعر دری نوشته شده... (این) صاح العجم، اصلی و کامل نمی تواند باشد... این متن بطور مسلم... برای ترجمه و تفسیر زبان فارسی مورد نیاز به زبان عربی... تالیف گردیده است"

یک نظر اجمالی به محتوی یک صفحه و توجه به کلمات مندرج در آن نشان می دهد که اغلب این واژه‌ها از آن قماش نیست که بتوان آنرا فارسی مورد نیاز (در مقابل "لغات دشوار" صاح الفرس) و دست افزار "کمک به آموختن زبان فارسی دری به سخنگویان زبان ترکی متداول در آسیای صغیر یا روم" دانست!

تهمت عجیبی است که می فرماید: "ناشروکاتب ارجمند نسخه چاپی پنداشته اند فرهنگی به ترکی بود" نویسنده قیاس به نفس فرموده، چگونه ممکن است کسی کتابی را صفحه به صفحه، سطر به سطر و حرف به حرف با دقت و با خط خود بنویسد و متوجه نشود کتابی که تصحیح و استنساخ میکند فرهنگ فارسی است یا ترکی! اینجا اشتباه از خود استادنا میباشند "ناشروکاتب که به راستی پنداشته کتاب فرهنگ ترکی تصور شده والا درباره فرهنگ فارسی چطور می شود بحث از الحاق پ به ب، چ به جیم که ترکی هم واجد آنست کرد" بودن یا نبودن حروفی در یک زبان در ترتیب کلمات زبان دیگر چه نقشی دارد؟ این سؤال پیش می آید که آیا نویسنده از کتابی که کمر به نقد آن بسته جز مقدمه، ناشرومؤخره عربی کتاب حتی یک صفحه خوانده است؟ از پیراگراف دوم صفحه ۸۹۶ مجله (صفحه دوم مقاله) جناب نویسنده را در نقش شرلوک هلمز مرحوم می بینیم که بخصوص در پیراگراف سوم متوجه "اختلاف خط"، "امثله ترکی" با متن می گردد، شیوه نگارش در نسخه ای که عکس صفحاتی از آن ضمن مقدمه چاپ شده (به صفحه هذافی امثله تصاریف لسان پارسی مراجعه شود) در طول یک سطر نیز در مورد زبان ترکی و فارسی متفاوت است و خط بخش ترکی بی شباهت به یادداشت های که در زیر هر کلمه فارسی در متن خود فرهنگ نوشته شده است نیست و خط فارسی این صفحه نیز یادآور خط فارسی متن فرهنگ است.

استادنا از کتابی که گفته شده در جهان منحصر به فرد است در طرفه العین نسخ متعددی ارائه داده و دردم فی الفور نسخه ای در کتابخانه ملی ملک کشف می نماید، باید متذکر شد که کتاب مورد بحث ما فرهنگ "صاح العجم" هندو شاه پنجوانی (پدر) میباشد که در کتابخانه دانشگاه شهر برایتسلاو زیر شماره و مشخصات ذیل نگهداری می شود نه هر اثر دیگر. KUK 38

Kat Rat 305

TD 13

Kt 38/1005

نسخه ی نگهداری شده با مهر دانشگاه برایتسلاو نیز ~~مهر~~ راست نه هر فرهنگ بی نام و نشان عربی، فارسی و رومی و عثمانی و غیره پیرعلی برکوی حنفی و سایر ولغات متشابه به او و امثاله ...

استادنا از تردید یا "لغزش ذهنی" حاجی خلیفه روایت می کند و تنها کسی را که از مقدمین اثر "صاح العجم" هندو شاه پدر را از "صاح الفرس" هندو شاه پسر تما یزداده و فرق گذاشته و درباره ویژگیهای آن سخن گفته است،

مورد خشم و غضب قرار میدهد زیرا مضمون نوشته‌های وی مطابق ذوق و دلخواه نویسنده نمی باشد. استادنا به هرچیزیک اما می گذارد اما هرچیز مشکوک و روایت ضعیفی را که در جهت تعصباتش باشد با جان و دل و آغوش بازمی پذیرد و آن را مسلم و مختوم می‌شمارد و تردید در آن مورد را کفر میداند چنانکه درباره لهجه پهلوی مادرزای آن "پیرترک" یعنی شیخ صفی - تنها به استناد چند دوبیتی منسوب به او - نیز البته برای استاد جای بحث نیست. نویسنده مقاله در هر فرصتی همینکه سخن از ترکی و ترک زبانان می آید، آنرا مردود و محدود به بلاد عثمانی می کند تا سایر نقاط "حساس" را برای مقاصد خود قرق کرده باشد. پهنه زبان ترکی هرگز به بلاد عثمانی محدود نبوده و نیست، برای تشخیص گسترش آن و نتیجه گیری علمی، دقیقاً باید سال و محل مورد بحث مشخص و معین گردد. صرف صحبت از بلاد عثمانی هیچ چیز را روشن نمی کند، چه در طی اعصار و قرون و حوادث تاریخی این "بلاد" گاهی محدود به یک منطقه و زمانی در برگیرنده بخش‌ها و مناطق وسیع و قابل ملاحظه بر سه قطعه بوده است.

از همه بی پروا تر گفتار استادنا درباره حمدالله مستوفی قزوینی مورخ و جغرافی دان معروف سده هشتم هجری قمری (ق. هفتصد پنجاه ه. ق.) صاحب "تاریخ گزیده"، "نزهة القلوب" و "ظفرنامه" است. عین نوشته جناب استاد سید محمد محیط طباطبائی چنین است: "مستوفی مثلاً درباره تبریز می گوید که به روزگار زندگانی هندو شاه (پدر) هنوز ترکان نورسیده نمی توانستند در آن شهر اقامت گزینند" زیرا زبان توده مردم در آن زمان همان زبانی بود که مرحوم کسروی در رساله زبان آذری بسال ۱۳۱۵ و محیط طباطبائی در مقاله زبان تبریزی مجله آموزش و پرورش سال ۱۳۱۸ شناخته و شناسانیده اند... و حال آنکه در باب سوم نزهة القلوب (در ذکر بلاد آذر - بایجان) و نیز در هر جا که سخن از تبریز می رود آثاری از این کلمات که به مستوفی نسبت داده شده مطلقاً یافت نمی شود!... بعکس صاحب "نزهة - القلوب" بیشتر علاقمند به مذهب مردم است درباره مردم تبریز بیشتر به بحث درباره خلق و خوی آنان پرداخته است. لیکن هر وقت هم که صحبت از "اصل یا زبان" می آید اصلاً و مطلقاً کلمه ای آنچه که به "زبان آذری" پیاد شده نیست، در مقابل مکرر سخن از ترکان می‌رود چنانکه:

صفحه ۸۴: "کلیبر... مردمش از ترک و طالش ممزوجند..."

صفحه ۸۵: "خوی... مردمش سفید چهره و ختای نژاد و خوب صورتند..."

صفحه ۸۶ : "گرم رود... مردمش سفیدچهره و ترک اخلاقند..."

صفحه ۸۷ : "مراغه... مردمش سفیدچهره و ترک وش میباشند..."

صفحه ۸۷ : "نیلان... ازعیون مردمش ترک اند..."

می بینیم که سفیدچهره بودن و ترک بودن چون مترادفات آمده، اگر این دورا یکی بشماریم، حکم حمدالله مستوفی درباره تبریزيان نیز روشن می شود که در صفحه ۷۷ در بحث از تبریز می گوید:

"مردم سفیدچهره و خوش صورت و متکبر و صاحب نخوت باشند".

اما نکته بسیار جالبی نیز در کار است، زیرا استادنا در صدر نقل قول تنها فرموده اند "مستوفی می گوید" و از نویسنده و مورخ و جغرافیدان مشهور سده هفتم و هشتم هجری قمری چون یکی از معاصران خود سخن رانده اند که از فحواي کلام نیز چنین مستفاد می شود که محتملا از آثار کسروی و بخصوص مقاله آموزنده استادنا نیز استفاده کرده اند. اینست و بنا براین شاید بتوان چنین استنباط کرد که استادنا پس از یادى از حمدالله مستوفی دربارا گراف پیشین ناگهان بیا د آقای مستوفی نام محتملا یکی از تلامذیا ا را د تمندان نشان افتاده و خلط مبحث فرموده اند! و یا تصور فرموده اند که کسی را دسترسی به نزاهة القلوب نیست...

جناب آقای سید محمد طباطبائی شما تصور مینمائید نظا می گنجوی با آقای (سپیده) کنیزک مشهور قبا قی خود که به همسری خود برگزیده به زبان پارسی دری صحبت میکرد؟!... شما خیال می کنید که خاقانی شیروانی در معرفی خود با این شعر:

ترک عجمی ولی دری گسوی یلواج شناس و تنگری جوی

راه خطا پیموده و برخلاف حقیقت سخن رانده است و یا تصویری فرمایند قطران تبریزی در سرا سردیوان که نسال خود هر جا که در تنگنای قافیه گیر می کرده فوراً بزبان مادری خود پناه میبرد و از زبان مادری استمداد مینموده است، برای تفنن بوده است! زهی تصور باطل زهی خیال محال.

آقای محیط طباطبائی شما تصور می فرمائید که برای خرسندی خاطر شما ما منظومه "حیدر با یا سلام" شهریار را به آتش می اندازیم و به خاکستر تبدیل میکنیم؟!... مگر اینها شدن نیست؟ مگر کج بر راست پیروزی شود؟!.

آقای محیط طباطبائی برای هر کس در این جهان فراخ زبان مادری شیرین و گرامی است، بیائید همت کنید سرپیری معرکه گیری ننمائید و از لجا - جت مالوف دست بردارید و با پیچ و مزاحم دیگران نشوید و قبل از هر چیز خود - تان را بشناسید و زبان مادری تان را، تهران - اردیبهشت / ۱۳۶۳

آنا دلیمیز و ملی وارلیغیمیز

اوغروندا خاطره لر

*** (۷) ***

مدرسهدن
صونرا کی
خاطره لیر

بورایا قدهر، سیزه درس اوخودوغومسوز
ایلرده، اوگونکو درس و مدرسه محیطینده
"وحدت ملی" و "ایران آریائی" یاراتماق
شعاری آلتیندا خلقین دوغما دیلینی زوربا

زورلوقلا دگیشدیرمک واونون ملی وارلیق وحقانیتی نی جور- به- جور
یوللارلا لاغا قویوب، تاپدالاماق تشبثاتی ایله رابطه ده اولان شخصی
خاطره لردن، بلکه ده بیرآز تفصیل ایله سوز آچدیم، بو تفصیل سوز آچما-
قدان قصدیم هئج ده بو خاطره لرده آدی چکیلن کیمسه لرین آدلاری وسته
بارماق قویماق اولماییب، بلکه اوگونون معارف و مدرسه محیطینده
بو یاراماز تشبثات و زوربا زورلوقلارین نه یئرده اولدوغونون واونلار-
ین اجراسیندا نه کیمی آخماق و انسان شانینه یارامایان شیوه لرین
ایشه آپاریلدیغی نین کیچیک بیر گوشه سیننی ده اولسا، آجیب گؤسته رمک
اولموشدو.

سیزه دبیشدیغیم خاطره لرده، ایستهر- ایسته مز، بیرچوخ دفعه بویینو-
مدا اوستادلیق حق اولان کیمسه لردن آد آپارماغیم اولموشدو، اوستاد
لیق حق اولدوقجا بؤیوک واونو وولماز حقدی، تکجه مدرسه ده ودرسه ده
بیزلره عومور صرف ائدن و جان یان دیران معلم لره یوخ، حتی حیاتدا بیر
تک سوز اورگندیگیم بیرسی نین بئله خاطره سینه توخونماغی و بویولدان
روحومدا درین یئر آچان منتدارلیغا توز قوندورماغی حتی دوشونسه
بیلمه دیم، اما... اوستادلیق حق نه قده ربؤیوک و اونودولمازسا، جامعه
ده حکم سوره ن یوزلره حق سیزلیک لره و اؤز باشینا لیکلارا گؤز یوموب
عوضینده خلقین دوغما دیلینی زورلایانلارلا آغیز- آغیزا وئرمک واون
- لارین اوجا غینا اودون قویماق، مین اوقدهر یاددان چیخاریلمازدی،
منی باغیشلا سینلار....

من و منله بیرنسیلدن اولان یوزلر و مینلرله اوشاقلار، مدرسه ده
اوخودوغوموز ایللر، تجربه میزین آزلیغی و اجتماعی باغیشلاریمیزین هله

محکم له شمه دیگی ایله برابر، گوز آچیب یو خسوللو قدا بویا باشا چاتد -
یغیمیز اوچون بونو باشا دوشه بیلیردیک کی، مدرسه ده ودرسه کؤتک
گوجونه اوشاقلارین دیلینی دگیشدیرمک و کوچه ده بازاردا سرنیزه و
باتون گوجونه قوجاکیشی لرین بؤرکونو و قاری آروادلارین چادراسینی
گؤتورمک له مۆحدث ملی" یاراتماق اولار ونه ده جامعہ نی ومحیطی فکردن،
فساددان، عدالتسیزلیکدن، اوز باشینالیقدان قورتارماق اولار .
بیزلر هرگون مدرسه ده اوز دیلیمیزده دانیشماق اوستونده جریمه ،
تنبیہ ،توبیخ اولدوغوموز و یئری گلیرسه مدرسه دن قوولدوغوموز حالدا
درس ساعا تلاریمیزین چوخو ورزش میدانلاریندا و سربازخانالاردا نه بیلیم
بونه دی، سوم اسفند، بونه دی چهار آبان اوچون حاضیرلیق آپارماق قدا
و سرود اؤرگنمکده گونده لیک حیاتدا، هرگون هر ساعت جور- به- جور فساد
عدالتسیزلیک و اوز باشینالیق لارلا اوز- به- اوز گلیردیک .
یئری گلیمیشکن چوخ ایستهردیم اوزمان اوشاقلارین اوز دوغما دیل
لرینده دانیشماغی "نگ تاریخی" آدلانديران شئونیزم جارجیلاری نین
گؤزلری نین اهنونده باش وئره ن فساد، ظلم و اوز باشینالیق لاردا ن بیر
آز تفصیل دانیشام، آنجاق باخیرام کی، سؤز اوزانا جاق و بیزی ده مقصد-
دن اوزاقلاشدیرا جاق، اونا گؤره ده اجازہ وئرین بوتفصیل دانیشماغی هله
لیک بیر آیری وقته بورا خاق و بورادا بیرایکی نمونه گتیرمگه کفایتلنک :
بیز دانشسرا دا اوخودوغوموز ایللرده واورادا هرگون بییزی و
دیلمیزی لاغا قویانلارلا ال به یاخا اولدوغوموز حالدا، دانشسرا نین
یوز قدملیگینده اولان قاری کؤرپوسونون هنده ورینده اون- اون ایکی
یئرده تریاکیخانا وارایدی، بوتریاکیخانالار هرگون اوردان گلیپ گئچن
استانداردان توتמוש تا اداره رئیس لری نین، شهر بانچی لرین و هر
یئرده خلقین دیلینی و منلیگینی تحقیر ائده ن شئونیتلرین گؤزونون
قاباغیندا دولوب بوشا لاردی. بو تریاکیخانالارین عمده مشتری لری ده
دولت مامورلاری ایدی، بازارچا داکی عطار جاماکیسینا یازیپ یا پیشدیر-
دیغی "تریاکاعلا" نی آچیق آشکار ساتاردی و "نسل برتر" یاراتماق
فکرینده اولانلارین هئچ بیر نه بو "نگ تاریخی" نی گؤره ر ونه ده بوقارا
لکه نی جامعہ نین اتگیندن یوماق باره ده اوزونه توز قوندوراردی، بو
تریاکیخانالار یول اوستونده اولدوغو اوچون بیزلرین فکرینی اوزونه
چکه ر و بوفلاکت یووالاری نین جامعہ نین آنیندا بیر قارایارا کیمی

یئر سالدیغی باره ده دوشونردیک .بیرگون بازارچا دا قوجا مان باشماق
 - چی حسین عمی نین دوکانیندا باشماغیما پنجه سالدیردیغیم زمان، نه
 جور اولدو سؤز تریاکیخانالاردان دوشدو .حسین عمی دریندن آه چکیب
 دئدی : ایگیرمی ایل بوندان اول بوتریاکیخانالاردان بورالاردا اثر
 یوخ ایدی .بونلاری تبریزلی لرین مشروطه ده گؤسته ردیگی ایگیتلیگی
 اللریندن آلقا اوچون تهراندا ن گلن ما مورلار گتیردیله ...

*** ** *

او گونکو تبریزده فرش کارخانالاری نین صایی قات - قات مدرسه لر
 - دن چوخ ایدی .بیزیم یاشادیغیمیز جای قیراغیندا منله یاشید اولان
 اوتوز قیرخ اوشاقدان تکجه اوچو مدرسه یه یول تاپا بیلیمیشدی .یئرده
 قالانلارین چوخو آلتی - یئددی یاشلاریندا ن فرش کارخانالاریندا ایلمک
 سالماغا محکوم اولموشدولار .فرش کارخانالاری نین او گونکو شرایطی
 عقله گلمز درجه ده آغیر و دؤزولمز ایدی .یوخسوللوفون فشاریندا ن بیژ
 - یکمیش آتا - آنالار ، اوشاقلارینی کارخانایا قویاندا ، اولنلارین الی
 تئز پیچاق توتسون و بئش شاهی پولا چاتسینلار - دئییه ، اوشاغی کارخانایا
 تاپشیراندا - اوستا بونون اتی سنین سوموکلری ایله دریمی منیم ، آنجا ق
 بیرجور ائله ایش اؤرگنسن - دئییه ردیله .نئچه ایل صونرا اوشاق ایش
 اؤرگنیب بئش شاهی پولا چاتاندا ، دوغوردان دا اوندایا بیردری ، بیر
 سوموکن ساوای هئچ نه قالمازدی .

سحرگون چیخاندا ن ، آخشام گون باتانا جاق بو قایریلیدیغی گوندن
 گون اوزو گؤرمه میش بیر قاپیلی داخمالاردا ، توزون توریاغین ایچینده
 واوستا کارلارین کؤتگی و دانلاغی آلتیندا قالبلاری الوان چیچه ک لرله
 بزه یین خیردا یاشلی اوشاقلار ، اؤزلری آچمادان سولوب گئدیردیله . بو
 کارخانالاردان بیرچوخو ، ائله شهرین مرکزی یئرلرینده ، خلقین دانیشدیغی
 دیلینی اوللارا قاخینج ائده ن حکومت آداملاری نین لاپ گؤزوقا باغیندا
 و آق آلتیندا ایدی . امانه جناب عبداله مستوفی و نه جناب رضا فهیمی
 ونه " وحدت ملی " یاراقماق اوغروندا آتیلیب دوشنلرین هئچ بیر بو
 کارخانالارین قاپیسیندا ن بیر دفعه ده اولسون گیرمه میش و اورادا اولان
 دهشتلی استثمار و ضا نسانی شرایطی گورمک ایسته مه میشدیله .

اوایللرده رضا شاه تبریزده تازا احداث اولموش شهرداری اداره -
 سینی " افتتاح " ائتمک اوچون گلیمیشدی . برنامعه ده اونون شهردارینی

"افتتاح" اقدندن صونرا اورادان پيادا اوستاندارليغا قاييتماسى
يئرلشديريلمىشىدى. بويارىم كىلومتىرە ياخىن فاصلەنى تېرىزكارخاناچى
لارى ان قىمتلى قاليلار ايله دوشەيىرلەر. رضا شاھ آياق آلتىنا سالىنىمىش
ودىوارلاردان آسىلمىش قاليلاردا ايشە آپارىلان ناخىشلار وگول بوتەلەر
خىرانلىقلا باخىر، ونلارى توختودوران كارخانا دارلارى وارباىلارى،
"مورد لطف و عنایت" قرار وئىرەر، اما يوزقدم اوردان قىراخدا، او
قاليلارلا بىزەنمىش دىوارلارىن اوبىرى طرفىندە، جانلارىنىن شىرەسىنى
و گۆزلىرىنىن ايشىغىنى بوقاليلاردا ايشلەنن ناخىشلارنى رىشەسىنە
آخىتمىش بالاچا اللرى يادا سالماق و ونلاردان آچكىمك بىلە ايستەمىر...
بوجور-بە-جور بويوكىمى نمونەلەر و صحنەلەر، بىر طرفدە خلقىن دوغما
دىلىنى دگىشدىرمگە جان آتقان و اونا قوندارما ھويت قوراشدىرما قىلدا
چىغىر-باغىر سالانلارنىن و اوبىرى طرفدە جامەدە ھەكەم سورە نەقىر، فلاكت،
فساد، استىمار، حقسىزلىك و زوربا زورلوقلارنىن قاياغىندا اعتناسىنىز
قالانلارنىن و اوزلرىنە توز قوندورما يانلارنىن ايچ اوزونو آچىپ گۆستر-
دى ...

*** ** *

دولتى كىتابخانا دا ايشە باشلايدىغىم سىرادا، منىم ھەقويولان
ايشلردن بىرى، اورادا بىرى-بىرى اوستە قالانىپ قالان جور-بە-جور
روزنامە و نەشرىلەرى تەرتىپە سالىپ جىلدا ولماغا خاھىرلاماق ايدى. بوايش
ايله مشغول اولدوغوم زمان، آنباردا كەنە قەسەلرىن آشاغا سىندىكى
يىشىك لىرىلەيدىن بىرى "وراق باطلە" عنوانىلە تىخانىپ قالمىش
بۇيوك كاغاز يىغىنى ايله اوز-بە-اوز گلدیم. ھامىنىن ال اوزدوگو
واوزون ايللىرىنىڭ يىلماق انتظارىندا اولان بو "وراق باطلە" نى اويان
بويان ائەندە، ونلارنىن ايچە رىسىندىن بىرچوخ قىدىمى روزنامەللىرىن
داغىنىق نومرەلرى و بىرپارا ناقص جزو ھەلر و كىتابچالار ايله بىر، ايللىر
بويو آدىنى ائىشىدىپ، اما اوزونو ھەل گۆرمە دىگىمىم معروف "ھوپ ھوپ
نامە" نىن اولدوقچا الدن الە گزىپ ناساقدان دوشموش و صفحەللىرى
تۆكۈلۈپ داغىلىمىش بىر نەسخە سىنە راست گلدیم. بونەسخەنىن اورتا ياچىخما-
سى، نەقەدەر الدن دوشموش و داغىلىمىش اولسا دا، منى اولمايان قەدەر شۇ-
يىندىردى. ھەربىر كىتاب و شعر دونىاسىلە آز چوخ آشنالىغى اولان ھەربىر
آذربايجانلى كىمى، مەن دە "ھوپ ھوپ نامە" نىن آدىلە چوخدان تانىشىش
ايدىم بو بۇيوك اشرىن ايستەر قاچار و ايستەرسەدە پەلوى استىدادى

ایلرینده یاساق اولدوغونو وهرکیمده تاپیلیرسا استبدادجلادلاری نین الیندن قورتولاجاغی اولما دیغینی ائشیتدیگیم حالدا، اونون آزادلیق قایغیسی چکن لرین اوره گینه شکر- شربت کیمی یاتان وانسانلیق دشمن لری نین باغرینا اوخ کیمی باتان سوزلری نین خلق آراسیندا دیلر ازیری اولدوغو و تکجه اوخوموشلار یوخ، حتی بیر چوخ ساوادسیز - لارین بئله هر سوز باشی اوندان حسب حال گتیردیک لرینی گورموشدوم . کتابین داغینیق صفحه لرینی قوراشدیریب سهما نا سالدیم . آخسام ائوه گئندنه اونو ائوزومله آپارماغا اجازه آلماق اوچون سرپرسته باش ووردوم . سرپرست کتابی گئرونجه واونون "اوراق باطله" ایچیندن چیخمش بیر "هوپ هوپ نامه" اولدوغونو باشا دوشونجه کتابی آلیب دقتله ورق لهدی . صورنا اونو منه قایتاریب دئدی : یاخشی اولدو ایکی اوج گسون اوردا کهنه کاغاذ کوغاذین ایچینده ائشینندن صورنا بونوتا پـدین یوخسا زحمتین لاپ هئچه گئده جکدی . سوزده گیزلی آتما جادا اولسادا او - نون جوابیندا - بلی : "آختاران تاپار - دئییه کتابی آلیب ائوزومله ائوه گتیردیم . او گونلر آتام مریض اولدوغو اوچون ائوده استراحتده ایدی . حکیم اونا هیجانا قاپیلما ماغی تاپشیر میشدی . آتامین "هوپ هوپ نامه" یه نه قدهر درین علاقه سی اولدوغونو ، اونون یئری گله نده هیجانلا بوکتاب باره سینده دانیشدیقلاریندا ن سئچمیشدیم . اونا گوره ده ، کتابلا غفلتی اوز - به - اوز اولماق اونو هیجانلاندیرما سین - دئییه ، کتابی آپاریب دالدا بیر یئرده گیزلتمدیم . گئجه هامی یاتاندان صورنا بیر طرفه چکیلیب کتابی قاباغیما آچدیم . مدتلر آرزوسونو چکدیگیم ، اما هئچ یئردن اله گتیره بیلمه دیگیم بیتلر ، قطعه لر بیرى - بیرى نین آرد - ینجا گئوزومون قاباغیندا ن گلیب گئچیردی :

ملت نئجه تاراج اولور اولسون ، نه ایشیم وار ،
دشمنلره محتاج اولور اولسون ، نه ایشیم وار
قوی من توخ اولوم ، ائوز گه لر ایله نه دی کاریم
دونیا و جهان آج اولور اولسون ، نه ایشیم وار
سس سالما ، یاتانلار آییلا ر ، قوی هله یاتسین
یاتمیشلار راضی دگیلم کیمسه اویاتسین
تک - تک آییلان وارسادا حق دادیمه چاتسین ،
من سالم اولوم ، جمله جهان باتسادا یاتسین
ملت نئجه تاراج اولور اولسون ...

بو چرخ فلک ترسینه دوران ائدی،
فعله ده اوزون داخل انسان ائدی

*** **

نه روادیر اغنیالر باخا آج قالانه یارب،
بو نه سوز که آج قالانه اولونا اعانه یارب
چیخا جانی آج قالانین گوزونون بیک لریندن
گئدیپ ایشله یوب قازانسن، الی نین امک -
لریندن

*** **

هه دی گوروم نه اولدو بس، آی بالام، ادعالرین؟
دوتموش ایدی یئری، گئیی ناله لرین، نوالرین
پوخسا قانیب دا عیبینی بوشلامیسان ادالرین
شیمدی حریف سوزهمان من دئین اولدی، اولما -
دی؟

*** **

صانما ازدیکجه فلک بیزلری ویرانلیق اولور
اون تمناسی ایله بوغدا دگیرمانلیق اولور
قاریشقدیر هله لیک ملتین استعدادی،
اله نیرسه صافی بیریان، توزو بیریانلیق اولور
جالخالاندیقجا، بولاندیقجا زمان نهیره کیمی
یاغی یاغ اوسته گئدهر، آیرانی آیرانلیق اولور
کتابی اوخویا - اوخویا سن دئمه منی یوخو آپاریر چراغ یانلیق
قالیر. آتام صبح اذان نامازا دوراندا چراغی یانلیق گوروب اونو
سوندورمکه گلنده کتابی گورور، اونو ییغیشدیریب اوزیله آپاریر. من
سحر دوراندا کتابی گورمه دیم، اونو کیم گوتوردوگونو سوروشونجا،
آتام گولومسه ییب دئدی:
- نه وقتدن بئله بیز نامحرم اولموشوق، هوپ هوپ نامه گتیریرسن،
اوزونده بیزدن گیزلی اوخویورسان؟

آتام نه اوچون کتابی اونلاردان گیزلی اوخودوغومون دوغروسونو
دئمک ایسته مه دیم. اما اونون سوزونو حوابسیز قویماق اوچون دئدیم:
- سیزدن گیزلی اوخوماقدان آیری قصدیم یوخ ایدی. ایسته ردیم کتابی
قابا قجادان گوروم، تاسیز اوچون اوخویاندا دوروخسانما ییم.
صباحدان هرگئجه شامدان صورا من هوپ هوپ نامه دن اوخوما غلا

باشلادیم. آنام بوتون سۆزلری دقتله دینله ییر، بعضا بیر یانئچه بیتین
ایکینجی، حتی اوچونجو دفعه اوخونما سینی تاکید ائدیروبعضا ده شعرلر
ایله رابطه ده اوز اوزلوگونده مارقلی ومنیم اوگونه قدهر ائشیتمه
- دیگیم توضیحلر وئیردی.

آنام دینمز سۆیله مز قولاق آسار و گاهدان سۆزلرین کسکینلیگی و
جانلیلیغیندان حئیران قالمیش کیمی دئییه ردی؛ شعرده دئیگین الله وئرگی
سی دی، اونو دئمک هر آداما میسر اولماز، روحون شاد اولسون، قهرین
گول ایله دولسون شاعر، هئچ کس سن کیمی یازیقلا رین دردینی یازما ییب
ظالمیره قبیر قازما ییب...

باطله کاغا ذلارین ایچیندن چیخان هوپ هوپ نامه نین سسی گون به
گون قونشویا، اوردان دا اوزاقلارا یاییلدی. بیر چوخلاری اوندا اولان
شکیللری گۆرمک و اوردان یازیلان سۆزلری ائشیتمک ایسته ییردی لر. بیر
گون بوتون عومرونو بادام سیندیرما قدا، یون دارا ما قدا و اعیانلارین
اؤلرینده ایشله مکده چور و تموش نرگیز باجی کوچه ده قابا غیما چیخیب
دئدی: آی اوغول، باشینا دئونوم، دئییرلر سنده هوپ هوپ نامه وار، باخ
سودومو سنه حلال ائله مەرم (او سودا مرلیکده آنام مریض اولدوغو
زمان منی امیزدیر میشدی) اونو گتیریب منه اوخوما یاسان. دئییرا وندا
کی سۆزلری ائشیدنده ائله بیل اوز قلبینین چیرپینتی سینی ائشیدیر.
هوپ هوپ نامه نی آپاریب نرگیز باجی یا اوخودوم و اونون خئیردعاسی
- نی قازاندیم.

بیرگون ده آخشام ادا رهن ائوه گله نده یولومون اوستونده ابتدائی
مدرسه یولدا شلاریندان رحیم عمراننی یه راست گلدیم. رحیم کیچیک یاشلا
- ریندان اولدوقجا دیری باش، قوچاق، قابا غیندان یئمز و عین حالدا
استعدادلی اوغلان اولدوغو حالدا، یوزلر و مینلرله اوشاقلار کیمی
یوخسوللوغون آغیرلیغیندان درسی بورا خیپ فرش کا رخانا سیندا ایشله-
مکه مجبور قالمیشدی. منیم رحیم ایله یاخین تانیشلیق و دوستلوغوما سبب،
ابتدائی مدرسه یولدا شلیغیندان علاوه، یای تعطیللرینده فرش کا رخانا
سیندا ایشله دیگیم زمان یول اوستو گۆروشلریم اولموشدو. من اونو چوخ
وقت لر یولدا گۆره ر و اونونلا دردله شردیک، او همیشه درس اوخویا بیلمه
دیگینه حیف سیله نر و من اونو گوندوزلر درسه گئتمکه امکانی اولما
دیغینا گۆره، گئجه لر اکابرده اوخوما غا ترغیب ائده ردیم. بونسلاردان

علاوه بیرگون کارخانادا باش وئرمیش بیرخا دئه بودوستلوغوبیرداها
محکم لشدیرمیشدی .

حادثه بئله باش وئرمیشدی: من بیرایل یایی شیشه گرخانا بازارینا
یا پیشیقلی توتونچیلرکاروانسراسیندا یئرله شن فرش کارخاناسینداایش
تایمیشدیم. سن دئمه رحیم ده ایکی - اوج آی وار بوکارخاناداایشله -
بیر، اما منیم بوندان خبریم یوخ، بوکارخانانین دفترینده دوروشوغو
اوتوروشوغو کارخانادا ایشله یین متین، باش آشاغا اوشاقلارا بنزه مه یین
اولدوقجا دا جلف وهرزه بیراوغلان اولوردو، اوغلان یاخشی بیلیمزدیم
اریابین اوز اوغلو یا قارداشی اوغلو ایدی. او سن سالینا گوره چوخ
اوزلو، قیپچانمایان و اوزوندن بویوک لرایله آچیق شوخلوقلارا گیره ن
سورتوگون بیررسی ایدی. منیم کارخانایا گلیب گلن گوندن اونندان
خوشوم گلمه دی. بواوز یئرینده، اما ائله بیلیرم اونون دامندن خوشو
گلمه میشدی. او هر وقت منله اوز به اوز گلنده آغزینی بورنونو ایه ر،
اما من باش قوشما زدیم. بیرگون اتفاقی حالدا پلکانلاردا رحیم ایله
اوز - به - اوز گلدیک. او، سئوینجک صوروشدو:

- سن هارا بورا هارا؟

- بوردا ایشله ییرم.

- نه وقتدن؟

- اولار بیر هفته، اون گون...

بیزبوخال احوالدا اولدوغوموز حالدا دئدیگیم اوغلان اوست پله لر
دن یئنه - یئنه آتماجا ایله دئدی: ساری پیشیک لر نه میرتلاشیرلار؟
(رحیم ده منیم کیمی ساریمتیل ایدی. بونا گوره ده اونا هامی "ساری
رحیم" دئییه ردیلر).

رحیم اونا چپ چپ یاخیب دئدی: بیردفعه بو پوخو یئدین، اگر بیر آیری
دفعه ده یئسن، آغزوون بورنونو قانینی قاتارام بیر - بیرینه، سنله بیریم
نه شوخلوغوموز، ایتیل گئت آدامینی تاپ، اوغلان بیرسوز دئمه دن قویوب
گئتدی.

بوسوز توققوشماسیندان نفجه گون صونرا، آخشام ایشدن چیخیب باشیم
آشاغا رحیمی گوزله ییردیم. همان اوغلان گلیب سووشاندا الینده قابا -
قچا دان حاضیرلامیش دمیر قیرینتیلارینی دالیدان بوینوم آشاغا تئکدو.
جانیم گیزیلده دی، کوره گیمین آراسی اود توتوب آلیشدی. قاییب -

اوغلانی دالیدان یا خالاماق ایسته‌پنده رحیم‌وز - به - اوردن چیه‌سیب
 بیرینی اوغلانین اتمل صورتینا ائله‌یامادی کی، اوغلان دالی قاچیدی
 و بیرلحظه ده آغزی نین بورنون قانی پالتارلارینی بویادی های - کوی
 دوشدو. کارخانانین میرزاسی گلدی، اودا اوغلانین طرفینی توتدو، خلاصه
 ایش آجان با زلیفا چکدی، رحیمی، منی، اوغلانی بیرده میرزانی گوتوردولر
 کلانتری یه. کلانتری ده میرزا افسر کئشیکه گوز ائله‌دی. (او وقتلرافسر
 کئشیک لرین چوخو قالتاق وکیلباشی یا استوارلاردان اولوردو). او دا
 مسئله‌نین نه‌یئرده اولدوغونو صوروشوب بیلمه‌دن باشلادی بیزی، رحیمی
 و منی، توپارلاماغا: ایندی بیول ایشی اورا بختیرمیسیزکی، اربابین
 اوغلونا ال آچیسیز، سیزه ائله آش پیشیریم کی، یاغی اوستونده بیر
 قاریش دورسون... استوارین هارت هورتونا او بیری اوطاقدان کلانتری
 رئیس سالر محبی چیخدی. من سالاری گورمک همان سئویندیم، اما اوزومو
 اونون قاباغیندا بو وضعیتده گورمکدن اوتانندیم. سالر بیرنچه دفعه
 منی آتاملار گورموشدو. آتام همیشه اوندان احتراملا آد پاراردی. سالر
 بین گوزو منه ساتاشجاق دئدی: سن بوردا نه قئیریرسن؟ من جواب
 وئرمگه مجال تاپماش استوار نگهبان دئدی: قربان، طرف دعوالاردان
 بیری دی کیشی نین اوشاغی نین بورنون قانینی قاتیلا بیر
 بیرینه. سالر اونون سؤزونو ائشیتیر کیمی منی ال اشاره‌سیله ایچهری
 چاغیریب و مسئله‌نین نه‌جورباش وئردیگینی صوروشدو. من حال قضیه‌نسی
 اولدوغو کیمی نقل ائله‌دیم. او بیرلحظه فکیرله‌شیب دئدی: اوندان دو-
 ستونو دا چاغیر گل سین. رحیمی چاغیردیم گلدی. سالر دئدی: ایسته‌میرم
 صوروشام سن اونو نییه وورموسان، بونو بیلیرم. ایستیرم صوروشام
 اونو نه‌ایله وورموسان؟ رحیم باشینی آشاغا سالیب ساغ الینه باخدی.
 سالر ایره‌لی گلیب رحیمین ایشله‌مکدن پینه باغلامیش الینی قوزاییب
 میزین اوستونه قویدو و تمکینه دئدی: بو ال طرفین آغزینی بورنونو
 قانا بویویار کی، هئج اونون لاپ بترین ده داغیدار. صونرا اوغلانی
 ایسته‌ییب دئدی: اوغلان گناهلار سنده دی. سن بونلارا نییه دولاشیرسان؟
 اوغلان دئدی: آقای رئیس من شوخلوق ائدیردیم. سالر دئدی: گفتم
 بوندان صونرا بو شوخلوقلاردان ائله‌مه. شوخلوغون دوشر، دوشمه‌زی اولور.
 کلانتری دن بورا خیل‌دیق، یولدا گله-گله رحیم سالرین کیشی -
 لیگیندن احساساتا قاپیلیمیش کیمی دئدی: آدامین هئج خیالینا داگلمه‌ر،

اما هر يئرده پيس ده وار، يا خشي دا وار...

بو حادته دن ايللر گئچدی، رحيم آدلی - سانلی کارگر، من ده آقا معلم اولدوم. بيرگون خيابان قاپيسيندا اوز - به - اوز گلهنده احوال و احوالدا ن صورا دئدی : ائشيتميشم سنده هوپ هوپ وار، اونو گاهدان گتير بيزلره اوخو، يادا وئر اوزوموز اوخوياق. دئديم : چوخ ايستهرم اوزوم گله، اما بيليرسن وقت ائلييه بيلميرم، اونو هر يئره دئسن گتيريم. دئدی : گتير كتابخانايي اوشاقلاردا ن بيريني گونده ررم گلسين آلسين .

هوپ هوپ نامه ني رحيم گيله وئرن دن صورا بيرگون او اوزو يا - نيما گلدی، تشكر ائله دی و دئدی : گليب گوره سن اوشاقلار اونا نه حظ ايله قولاق آسيرلار. هله كتابدا ايكي - اوج قطعه واركي، ازبرله ييب، ايكي - به - ايكي اوخويورلار. اما ايندي سندن بير خواهشيم وار، مندن مرحوم صابرين شرح حالي باره سينده صورو شدولار، هئچ نه تا پيب دئييه بيلمه ديم، باشارسان بوباره ده آزدا اولسا بير شئيلر منه يازگيله . رحيميم بو تا پشيريغيني يئرینه يئتيرمك مني صابرين ترجمه عالييني اورگه نيپ قلمه آلماغا سوق ائتدی، و بويلازي منيم آذربايجانجا يازديغيم ايلك مقاله لردن بيرى اولدو .

*** ** *

بيلميرم سيزه دانيشميشديم يا يوخ، منيم ده بير چوخلاري كييمي ، دانشرايا يازيليب معلم چيخما غيمين بير علتی تئزليک له ايشه باشلا - ييب عائله نين ياشايشينا يارديم ائتمك اولدوغو حالدا ، ايکينجي علتی درس و مدرسه ايله تانيش اولدوغوم ايللردن معلمليگه بسله ديگيم درين علاقه ایدی. بو علاقه اوزوندن هله ابتدائي مدرسه ده اوخودوغوم ايلر، مدرسه - يه گئتمگه موفق اولمايان قايي قونشو اوشاقلارينى بير يئره ييغاروا ونلار اوچون ما فيلقايدا کلاس قورا ردیم. بو کلاسلاردا مدرسه ده اوشاقلارين درسيه و تربيه سينه جان يانديران بير معلم كييمي، اوردان - بوردان اورگنديک لر - يمي، قبا با غيمدا دينمز - سؤيلمه ز اوتوروب گؤزلريني آغزينا تيکن اوشا - قلارا اورگتمگه چاليشا ردیم .

دانشرانين ايکينجي ايلينده، ابتدائي مدرسه لرده آپا رديغيم ي - ز عملی استاژ، منده كيچيک ياشلاريمدا ن يئر سالميش بو علاقه يه يول آچدی و عملی صورتده دوغرودان - دوغرويا اوشاقلارين رويالار دونيا سينا يول

سالماغا و اونلارلا آنلايش واورتاق ديل تاپماغا امكان ياراتدى .
اوشاقلارلا تاپديغيم الفتين آراسى قيريلماسين دئيه ،كتابخانا دا ايشله
ديگيم حالدا ،هفته ده هئچ اولماسا بيرنئجه ساعات ايش يئرینه ياخين
ابتدائى مدرسه لرین بيرينده درس وئرمگى خواهش ائتديم ،بو ايشه بير مدت
هن يا يوخ جواب وئريلمه دى ،درس لرین باشلانماسيندا ن هفته لرگئچندن
صونرا ،بیرگون بوجوابى وئردیلر :

سيزين هفته ده نئجه ساعات درس وئرما غيزلا موافقت اولونور ،آنجا ق
بئله صلاح گئورونوركى ،سيز ابتدائى مدرسه يئرینه هفته ده آلتى ساعات ،
يعنى بيرگون آرا نا هارلاردان صونرا ،ساعات ايکيدن دئورده قده ر (بوفاصله
ده كتابخانا نا هار فاصله سى آديله تعطيل اولوردو) كتابخانا ايله
ياخين دانشرادا كى يئددىنجى کلاسدا " ادبيات فارسى " دئيه سيز ،نه تعين
اولونان کلاسدا ن ،نه ده عهده مه قويولان درسدن راضى قالما ديغيم حالدا
ميداندا ن قاچما ييم دئيه ،تکليفى قبول ائتديم ،ياخشى باشا دوشوردوم
كى ،بو کلاسى چوخدا كتابخا يا ياخين اولدوغو اوچون يوخ ،بلکه منسى
کلاسدا باشدان باشا فارسجا دانيشماق اجباريندا قويماق خاطره نظره
آلميشلار .اما ،اونلارين بوتديرلرى بوشا گئتدى .من شخصى تجربه ماسا -
سيندا ،قابا قكى ايل استاژ ساعاتلاريندا اولدوغو كيمى بورا دا دا كلا
- سدا حاضر اولدوغوم ساعاتدان تورکجه دانيشماغا باشلاديم .منم -
توركى دانيشما غيم کلاسدا تازا نفس وهيجان گتيردى ،بو گؤزله نيلمز ايش
بیر آزدا حئيرانلىق و تعجبه دالميش اوشاقلارى ديله گلمه سه لرده ،اورک
- دن سئويندیردى ،بو سئوينجى اونلارين باخيشلاريندا ،آياغا قالخيىب
آزاد و راحت سئوزلرينى وايسته ديك لريني دئمک لرينده دويماق اولور -
دو ،بیرينجى درس اوزدن اوخوما (قرائت - روخوانى) درسى ايدى .اوگونه
قده ر ،چوخ يئرسيز و قوندارما ايشلردن بيرى ،اوزدن اوخوما درس سينده
كتابدا كى مطلبى ايسته ر شعر يا نثر اولور اولسون ،اوخوياندا ن صونرا
تازادان قايديب فارسى يه چئويرمک ايدى ،بو ايش هله فارس اوشاقلار
اوچون نه قده ر آغير اولدوغونو بيلميرم ،اما غير فارس اوشاقلار اوچون
اولدوقجا چتين و گيجنلنديريجى ايدى ،بونو درس اوخودوغوموز ايللرده
اؤزومده و آيريلاريندا سينا ميشديم .مثال اوچون اوشاق كتabda "توانا
بود هرکه دانا بود - به دانش دل پير برنا بود" سئوزونو اوخويوب
اونو فارسى يه ترجمه ائده نده ،چوخ گؤتور قويدان صونرا ،بو ويا بونا

او خشار بیر عبارت جورلهیه بیلردی "قدرتمند می گردد هرآنکه عالم باشد، با علم قلب سالخورده جوان می گردد"

بیز درس او خودو غوموز ایللر، ادبیات فارسی کلاسلاری هامیــندان داریخدیریجی و غیرفعال کلاسلاردان بیر اولوردو. بونون اساس علتی کلاسدا معلمین و اوشاقلارین بیرباشا فارسجا دانیشما مجبور اولدو - قلاریندان علاوه، بودرسین "ادبیات" درسی اولدوغو حالدا و اوشاقلارین احساسلاری، عاطفهلری، روحیهلری، یاشایشلری و دونیا گؤروشلری ایله هئچ بیر رابطه اولما ماسی ایدی. فارسی کتابلاری عموما یئددی - سکیزیوز یوز ایل بوندان اول یازیلیمیش شعر یا نثر پارچالاری ایله دولو اولور - دو. بو کلاسیک پارچالار، نه قدر اسلوب جهتیندن بدیع اولسالاردا، او - شاقلارا آموز معاصر دونیا لارینی تانیما قدا و یاشادیقلاری جامعده اولان خصوصیتلری یاشادوشمکده یاردیم ائده بیلمیردی. بو کتابلاردا آزدا اول - سون ایرانین معاصر ادبیاتیندان و هابئله دونیا ادبیاتیندان نمونه لر وئریلمیردی. دیکته درسی عموما کلله و دمنه، الادب الوجیز، تجارب السلف کیمی آغیر کتابلاردان دئییلیردی. دیکته ده تکجه سؤزلر - ین دوز یازیلما سینا اهمیت وئریلیر و مضمونون اوشاقلارانه غورگه ده بیلدیگی اصلا نظره آلینمیردی. انشاء موضوعلاری دا چوخ وقت ائله درس کتابلاریندا تبلیغ اولان "قناعت توانگر کند مرد را - خبرکن حدیث جهان - گردد را"، "چنان با نیک و بد سرکن که بعد از مردشت عرفی - مسلمانست به زمزم شوید و کافر بسوزانند"، "خواهی نشوی رسوا هم رنگ جماعت شو کیمی قلندر لیگی و خابینا تومار لاما غی تبلیغ ائدهن موضوعلارا اختصاص وئریلیردی .

اوشاقلاری بودا ریخدیریجی وضعیتدن قورتارماق و اونلاردا ادبیاتا و شعره علاقه یارتماق اوچون بیرگون کلاسا گئدنده پروین اعتصامی نین دیوانینی آموزومله آپاردیم. درس قورتارانندان صونرا کتابی اوشاقلارا گؤسته ریب دئدیم :

- اوشاقلار، بو کتاب ایرانین معاصر شاعرلریندن مرحوم پروین اعتصامی نین دیوانیددی. سیزلردن هرکس اونون شعرلریندن ازبر بیلیر، اوخوسون هئچکسدن سس چیخما دی. هامی بیر - بیرینین اوزونه باخدی، صونرا اونلا - ردان بیر آیاغا قالخیب دئدی : بیز بوگونه قدر بوشا عرین آدینی ائشیعه میشیک ، اونون شعرینی نه جور ازبر بیله جه پیک .

– بس اوندان سیزلردن یا خشی شعر اوخویا بیلیر گل سین بوقطعه نی اوخوما
– غا باشلادی.

اشک یتیم

روزی گذشت پادشهی از گذر گهی * فریادشوق بر سر هرکوی و بام خاصست
پرسیدزان میانه یکی کودک یتیم * کاین تا بناک چیست که برفرق پادشاست
شعرین ایکنجی بیتی قورتارار – قورتارماز نچه یثردن سس گلدی:
آقا، دئین باشدان اوخوسونلار، بیز ایستیریک اونو یازاق .شعری او –
خویان جوان دئدی: آقا، من ده ایسته ردیم یازیم.

– بس اوندان وئر من اوخویوم، سن ده اگلش یاز.

شعری باشدان اوخوما غا باشلایاندا کلاسداکی اوشاقلار استثناسیز
کاغاذ قلم آلیب شعری یازماقدا ایدیلر.

شعر اوخونوب قورتارانندان صونرا اوشاقلاردان بیر قالخیب دئدی:
آقا، اگر امکائی اولسا بو جور شعرلردن گئنه ده بیزه دئین.

– بیر شرطه، سیز بوردا اوخونان شعرلری ازبرلییه سیز، دالیسی هفته
قرائت فارسی درسینده معلوم اولدو هامیسی شعری ازبرله ییب لر. و من
اونلارا هر دفعه درسدن صونرا ملک الشعرا بهار دان میرزاده عشقی دن
فرخی یزدی دن، محمد حسین شهریار دان، میرزه علی اکبر صابردن و آیریلا
– ریندان شعرلر اوخوردوم.

کلاسلا اواندوقجا هیجانلی گئچیردی، اوشاقلار درس قورتارار قور
تارماز ادبیات مسئله لرینه عاید سئواللار وئریر و من او گونکو معلوم
ما یتیم اسایندا اونلارا توضیحلر وئریب مطالعه سی فایدالی اولان کتاب
لاری تائیتدیردیم. آرا – بیر اوشاقلاردان بعضیلری آنا دیلیمیزو خلق
ادبیاتیمیز باره سینده ده بیر سؤزلر صورو شور و من اونلارا دا با جار –
دیقیم قدهر جوابلار وئریردیم. تا بیرگون "دستور زبان فارسی" درسینده،
فارسیجا دا جمع علامتلریندن بحث ائتدیگیمیز زمان اوشاقلاردان بیر
صروشدو:

– آقا، تورکی ده جمع علامتلری هانسی دیر؟

من بیرآز دوروخسوناندا صونرا دئدیم:

– خوب، معلوم دو، تورکی ده جمع علامتلری "لار" و "لر" دی.

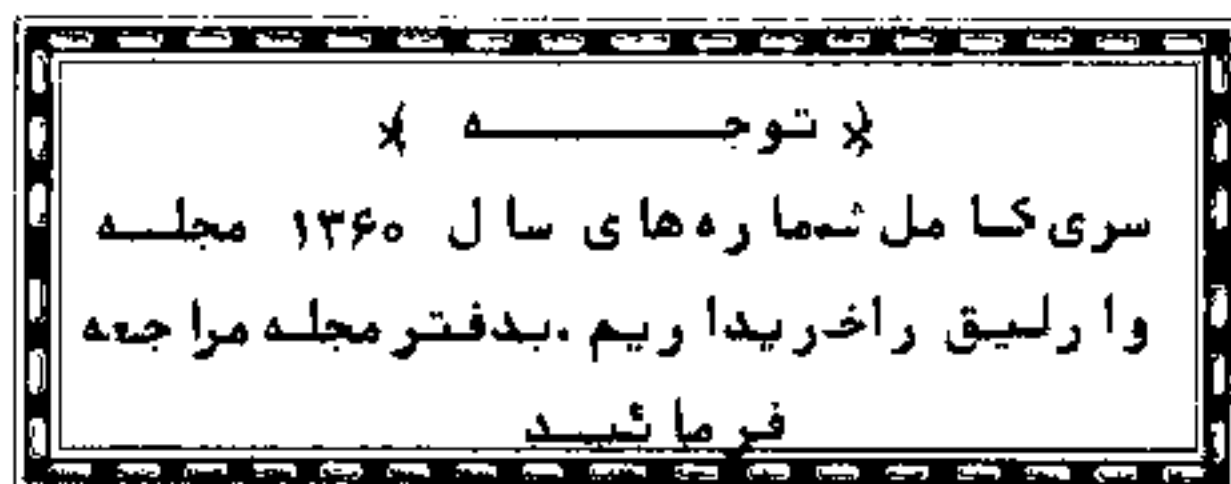
– آقا، نه حالدا "لار" ونه حالدا "لر" ایشله دیلیر؟

.....

سئواللار چوخ ساده و معمولی اولسادا، من اونون جولبینه قالدیم .
 من بومسئله نی اوگونه قدهر نه بیر یئرده اوخوموشدوم نه ده بئله بیر
 شئی عقلیمه چاتمیشدی. سئوال منیم آنادیلیمین ان ساده و عمومی
 قانونلاریندا بیرینه مربوط ایدی. اما من اونو بیلیمیردیم. بونون گنا
 - هی کیلمده ایدی ؟ منه مدرسه ده بونو اؤرگتمک عوضینه خارجی دیللری
 نین قایدا قانونلارینی اؤرگتمیشدیله

اوغلانین سئوالینی جوابسیز قویماق اوچون دئدیم :
 - من بونو ایندیلیکده بیلیمیرم. اما هر جور اولسون اؤرگه نیب سیزه ده
 دئییه جگم .

کلاسدا جواب وئره بیلمه دیگیم سئوالی تبریزین اوگونکو فرهنگ
 جامعه سینده آدسان قازانمیش معلم وادیب لریمیزه طرح ائتدیله اونلار
 دا جواب وئره بیلمه دیله . بو دوغرودان - دوغرایا بیر فاجعه ایدی ...
 دیلیمیزین قایدا قانونلارینی اؤرگه نیب باشا دوشمک اوگونسدن
 بری منیم گونده لیک فکری مشغله لریمدن بیر اولدو



حرمتلی شاعر و یازیچی آقای ائلچین
 حرمتلی یازیچی آقای زمانی
 لطفا آدرس لرینیزی مجله میزه گونده رین تا اینکه مکتوبلاری نیزی
 جوابینی گونده رک . دوکتور جواد هیئت .

===== آذربایجان شعر و ادبیاتی ایله تانیش اولاق =====

* ۶ - قافیه *

قافیه - قافیه آذریجه صونل دئمکدیر کی، صوندا گلن و دالدا گلن معنا سینا دیر. شعر اصطلاحیندا بیت لرین آخیریندا گلن کلمه لره دئییلیرکی، عین کلمه تکرار اولما دیفی حالدا اولنلارین صونون اصلی حرفی ویا صون صائتله صون صامتی بیر اولسون.

حکیم هیدجی نین بوشعرینه دقت ائدین :

عالم معناده سحر چاغی سـس * گلدی قولاغیمه کی ای بوالهوس
تا ها چاغا؟ گئجدی گئجه اولدودان * یا تما بوغفلت یوخوسوندان او یان
بیرینجی بیت ده (س) و (هوس) کلمه سی و ایکینجی بیت ده (دان)
و (او یان) کلمه سی قافیه دیر.

اصلی حرف نه دیر؟ - کلمه نین کؤکوندن اولان حرفه اصلی حرف دئییلیر
بونا گؤره آردل (پسوندا) اصلی حرف اول بیلمز، مثلا: (دینمک) ایله
(بیلمک) قافیه دگیل دیر، چونکی کلمه نین صونوندا گلن (مک)
آردل دیروصون اصلی حرف بیرینجی کلمه ده (ن) و ایکینجی کلمه ده (ل)
دیر و (ن) ایله (ل) قافیه اول بیلمز.

لکن بیر شعرین ایچینده آردل، آیری قافیه لرین اصلی حرفیله قافیه
دوزه لدیرسه اوندا ان استفاده ائتمک اولار. بالاش آذربایجان شعرینده
جمع علامتی اولان (لار) آردلینی (روزگار)، (انتظار)، (وقار) و (دیار)
ایله قافیه گتیریب دیر. اوخویوروق :

سیخسا دا نه قده روزگار منی * یاندیریب یاخسادا انتظار منی
بوغماز فورتانالار دریالار منی * چون آغیرگونومون مایا غی سنسن
بیل سینلر اگیلمز او شاه وقارین * ائونونده هئج زامان غصکارلارین
گونهور گونشی سن بیزیم دیارین * گئجه یاندیردیفی چراغی سنسن
هابئلله ایکی آردل بیر شکلده وایکی آیری معنادا بیری - بیریلله

قافیه اولماقدان علاوه گؤزه ل جناس دا دوزه لده بیلیر، بالاش دئییر :

بیلمه دی دیلیم ده وطنیم ده وار * بیل کی هر نه دشمن وطنیمده وار
بو بیت ده ایشله نن (ده) لفظی بیر یئرده فارسجا (در) و بیر
یئرده (هم) معنا سینا دیر. هابئلله بو بیت ده :

دئمیش کی یا اولک وطنیمیزده * یادا آزاد اولسون وطنیمیز ده

ردیف - بیت‌لرین آخیریندا بیرکلمه عینا تکرار اولسا اولسا
ردیف و اوندان قابق گلەن کلمه‌یه قافیە دئییلیر. ذکر اوردبیلین
بو شعرینده :

کاکلین هر رشته‌سی بیر تاره مین دل با غلامیش
وه نه محکم‌بند قیلیمیش گورنه کاکل با غلامیش
(با غلامیش) ردیف و (دل) ایله (کاکل) قافیە دیر.

هابئله حکیم هیدجی نین بو شعرینده :
گول فصلی اولدو شیشه‌لره دور شراب قیل
گول ای گوزهل دوامی یوخو سن شتاب قیل
(قیل) کلمه‌سی ردیف و (شراب) ایله (شتاب) قافیە دیر.
ردیف‌گاه بیرکلمه دیر، یوخا ریداکی مثاللار کیمی، گاه دا ایکی کلمه
دیر. ذکر اوردبیلین بو غزلی کیمی :

پیرمیخانه‌کی سرمست شراب ائتدی منی
اثوی آباد عجب خانه خراب ائتدی منی
بو بیت‌ده (ائتدی) و (منی) ردیف و (شراب) و (خراب) قافیە دیر.
هابئله واحدین بو شعرینده :

بو بزم عشرته ساقی پیاله گنج گلدی
گوزون فداسی اولوم سال خیاله گنج گلدی
یئتیر منی غم آیاغینا توت الیم ساقی
خلاص حسرت اولوم لامحاله گنج گلدی
بو غزل ده (گنج) و (گلدی) ردیف و (پیاله)، (خیاله)، (محاله) قافیە دیر
شاعرلریمیز بعضا اوج و دورد کلمه‌لی ردیف‌ده ایشله دیبلر.
اوج ردیف‌لی شعر واحددن :

نازنیم ماه تابان یاخی دیرسن یاخشیسان؟
ای گوزللیک تا نرسی جان یاخشدیرسن؟

مین منیم تک عاشیقی حیرتده قویموش گوزلرین
سئوگیلیم بیرسؤیله جیران یاخشدیرسن یاخشیسان؟
(یاخشدیر)، (من)، (یاخشیسان) ردیف و (تابان)، (جان)، (جیران) قافیە دیر
بو دا دورد ردیف‌لی غزل گینه واحددن :

من مایلم اول یاره بس ایندی نجه اولسون
قویموش منی آواره بس ایندی نجه اولسون؟

سا لمیش منی گوزدن گوزله لیم نازلی طبیبیم

یوخ دردیمه بیر چاره بس ایندی نئجه اولسون ؟

(بس) ، (ایندی) ، (نئجه) ، (اولسون) ردیف و (یاره) ، (آواره) ، (چاره)
قافیه دیر .

روی - روی (علی) وزنینده قافیه لرین صون اصلی حرفینه دئیلیر .
صرافین بو شعرینده :

گل بیرجه وئربوبستر غمده سسیمه سس * آخر نفسدی هاردا سانا ای عیسوی نفس
ائیلر بلای عشقه وجودوم دوام اگر * داشغین سئلین قابا غینی سدا ثتسه خار
(سس) ، (نفس) ، (خس) قافیه و (س) حرفی روی دیر .

توجیه - روی حرفی ساکن اولدوقدا اوندان قاباتق گله ن صائتسه
توجیه دئیلیر . مثلاً قاباتکی بیت لرده (سس) ، (نفس) ، (خس) کلمه لرینده
توجیه (فتحه) دیر . و صرافین آشاغیداکی غزلینده کی دئیلیر :

من جرعه نوش بزم بلا ، سن پیاله نسوش
من تلخ کام زهر جفا ، سن شکر فروش
سن گلشن ملاحته بیر گول ، من عنسدلیب

لایقدی من نوایه گلیم ، سن اوتور خموش
(نوش) ، (فروش) ، (خموش) کلمه لرینده توجیه (او) صائتی دیر .

توجیهین گوزله نیلمه سی همیشه شعرده لازمدیر .
روی حرفی ساکن اولما ییب اوندان صونرا صائت گلسه توجیهی رعایت
ائله مک لازم دگیل . اورنک اولارق آذر اوغلوندان آشاغیداکی شعری
او خوبوروق :

بیزیم بویئرلره گوز تیکن یاغی * آزار دو چکمه میش عمرو بویونجا
خلقیمیز هر زمان سرداش کیلیمیش * بیر بهرلی آتابیرده قیلینجا
دونیا نی جبهده گوره ن هر جوان * عمرینی داغلاردا گئچیردن قوجا
دئیمیش کی ممکن می سیزیا شایارکن * دشمن حقیمیزی آپا رسین باجا ؟
قیزلار قیلچ چکیب میدانا چیخمیش * یادلارین الینده اسیر قالینجا
دئیمیش کی یا اولک وطنیمیزده * یادا آزاد اولسون وطنیمیزده
قید - قید بیر صامت و ساکن حرف دیر کی ، روی حرفیه توجیهین آرا -
سیندا گلیر .

صرافین بو غزلی کیمی :

ال دن آلیب قاریمی بیر دلبر قشنگ * بیرنا زوغمزه صاحبی عیار شوخ و شنگ
رنگ رخینده سوکیمی بیرا غوزگه لطفوار * هئچ بیر بشرده یوخ بولطافت بو آب و
رنگ .

بو غزل ده (قشنگ) ، (شنگ) ، (رنگ) کلمه لرینده گلەن (ن) حرفی قید
 دیر، اوندان قابا قکی (فتحه) توجیه وان صوندا گلەن (گ) حرفی روی دیر
 بودا فضولی دن قیدلی بیر غزل :
 ناله دن دیر نئی کیمی آواره، عشقیم بلند
 ناله ترکین قیلما زام نئی تک کسلیسم بندن بند
 قیل مدد ای بخت یوخسا کام دل ممکن دگیل
 بویله کیم اول دلربایی درد دیر من دردمند
 بو غزل ده (بلند) ، (بند) ، (دردمند) کلمه لرینده کی (ن) حرفی قید دیر .
 قافیہ روی حرفینہ باغلی اولدوغو کیمی قید حرفینہ ده باغلی دیر و
 قید حرفی ده روی حرفی کیمی هر یئردہ رعایت اولمالی دیر .
 قولاق قافیہ سی - قولاق قافیہ سیندن منظور بودورکی کلمه یازیدا
 بیر- بیر یله فرق له نیب ، قافیہ اولما دیغی حالدا قولاق ائشیدن ده اوللا-
 ری قافیہ احساس ائدیر . مثلاً ناز کلمه سی ایله بیاض کلمه سی قافیہ
 اولما بیلمز، لکن قولاق ائشیتدیکده سس جهتدن اولارین آراسیندا آیریلیق
 حس ائتمیر بئله قافیہ لره قولاق قافیہ سی دئیرلر . یا لاشین بوشعری کیمی
 ساقی خومار- خومار با خیرسان کیسه
 قلبیمه اود دوشوب بونازدان منیم
 نئجین قیرمیزی دیر جام دا کی باده ن
 بیلدین خوشوم گلیمیر بیاض دان منیم
 من اونسوز دا مستم دریادیر غمیم
 بیرگون آیریلما میش غمدن عالمیم
 دولدور پیاله می غرق اولموش گمیم
 چیخا تادریندن دایازدان منیم
 هابئله بالاش آشاغیدا کی شعرینده (قلم) ایله (شمع) کلمه سینین
 قولاق قافیہ سی گتیریب دیر .
 من ده بومیدانا آتیلدیم کونول * الیمده بیر کاغذ بیر قلم دئییه
 پروانه هر زمان چیرپار اوزونو * چیراغا ، مشعله ، یا نار شمع دئییه
 گۆزه للتمه - توجیه دن قاباق گلەن صاغت حرفلرینه گۆزه للتمه
 دئیرلر ، چونکی بونلاری رعایت ائتمک شعرین گۆزه للیگینه آرتیریر .
 توجیه ایله گۆزه للتمه نین فرقی او دورکی توجیهی رعایت ائلمه ک
 لازم دیر ، رعایت اولما سا شعر اوچون عیب حساب اولور ، لکن گۆزه للتمه

یال نیز شعرین گۆزه لیلیندن اوترودور رعایت اولما دیقدا شعره نقصان یئتیرمز . مثلاً ذکرى اردبیلی نین بو شعرینده :

یارب آپییرما پییر خراباتدن منی * محروم قیلما فیض مناجاتدن منی
(خرابات) و (مناجات) قافییه دیر و (ت) حرفی روی دیر ، روی دن قابقی صائت (آ) دیر کی اونا توجیه دئییلیر و توجیه دن قابقی صائت گینه ده (آ) دیر و اونا گۆزه للتمه دئیرلر . همین شعرین اکینجی بیتینه دقت ائدین :

آیینه قیل وجودوما بییراؤز وجودومو * بییراؤزاؤزومه گؤسترا و مراآتدن منی
بو بیت ده یال نیز توجیه مراعات اولوب و گۆزه للتمه کی (ر) حرفی نین حرکه سی دیر مراعات اولماییب دیر .

اک - اک آذریجه ضمیمه وقوشولان معناسینا دیر و شعر اصطلاحیندا روی حرفیندن صونرا گلن حرف لره اک دئیرلر ، ممکن دیر روی دن صونرا بیر اک گل سین . واحدین بو غزلی کیمی :

دشمه ای گول اولوره م ، گئتمه گؤزومدن اویانا

گرهک عاشیق دوزوب هر جورینا یارین دایانا
(اویان) و (دایان) قافییه و (آ) اک دیر .
هابئله حکیم هیدجی نین بو غزلینده :

اوزونده دام دیر اول زولفی دانه دیر خالی

باخیب کؤنول قوشو گورجک قاریشدی احوالی
(خال) و (احوال) قافییه و (ی) اک دیر .
گاهدا ممکن دیر اک ایکی ، اوج حتی آرتیق دا اولسون .
ایکی اک لی یه مثال حکیم هیدجی دن :

دوشدو او گول اندامین تا باشیمه سوداسی

دونیا منه اوز قویدو هنگامه و غوغاسی
(سودا) و (غوغا) قافییه و (سی) اک دیر .
هابئله ذکرى اردبیلی دن :

سلطان عشق توتدو وجودوم ولایتین * یار دی کؤنول ولایتینه عشق آیتین
(ولایت) و (آیت) قافییه و (ین) اک دیر .
اوج اک لی یه مثال واحد دن :

گئچسئیدی خوش گونوم گر او زولف سیاهیله

هرگز شکایت ائتمز ایدیم سوزو آهیله

بیلمز جمالینی مه و خورشیده بنـزهدن
 چوخ دیر تفاوتین گؤزه لیم مهر و ماهیله
 (سیاه)، (آه)، (ماه) قافیه و (یله) اک دیر .
 اوج اک لی یه مثال ذکرى اردبیلی دن :
 ای صبا بو عرضیمی عرضاشت گیلن حانانیمه
 بلکه درمان ائیله یه بو درد بی درمانیمه
 گرچه بو چرخ فلک سندن منی قیلدی جدا
 باری سن ای بیوفا هردن نولور گل یانیمه
 (جانان)، (درمان)، (یان) قافیه و (یمه) اک دیر .
 دؤرد اک لی یه مثال ذکرى اردبیلی دن :
 آچمادی کؤنولومو کاکل لری نین تابیندن
 ائتمز آزاد بو دیوانه نی قـلابیندن
 چوخ کؤنول لر ائوینی چشم سیاهین ییخدی
 آیل، ای مست، بوستانه لیگین خوابیندن
 (تاب)، (قلاب)، (خواب) قافیه و (یندن) اک دیر .
 بئش اک لی یه مثال واحددن :
 گولسه هر کیمسه بیزیم دیده گریانیمیزه
 دوشسون عالمده گؤروم حال پریشانیمیزه
 ذوق آلار عشق ده بیزدن گؤروب احوالیمیزی
 هانسی درد اهلی اگر گلسه بیزیم یانیمیزه
 (گریان)، (پریشان)، (یان) قافیه و (یمیزه) اک دیر .
 آلتی اک لی یه مثال واحددن :
 اولسا ایدی اثری ناله و افغانیمیزین
 گینه بیر رحمی گله ردی بیزه جانانیمیزین
 آغلاریق صبح آچیلینجا گئجه لر کویوندا
 اوزو گولسون بیزه بلکه مه تابانیمیزین
 (افغان)، (جانان)، (تابان) قافیه و (یمیزین) اک دیر .
 اک لری گؤزله مک توجیهی گؤزله مک کیمی همیشه شعرده لازم دیر .
 * ردیف ایله اکین فرقی *
 قافیه دن صونرا گلن حرف لر مستقل بیر کلمه تشکیل وئره رسه ردیف
 اگر قافیه یه باغلی اولوب تکلیکده معناسی اولماسا اک حساب اولور .

مثلاً ذکرى اردبیلی نین بوشعرینده :

گل ای صبحین نسیمی یاره بیر پیغامیمیز واردیر
یئتیرسغویله کی اونسوز صانماسین آرامیمیز واردیر
سرشکیم آل، رنگیم زرد، گل گؤر ای صنم سن ســـــــمیز

عجب خوش روزگا رویا خشی خوش ایا میمیز واردیر
(پیغام)، (آرام)، (ایام) قافیه و (یمیز) اک و (واردیر) ردیف حساب اولور
* قافیه نین تکراری *

قافیه نی تکرار ائله مک جایز دگیل، مگر مطلعین ایلک مصرعینده
گلن قافیه نی صونراکی بیت لرده یال نیز بیردفعه گتیرمک اولار.
مثلاً حکیم هیدجی نین بوشعرینده :

ماقی دور ایاغه سپگیلن سو قلبیمده بو غم غبارینی یو
گفتسه قاییدار گینه جوانلیق گر آرخا گله گینه کئچن سو
مطلعین ایلک مصرعینده گلن (سو) قافیه سی بیردفعه ده آرا بیتین
صونوندا کلیب دیر.

* ایکی قافیه لی *

هر بیت ده ایکی قافیه سی اولان شعره ایکی قافیه لی شعر دئییلیر.
بو مطلب بدیع علمی نین موضوعونا مربوط اولابیلر، بیز بودا قافیه دن
دانیشدیقدا ایکی قافیه لی شعرده آد آ پاریب نمونه گتیریریک بو
اؤرنک نور آذر دن دیر :

سن ای وحدّه لا شریک لهه تجلی وئره ن وحدتین آیه سی
دوشوب اوستونه نرم، نرمک، لطیف بیجر دیر سنی رحمتین دایه سی
آچار گوللرین گاه گولر، گاه سولار بودور اسکیدن خلقتین مایه سی
بو شعرده هر بیتین ایکی قافیه سی واردیر: بیرینجی بیست ده
(وحدت) و (آیه) ایکینجی بیت ده (رحمت) و (دایه) اوچونجی
بیت ده (خلقت) و (مایه) قافیه دیر .

* صون *

✧ صائب تبریزی کیست ؟ ✧

فلک بپہودہ صائب سعی در اخفای من دارد
نہ آن شمع کہ بتوان کرد پنهان زیر سرپوشم
بہ جرات میتوان گفت کہ پس از غزل سرای نامدار قرن ہشتم ہجری لسان
الغیب خواجہ شیراز غزل سرای بزرگی چون صائب یا بعرصہ وجود نگذاشنہ
است .

با توجہ عمیق و دقیق در دیوان اشعار موجود این سخنور بزرگ قرن یاز
— دہم ہجری کہ تاکنون در ایران بہ چاپ رسیدہ و بیش از یک ششم ہمہ اشعار
اونیست جای ہیچگونہ شبہہای باقی نمی ماند کہ او یکی از بزرگترین
استادان شعروادب پارسی از زمان رودکی تا امروز است .

عموم تذکرہ نویسان باستثنای لطفعلی سیگ آذر در (آتشکدہ آذر) وبہ
پیروی از او رضاقلیخان ہدایت در (مجمع الفصحا) صائب را نہ فقط از لحاظ
مقام عظیم او در شعر پارسی بلکہ از لحاظ خصائل اخلاقی و کمالات نفسانی و
شہرت و محبوبیت در میان مردم ایران و سایر کشورہای همجوار (ہندوستان،
افغانستان و ترکیہ) نیز ستودہ اند .

ہمہ این تذکرہ نویسان صائب را بزرگترین شاعر زمان خود معرفی
کردہ اند . محمد طاہر نصرآبادی در تذکرہ خود مینویسد : (از کمال علو فطرت
ونہایت شہرت محتاج بہ تعریف نیست) علیقلیخان والہ داغستانی در (ریاض
الشعراء) میگوید : (در طرز خودا مام فن و مقتدای زمن ست) فاضل بلگرامی
در تذکرہ عامرہ صائب را چنین معرفی میکند : (اگر او را مابع ثلاثہ شعرا
گویند بجاست) اسم او در تذکرہ (مآثر الکلام) از صائب با جملہ (امام
غزل طرازان و علامہ سخن پردازان) یاد میکند . محمد افضل خوشگودر (سفینہ
خوشگو) مینویسد : (صاحب سخنان بر آنند کہ از ہنگام پیوند الفاظ با معانی
اینچنین معنی یاب نازک خیال صاحب کمال بروی کار نیامدہ است) اگر
بخواہیم نظریات سایر تذکرہ نویسان را نیز در این مقالہ بیاوریم باعث
تصدیع خوانندگان میشود و فقط بطور اجمال متذکر میشویم کہ تذکرہ نویسان
دیگر نیز مانند شیرخان لودی در (مرآت الخیال) و سیفعلی بیگ شاملو در
(قصص الخاقانی) میر غلامعلی آزاد بلگرامی در (تذکرہ سرو آزاد) و عارف

شیرازی در تذکره (لطایف الخیال) و محمدعلیخان تربیت در (دانشمندان آذربایجان) و سیدعلی حسینی در تذکره (بزم آرا) و شبلی نعمان در تذکره (شعر المعجم) و سایرین نیز همه و همه صائب را از لحاظ مقام بزرگ وی در شعر و ادب پارسی و کمالات نفسانی او متفقا ستوده اند. عده ای از این تذکره نویسان حتی معتقدند که صائب در سرودن اشعار خود از عالم غیبی و توجه اهل حق الهام گرفته و بعضی از آنها مانند والده داغستانی داستانی در این مورد نوشته اند که با فسانه بیشتر شباهت دارد تا حقیقت.

علاوه بر تذکره نویسان ایرانی مستشرقین خارجی از قبیل ادوارد براون نویسنده تاریخ ادبیات ایران و ریو مستشرق دیگر نیز صائب را آخرین شاعر بزرگ زبان پارسی دانسته و بمقام والای ادبی او اشاره کرده و عقیده دارند که او شاعری خلاق و مبتکر سبک بوده و بالاخره صائب را بزرگترین شاعر فارسی زبان قرون اخیر میدانند. پرفسور حمید آراسلی دانشمند ادب شناس اتحاد شوروی نیز در مقدمه دیوان اشعار صائب بزبان ترکی آذری که اخیرا منتشر کرده است صائب را نه فقط از لحاظ مقام ادبی بلکه از لحاظ فضائل اخلاقی نیز ستوده است.

بی مناسبت نیست که عقاید چند تن از محققین و صاحب نظران معاصر را نیز درباره صائب و شعرا و بازگو کنیم.

آقای امیری فیروزکوهی در مقدمه ای که بر دیوان صائب (از انتشارات انجمن آثار ملی) نوشته اند چنین اظهار نظر میکنند:

گمان نمیکنم که هیچیک از شعرای فارسی زبان در تمام اعصار ادبی از حیث شهرت و عظمت و جلالت و قدر و محبوبیت در حال حیات بدرجه صائب رسیده باشند. نام این گوینده بزرگ و اسوه شعرای عصر در تمام ایران و هندوستان و بلاد عثمانی آنروز زبانزد عموم طبقات اهل ذوق و دیوانش تحفه و ره آورد زیارت کنندگان وی از اقصى نقاط در قلمرو ادب فارسی بود. نویسنده خوش ذوق و توانا آقای علی دشتی نیز در کتاب (نگاهی به صائب) درباره او چنین اظهار نظر کرده اند: (زیرا پس از حافظ روشنترین سیمای ادبی ایران بشمار میرود و حتی برجای می نیز که خاتم دوران ادبی کلاسیک میدانند از جهات عدیده برتر است).

آقای زین العابدین مؤتمن نیز در مقدمه ای بر کتاب (گلچین صائب) که خود گردآورده اند مینویسد: (جای تردید نیست که بعد از حافظ و جامی که سلسله استادان قدیم به آنان ختم میشود دیگر سخنوری بعظمت قدر و وسعت

فکر صائب در عرصه شعر و ادب فارسی ظهور نکرده است .
 همانطوریکه قبلاً اشاره شد تنها تذکره نویسانی که درباره صائب از
 دایره انصاف خارج شده اند لطفعلی بیگ آذر در (تشکده آذر) و به پیروی
 از اورضاقلیخان هدایت در (مجمع الفصحا) است .
 در مورد نظرات لطفعلی بیگ آذر با اعتراف به اینکه او عداوت شخصی با
 صائب نداشته زیرا صائب و عصرا و را ندیده و مدت ها پس از فوت صائب پا بعرصه
 وجود آنها ده است میتوان گفت که تعصب در عقیده با زگشت به سبک اساتید قدیم
 شعر و عدم پسند سبک صائب که خود اقرار میکند و همگامی با دیگر معتقدان به
 بازگشت ادبی امثال مشتاق و شعله و عاشق و هاتفاصفهانی و صباحی بیدگلی
 و سایر شعرای هم عصر خود این کم لطفی و بی انصافی را در مورد صائب و شعرا و
 مرتکب شده است که بنویسد (و مرا تب سخنوری بعد از جناب میرزای مشارالیه
 (یعنی صائب) که مبدع طریقه جدید نا پسندیده بوده) و در جای دیگر : (سبب
 شهرت بی جایش "یعنی شهرت بی جای صائب" گویا کمالات نغسانی اوست)
 با توجه باین دو جمله با وجود بی انصافی که در حق صائب کرده است اخبار را
 اقرار ضمنی میکند که اولاً صائب مبتکر و مبدع طریقه جدید (که بعقیده او
 نا پسندیده است) بوده و ثانیاً صائب در عصر خود شهرت زیاده داشته و ثالثاً گویا
 اینکه در جمله اخیر با آوردن کلمه (گویا) با زهم عنا بد خرج داده نتوانسته
 است منکر کمالات نغسانی او شود و تاریخ شاهد است که این معتقدین بازگشت
 به سبک اساتید قدیم نه فقط در نیت خود موفق نبوده اند بلکه همه آنها در
 ردیف شاعران درجه دوم و سوم هستند و برجسته ترین آنها قاتانی شیرازی و فتح
 علیخان صبا در سبک خراسانی و وصال شیرازی و فروغی بسطامی در سبک عراقی
 میباشند حتی شادروان ملک الشعراء بهار نیز که سبک مشهور هندی را مبتذل
 میدانستند که میفرمایند :

سبک هندی گرچه سبک تازه بود لیکن او را ضعف بی اندازه بود

سست و بی شیرازه بود

فکرها سست و تخیلهای عجیب شعر پر مضمون ولی دل نه فریب

وز فصاحت بی نصیب

شعر هندی سر به میلیون میکشید هر سخنور با مضمون میکشید

رنج افزون میکشید

زان سبب شد سبک هندی مبتذل گشت پیدا در سخن عکس العمل

شد تتبع وجه حل

با همه احاطه‌شان به شعر و ادب پارسی نتوانسته‌اند بهای سخن‌وران قدیم خراسان برسد و علت شهرت ایشان بدلیل سرودن اشعار وطنیه و همراهی و همگامی با مشروطه‌طلبان و آزادخواهان بوده و قصاید دماوندیه و جنگ ایشان نیز که بسبب خراسانی سروده‌اند به علت محتوای اجتماعی و سیاسی مورد توجه مردم و صاحب نظران قرار گرفته است.

بی انصافی لطفعلی بیگ آذرو به پیروی از اورضاقلیخان هدایت بود که بقول آقای امیری فیروزکوهی باعث شد که نیمی از پیکر شعر و ادب پارسی بمدت دو قرن ونیم در زیر خاکستر فراموشی مدفون گردد.

گویا خود صائب نیز پیش بینی میکرده است که معاندینی چون لطفعلی بیگ آذرو رضاقلیخان هدایت و اخیراً دوسه نفری از نویسندگان امروزی سعی نموده و مینمایند که این شمع فروزان شعر و ادب پارسی را در زیر سرپوش بی انصافی پنهان نمایند که میفرماید:

فلک بیهوده صائب سعی در اخفای من دارد

نه آن شمع که بتوان ساخت پنهان زیر سرپوشم

ولی می بینیم که بالاخره پس از گذشت دو و نیم قرن خاکستر فراموشی از چهره تا بناک صائب به کنا رزده شد و پرتو این شمع فروزان شعر و ادب قرن یازدهم هجری در زیر سرپوش نمائند و با همت چند تن از عاشقان شعر و ادب پارسی امروز اغلب مردم ایران نه فقط صائب را میشناسند بلکه بیت الغزلهای او را نیز بعنوان ضرب المثل در محاوراتشان بکار میبرند.

اولین کسی که در ایران بشناسانیدن صائب و شعر و ادب او همت گماشت مرحوم حیدرعلی کمالی اصفهانی است که منتخباتی از اشعار صائب را در سال های ۱۳۰۳ تا ۱۳۰۵ شمسی تهیه و منتشر نموده اند متأسفانه با همه تلاش که به عمل آمد دسترسی به منتخبات مزبور مقدور نشد.

دومین نفری آقای زین العابدین مؤمن هستند که یکبار در سال ۱۳۲۵ و بار دوم در سال ۱۳۳۳ شمسی منتخباتی از بیت الغزلهای صائب گردآوری و منتشر نموده اند.

سومین نفر آقای بیژن ترقی هستند که دیوان نسبتاً کاملی از اشعار صائب که در ایران موجود نبوده تهیه کرده اند که چاپ اول آن در سال ۱۳۳۳ و چاپ دوم آن در سال ۱۳۳۶ شمسی از طرف انتشارات خیام منتشر گردیده است.

این دیوان محتوی حدود بیست هزار بیت میباشد که تقریباً یک ششم اشعار صائب است. (تذکره نویسان حداقل اشعار صائب را یکصد و بیست هزار

و بعضی نیز تا چهار صد هزار بیت نوشته اند).

این دو چاپ هر چند دارای اغلاط چاپی فراوانی هستند ولی نمیتوان زحمات شایان تحسین آقای بیژن ترقی را نادیده گرفت و مخصوصاً مقدمه فاضلانه ای که آقای امیری فیروزکوهی بر چاپ دوم این دیوان نوشته اند این نقیصه را تا حدودی مرتفع نموده است.

دیوان دیگری از صائب از طرف انجمن آثار ملی از روی نسخه خطی عکس برداری و چاپ و منتشر گردیده است. این کتاب نیز شامل مقدمه مفصلی از آقای امیری فیروزکوهی است و امتیازش نسبت به دیوانهای چاپ خیام و جسود غزلیات بیشتر و غزلهای مندرج در حاشیه صفحات نیز بخط خود صائب است. کتاب دیگری نیز در مورد صائب و نقداشعار را از طرف انتشارات کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد تهیه و منتشر گردیده است. این کتاب محتوی سخنرانیهای عده ای از استادان و صاحب نظران است که در سمینار متشکله در دیماه ۱۳۵۴ در دانشگاه تهران ایراد گردیده و بکوشش آقای محمدرسول لاریا گشت در کتابی بنام (صائب و سبک هندی) جمع آوری و منتشر شده است.

نویسنده ی شهیر آقای علی دشتی نیز در معرفی صائب سهمی دارند. ایشان در کتابی بنام (نگاهی به صائب) به بحث درباره صائب و شعرا و پر داخته و نقدی نیز بر اشعار صائب نوشته اند. آقای دشتی در مقدمه این کتاب درباره صائب چنین اظهار نظر کرده اند: (در اینکه صائب شاعری نامدار و دارای سبک خاصی است تردید نیست مخصوصاً از دید خارجیان که پی مضمون میگردند و مفهوم شعر در ذهن آنان بیشتر جلوه میکند تا کیفیت ادای آن و صائب از این حیث قهرمان است).

این نویسنده توانا و خوش ذوق در قسمت بحث در سبک مشهور به هندی در مقایسه اشعار بیدل کابلی و صائب تبریزی یک مدال قهرمانی تهیه کرده اند ولی دودل مانده اند که این مدال را به بیدل بدهند یا به صائب. موقعی که این قسمت از نوشته ایشان را میخواندم با اطلاع از اینکه بیدل کابلی (که در زمان کهولت صائب متولد شده است) یک عارف بوده و اشعارش تماماً عرفانی است به یاد قطعه ای از شیخ اجل سعدی شیرازی افتادم که در باب دوم گلستان میفرمایند:

صاحب دلی بمدرسه آمد ز خانقاه * بگسست عهد صحبت اهل طسریق را
گفتم میان عارف و عالم چه فرق بود * تا اختیار کردی از آن این فریق را
گفت آن گلیم خویش بدر میبرد ز موج * وین سعی میکند که بگیرد غریق را

مطمئنم که اگر آقای دشتی این قطعه از سعدی به ذهن شان میرسید مدال
قهرمانی شان را فوراً به کسی میدادند که نه تنها تلاش کرده گلیم خود را از
موج بدربرد بلکه کوشش نموده است که غریقی را هم نجات بخشد یعنی به صائب
نه به بیدل .

علاوه بر صاحب نظرانی که درباره لا ذکر آنها رفت گویا آقای مهدی ~~مهدی~~
نیز منتخباتی از اشعار صائب و کلیم کاشانی را یک جاتیه و منتشر نموده اند
این چند سخنشناس صاحب نظر با لایحه موفق شده اند که حجاب بی انصافی
و فراموشی را از چهره درخشان صائب تا حد زیادی به کناره زنند و او را به مردم
ایران و علاقه مندان شعر و ادب پارسی بشناسانند .

مع الاسف هنوز هستند معدود اشخاصی که بعزت تعصب یا عدم درک سخن صائب
یا عدم پسند سبک او نمی خواهند دست از لجاج بردارند و در مورد صائب و شعر
او جانب انصاف را رعایت کنند و عبارت دیگر برای میروند که قبل از آنان
آذر و هدایت رفته اند .

یکی از این آقایان آقای یحیی آرین پور گردآورنده کتاب از صبا تا
نیما است من عین نوشته های ایشان را درباره صائب و شاعران همعصرش را
از این کتاب میاورم و به یک یک آنها پاسخ میدهم و قضاوت را درباره این
پاسخ و پاسخ ها بعهده خود ایشان و دانشمندان و صاحب نظران و مردم ایران
واگذار میکنم .

آقای آرین پور در صفحات هفتم و یازدهم مجلد یکم کتاب (از صبا تا نیما)
چنین اظهار نظر کرده اند (در دوره پر عظمت پادشاهان صفوی هیچ شاعر
مبتکر و بزرگی که بتواند از حیث سلامت بیان و جزالت مضمون در تاریخ ادبیات
ایران نام و مقام شایسته ای یابد برنخاست) .

همانطوریکه قبلاً نیز اشاره شده است کلیه تذکره نویسان گذشته از نظرات
دیگرشان صائب را شاعری مبتکر میدانند حتی لطفعلی بیگ آذر نیز با همه بی
انصافی که درباره صائب روا داشته او را شاعری (مبدع) و مبتکر معرفی میکند
در مورد جزالت مضمون نیز نه فقط اکثریت تذکره نویسان بلکه صاحب نظران
آن معاصر نیز صائب را شاعر مضمون معرفی کرده اند و حتی برای یافتن
مضمون به اشیا بی جانی که در اطراف خود می بیند جان میبخشد و بقول دکتر
زرین کوب (صائب آفریننده مضمونهای تازه است و این از مختصات شیوه
اوست) *

(*) با کاروان حله نوشته دکتر عبدالحسین زرین کوب بخش مربوط به صائب .

آقای آرین پوردرهمان کتاب می‌نویسند (حافظ این عصر صائب تبریزی فوت ۱۰۸۸ هجری قمری است که دیوان قطوری از غزلها و رباعی‌ها بیادگار گذاشته است در میان این غزلها که تقلید و تکرار سخنان اساتید غزل گذشته است؟ امی مفردات ممتازی میتوان یافت).

از این اظهار نظر چنین استنباط میشود که ایشان فقط دیوان صائب را از دور دیده اند که به قطوری آن اشاره میکنند. اینجا نب که بارها دیوان صائب را مطالعه کرده ام حتی یک رباعی در دیوان این شاعر ندیده ام و از ایشان خواش میکنم که قطورترین دیوان صائب را (که همان دیوان منتشر شده از طرف انجمن آثار ملی است) یکبار ورق بزنند و اگر حتی یک رباعی در این دیوان و یا دیوانهای دیگر صائب پیدا کردند مرا قرین افتخار فرمایند و از رباعی‌های صائب مطلع کنند. و اما در مورد این نظرایشان که: (در میان این غزلها که تقلید و تکرار اساتید غزل گذشته است) ایشان اگر دیوان صائب را مطالعه فرموده بودند متوجه میشدند تنها چیزی که در غزلیات صائب نیست تکرار و تقلید از گفته‌های اساتید گذشته است و عدم تقلید از متقدمین یکی از بزرگترین خصوصیات شعر صائب می‌باشد و همانا نظری که آقای دکتر عبدالحسین زرین کوب نوشته اند: (شعرا و تقلید و تکرار شیوه شاعران کهن و تمرین در فنون صنعت و بدیع نبود تا در مدرسه در حلقه طلاب ادب مورد توجه باشد)*

آقای آرین پورادامه میدهند: (ولی صائب و جمعی دیگر از شاعران را که از ایران به هند رفته و در دربار سلاطین مغول هند میزیسته اند نمیتوان جزء شاعرانی که در خود ایران پرورش یافته اند بشمار آورد)**

در این اظهار نظر دو اشتباه بچشم میخورد: اولاً پادشاهان هند در قرن دهم و یازدهم امثال جلال الدین اکبر شاه و جهانگیر شاه و شهاب الدین شاه جهان: (صائب در دربار این سلطان اخیر بمدت سه سال اقامت داشته است) از اعقاب تیمور لنگ گورکانی بوده اند و بهمین سبب بنام سلسله گورکانی هند نامیده میشدند نه از اعقاب چنگیز.

ثانیاً آنچه مسلم است و بشهادت تاریخ و نوشته تذکره نویسان صائب در ایران (تبریز و اصفهان) جسم و روحا پرورش یافته است و نظرایشان باین توجه به مفهوم کلمه پرورش این معنی را بذهن خواننده متبادر میکند که صائب از زمان کودکی در هند بوده و در آنجا پرورش یافته است نه در ایران در صورتیکه صائب به نوشته اجماع تذکره نویسان در سال ۱۰۳۶ قمری به کابل

(*) از کاروان حله نوشته دکتر زرین کوب (***) از صبا تا نیما مجلد اول

وسپس به هند رفته است و اگر تاریخ تولد او را با سنننا و دائره المعارف اسلامی سال ۹۸۸ هجری قمری و صحیح بدانیم نتیجه این میشود که او در سن ۴۸ سالگی به کابل رفته است و باین توضیح پرورش یافتن صائب در هند صحیح نبوده و مردود است.

صائب نه فقط در ایران پرورش یافته بلکه در ایران هم آموزش دیده است و حتی در سالهای نوجوانی آموزش نسبت کاملی (اقتلا آموزش شعر و ادب) داشته است که میفرماید:

هنوزم از دهان چون صبح بوی شیر میامد.

که چون خورشید مطلع های عالمگیر میگفتم

اما اگر منظور آقای آرین پور این است که صائب سبک مشهور به هندی را از شعرای پارسی گوی هند آموخته است این نیز نمیتواند صحیح باشد و این موضوع در بحث مربوط به سبک مفصلاً تشریح خواهد شد و در اینجا فقط به یک بیت از ظفرخان احسن حکمران کابل اشاره میکنیم که شعرای هندی سبک اصفهانی را از صائب و یاران او آموخته اند.

ظفرخان که تخلصش احسن بوده در مقطع غزلی میگوید:

طرز یاران پیش احسن بعد از این مقبول نیست

تازه گوئیهای او از فیض طبع صائب است

ضمناً از یاد ببریم که صائب فقط شش سال در افغانستان و هند مقیم بوده

و در سال ۱۰۴۳ به اصفهان مراجعت نموده است.

دومین نفری که درباره صائب بی انصافی روا داشته آقای حبیب یغما -

ئی از متاخرین میباشند، ایشان در سخنرانی خود در دیماه سال ۱۳۵۴ در دا

- نشگاه تهران علاوه بر انتقادهای بیجا و بجائی که از صائب و شعرا و به

عمل آورده اند میفرمایند: (اما صائب وقتی از خود ستایش میکند نوعی بی

احترامی به مخاطب روا میدارد که اگر تو شعر مرا نمی پسندی و تحسین نمی

کنی نمی فهمی و احمقی و از سخن بیگانه ای)* و برای اثبات نظر خود به

این بیت از صائب متوسل میشوند:

هر چه گویند آشنایان سخن منت بجان * نیستم من مرد تحسین سخن بیگانه ها

معنی این بیت کاملاً روشن است صائب میگوید اگر سخن شناسانی از شعر

من ایراد میگیرند از جان منت میبرم ولی کسانی را که سخن شناس نبوده و

(*) صائب و سبک هندی بکوشش محمد رسول دریا گشت.

از سخن بیگانه اند تحسین نمیکنم. از خوانندگان و صاحب نظران استدعا می شود یک بار این بیت را بخوانند و قضاوت کنند که در کجای این بیت صائب کسی را (احمق) یا (نفهم) خطاب کرده و یا اقلاً از مفهوم این بیت معنی این کلمات تداعی میشود.

اما در مورد عبارت (بی احترامی به مخاطب) که به صائب نسبت میدهند دیوان صائب را بشهادت میگیریم در دیوان او حتی یک کلمه که بوی بی احترامی به کسی بمشام برسد دیده نمیشود. برعکس صائب از تمام بزرگسالان دوران خود به نیکی یاد میکند و یکی از بزرگترین خصوصیات اخلاقی اش عفت قلم او و محترم شمردن دیگران است.

آقای یغمائی بسخرانی خود چنین ادامه میدهند: (و غرور خود را در این بیت با این عبارت میفرمایند) *

گرفته بود جهان را فسرده گی صائب * دماغ خشک جهان ترشدا ز ترانه من
اولا صائب راست میگوید، زیرا بدلیل مندرجات تواریخ ادبیات و مراجعه به دواوین شعرای دوره بعد از حافظ پس از خواجه شیراز (قرن هشتم هجری) در قرون نهم و دهم شعروادب پارسی از هر لحاظ رو به زوال بوده و شاعر نامداری در این دو قرن پا به عرصه وجود نگذاشته و شعرپارسی را بقول صائب افسردگی فرا گرفته بود.

ثانیا آقای یغمائی شاعری را بما نشان بدهند که در اشعار خود چند بار خود را نستوده و با اصطلاح ایشان مغرور نبوده است.
خواجه شیراز میفرماید:

حافظ چو آب لطف ز نظم تو میچکد * خاسد چگونه نکته تواند بر آن گرفت
و یا شیخ اجل سعدی میفرماید:

بر حدیث من و حسن تو نیفزاید کس * حد همین است سخندانی و زیبائی را
من این دوبیت را از دو پهلوان شعرپارسی برای مثال آوردم و ایمن قبیل اشعار بدون استثنا در دیوان همه شاعران بفراوانی دیده میشود و اگر عیب است برای همه است نه فقط برای صائب و اتفاقاً خود ایشان نیز بدین نکته اقرار میکنند منتهی فرقی درستودن قایل اند.

آقای یغمائی با زهم ادامه میدهند: (و هیچکس را غیر از خودش همسخن خود نمیداند یعنی تنها خودش است که خود را میفهمد) ** و (در بی بصیرتی میداند که اشعار دلکش و زیبای خود را به نادانان و بی دردان عرضه دارد) ^۳

(کتاب صائب و سبک هندی بکوشش محمد رسول دریا گشت) همان کتاب

و برای اثبات این دو نظر نیز به دویست از صائب استناد میکنند :

طرفی نیست جز آئینه مرا چون طوطی

هم منم صائب اگر همسخنی هست مرا

گهر به سنگ زدن صائب از بصیرت نیست

هخوان بمردم بی درد شعر دلکش را

آقای یغمائی کدام شاعر را سراغ دارید که از مردم زمان خود بعلت

عدم درک سخنانشان و مردم بی درد گلایه نکرده اند و از بی همسخنی و بی

همزبانی تنالیده اند. برای مثال استاد شهریار میفرمایند :

گیرم که آب و دانه دریغم نداشتند * چون میکنند با غم بی همزبانی ام

ویا شادروان رهی معیری :

در پیش بیدردان چرا فریاد بی حاصل کنم

گر شکوه ای دارد دلم با یا ر صاحب دل کنم

مهمتر از اینها مگر لسان الغیب خواه شیراز از اینکه دیگران سخنانش

را درک نمیکنند یا از مردمی که خریدار گوهر او نیستند گلایه نمیکند که

میفرماید :

چوبشنوی سبب اهل دل مگو که خطاست

سخن شناس نه ای جان من خطا اینجا است

ویا :

معرفت نیست در این قوم خدایا سببی

تا برم گوهر خود را به خریدار دگر

گوهر حافظ چیست ؟ مگر غیر از سخن او است ؟ او هم ناله میکند که این

قوم یعنی مردم زمانش گوهر او را خریدار نیستند و از خدا میخواهند

سببی برانگیزد که خریداری برای گوهرش پیدا شود یا سخن شناسی را بیابد

که سخن او را بفهمد.

آیا باید به خواه حافظ شیراز هم ایراد گرفت و ادعا کرد که او فقط خود را

سخن شناس میدانند و دیگران را سخن نا شناس و یا بگوئیم که حافظ فقط خود را

با معرفت میدانند و دیگران را بی معرفت.

آیا این بی انصافی نیست که کلمات موهنی را که اصلاً در بیت های

استنادی وجود ندارد به صائب نسبت دهیم و ادعا کنیم که صائب دیگران را

نادان ، نفهم و احمق خطاب کرده است ؟

آقای یغمائی در فرمایشات دیگری نیز از همین قبیل ایرادها بر

۶۰ ايللىگى تىرىزده قوتلاندى (۱)

جمعه گونو اردبېشت آيى نين اون دوردونده گۆركملى شاهريازىچى
آقاى يحيى شيدانىن التميش ياشيندا اولماغى مناسيتيله تىرىزده كى
شاعر، يازىچى و ضياء ليلار طرفندن دوستلارين ائوينده بير توپلانتي
قورولموش و آقاى شيدان ادبى و فرهنگى چاليشمالارينا گۆره تحليل
ائىلميشدير. بو توپلانتي دا ائونجه آقاى شيدا چيخيش ائدهرك مجلسده
حاضر اولانلاردان تشكر ائتميش و بير نئجه يئنى اشرىنى اوخوموشدور
صونرا ديگر شاعر و يازىچيلاردان سوز آليب آقاى شيدا يا حصر ائتيك
لرى شعرلرينى اوخوموشلار.

آقاى شيدا اوزون ايللردىر آذربايجان ادبياتى اوزه ريننده
چاليشير و بير چوخ ادبى اثرلرين مؤلفى و ناشرى دير. انقلاب اسلامى
دن صونرا "فروغ آزادى" روزنامه سى نين توركجه صفحه سىنى تك باشينا
اداره ائدير.

بىز گۆركملى شاعر و حرمتلى يازىچىمىزى اوره كدن آلقيشلار و اونا
اوزون عمر وداها بۆيوك باشاريلار ديله پىريك (۲)

شاعرلردن آقاى عباس صابرى، آقاى صمد ظهوى، آقاى انتگين، آقاى
قهرمان خطيبى - آقاى شيدا حقينده يازدىقلارى شعرلرينى بىر
گۆنده رميشديلر. آقاى احمد حيدر اوغلو دا قوتلاما مراسميندن بىر
خلاصه گۆنده رميشدير.

شعرلرين هامىسى گۆزهل و دويغولودور، لكن امكانلاريمىزى نظىرده
توتاراق نمونه اوچون آقاى صابرى نين شعرىنى بورادا درج ائديريك :

صانما هر بولبول شورىدهنى بيجا شيدا

گزم دزلان گلشنى شايد اولا پيدا شيدا

درد هجرانه دۆزه ن كيمسه دى دوزگون عاشيق

وصلت ياره يئته ن كس اولا حاشا شيدا

قيسى، مجنون ائله ين عشقدى، لىلى نه چى دير؟

چون همان عشق له اولموش اوزوللى شيدا

(۱) قوتلاندى = جشن توتولدو. (۲) باشاريلار = موفقيت لر.

گاه زندانه چکیب یوسفی، گاه افتدی عزیز
 بو همان نکته دی کیم، اولدو زلیخا شیدا
 سرشوریده گلهر شوره، سالار عالمه شور
 خلق عالم اولو شوریده، سراپا شیدا
 عشق دیر عامل ایجاد اساس عالم
 بو اساس اوسته اولوب آدم و حوا شیدا
 عشق ایماندی، اینا نماقدی، حقیقت دی بلی
 عاشق صادق ائیلهر بئله معنا، شیدا
 عشق تاواندی - ضرر، یوخدو بوبازارده سود
 اهل عشقی ائله میش بیر بئله سودا شیدا
 هرکیم ایستیر دوشونه ما حصل عشق نه دیر ؟
 ائده جکدیر اونو بو حل معما شیدا



بیر سیرا دوغروچو دوستلارلا، بیرانسان تانیرام
 اونا زیبنده دی بو اسم مسما " شیدا "
 تانیرام من اونو قیرخ ایلدی عزیز دوستومدیر
 ظاهراً ساده، ولی باطناً آقا شیدا
 آذری لر تانییار، جمله بو آذر بالاسین
 هاردا هر کیم گوره، سؤیلر: بودوشیدا - شیدا
 ایندی بیر عمردی تبریزده ادب خادمی دیر
 قلمی، نطقی، بیانی، غوزو شیوا شیدا
 نادان اولماسینا بزم ریاسیزدی بوگون
 دولدو آلتیمیش یاشینا، شاعر دانا شیدا
 منهده، دوستلارا دا شن دی، مبارک دی بوگون
 بئله تبریک ائدیریک، چوخ یاشا، هوراشیدا !
 "صابری" شهرده چوخ شهرتی شیدالار وار
 اولایلمز اولارین هئچ بیر "یحیی شیدا"

آذربايجانين كچميش ادبىيا تچيلاريندان يادگارقالان، قدرتلى قلمىا يلىن
ايران تورك ادبىياتينا، مخصوصا آذربايجان توركى ديلينه سارسيلما زحما
يارادان، اؤز اورهك ياغيني اريديب، آناديل چراغيني ايشيقلانديران
تواضعلى انسان، شاعرويا زيچى - آقاي يحيى شيدا حضرتلى نين ۶۰نجى
ايل دوغومو مناسبتى ايله: (بوشعريين عنوانى استا دين اوزوندن آلىنىپ)

"كىم ديل غمىنى دلبرجانانه آپارسين"

قوى شادلىقى گولدن گوله پروانه آپارسين
گول ده، يئله وئرسين، اودا، هريانه آپارسين
ظلماته اسير اولدوغو حالدا، نئجه تاپسين
اسكندرى سرچشمه حيوانه آپارسين
فرزانه تاپار مقصدى عقل اوزره سورونسه
نادان اودو كى، زيرهنى كرمانه آپارسين
سئير ائتسه ادب باغىنى بير دفعه ده كونلوم
سانمامنى رغبتله گولوستانه آپارسين
فرهادى گوروب عشقه دوشندن، نئجه شيرين
شيرين جانينى خسرووا شادانه آپارسين
بو جمعه، پروانه لرين شمعىنى، كيمدير-
(۱)
يقلدن قورويان حالده سئيوانه آپارسين
گوز دويمورى، باخديقجا، بو گلزار كماله
كونلوم هوس ائتمير منى بوستانه آپارسين
هر كس بو خمارى گوره زنارينى باغلار
تسبيحى قيرار، تا اونو صنعانه آپارسين
شوریده لرین قانینی توكمكده دوروخماز
قاشين قويوب، ال خنجر براننه آپارسين
يعقوبه دئيپن يوسفى تبريزده تاپديق
يوخ قافله ميز عطرينى كنعاننه آپارسين
تا، هر تظليه باغلىدى مينلرجه اورهكلر
انصاف دگيل تظللرينه شاننه آپارسين
گر نازيله قهر ائيله سه، پيمانه سي داشسا
گول الده دوتوب جامىنى پيمانه آپارسين

اعجازیله جنت قاپی سین آچدی آچارسیز
 بو خوش خبری کیمدی کی، رضوانه آپارسین
 التمش باها رین خاطره سین وئردی زمانه
 تا کئچمیشینه قاتماغا دستانه آپارسین
 باغوان کی اوونون زحمتی بوستان بیجر دیر
 قیماز یشتیشن حاصلی بیگانه آپارسین
 آرزوم بودو: ایلر بو یوجا، بیزلری استاد
 سوز اینجی سینی ییغماغا عمانه آپارسین
 قالسین بو ییغینجا قدا، محبت گیر و ووندا
 یالقیزلیقی، تک جاهل دیوانه آپارسین
 شیدا اوره گی خیردا کئچیک یئرده سیغیشماز
 مفکوره سی ایستر اوونو کیسوانه آپارسین
 انسانلیقی جرأت وئیری شعریمه، ایستیر-
 تضمین ایله ال باشدا کی عنوانه آپارسین
 "شیدا" کیمی جان یو ووشان انسانی گورجک
 "کیم دیل غمی نی دلبر جانانه آپارسین"
 میدان ادب فارسینین قارشینا "ایلقار"
 هانسی آتی چاپ دیر ماغا میسدانه آپارسین

۱- ایوان

۱۲ اردیبهشت ۱۳۶۳ تبریز- صمد ظهوری (ایلقار)

بقیه صائب:

صائب گرفته اند که اگر قرار باشد به یک یک آنها پاسخ داده شود از مطلب اصلی دور میافتیم. خوانندگان عزیز میتوانند با مراجعه به کتاب (صائب و سبک هندی) از سایر نظریات ایشان در مورد صائب نیز مطلع و مستفیض گردند.

اغوزها

بقلم دکتر جواد هیئت
=====

(۴)

اینک مختصری دربارهٔ قبایل مهم اغوز شرح می دهیم:

۱- **قبیلهٔ قایی** - این قبیله که نامش در اول فهرست رشیدالدین قرار گرفته در دیوان لغات ترک کاشغری در ردیف دوم است. قایی بمعنی محکم میباشد و توتم آنها شاهین و طمغایشان (۱ و ۱) بوده اولاد گون خان و از شاخهٔ بوز اوک می باشند.

از قبیلهٔ قایی خاندان عثمانی برخاسته و تعداد طوایف (اویماق) آنها مانند افشار بیش از دیگران بوده محل سکونتشان در آناتولی میانه و غربی بوده است.

۲- **قبیلهٔ بیات یا بایات** - بیات بمعنی غنی و ثروتمند می باشد ضمناً در قدیم بخداوند نیز اولوغ بایات می گفتند. توتم آنها شاهین و طمغایشان (هم) و مانند قبیلهٔ قایی اولاد گون خان و از شاخهٔ بوز اوک می باشند.

از قبیلهٔ بیات شخصیتهای بزرگی مانند دده قورقود، فضولی (شاعر بزرگ قرن ۱۶ میلادی) برخاسته است. بیاتها در ایران و شمال سوریه و عراق و ترکیه سکونت داشته اند. قسمت عمدهٔ ترکمنهای شمال سوریه را بیات، بیگدلی و افشار تشکیل می دادند. اینها در فعالیتهای آق قویو نلوها شرکت داشتند. بعد از مهاجرت اجباری تاتارها از یوزقات بوسیلهٔ امیر تیمور قسمتی از این بیاتها با طوایف ذوالقدر به یوزقات آمدند. به این بیاتها "شام بیاتی" گفته می شد.

در قرن ۱۶ تعداد زیادی از آنها بخدمت صفویه درآمدند.

از قرن هفدهم قبیلهٔ بیات حلب در اطراف طوایف پهلوانلی و ریحانلی جمع شدند و از این بیعد به این نام نامیده شدند.

قبیلهٔ قاجار هم از شام بیاتی ها هستند و از یوزقات (بوزاوخ) در زمان

آق قویونلوها به آذربایجان آمدند و در ۸۹۸ = ۱۴۹۱ در قاراباغ زندگی میکردند و قاجار نام رئیس قبیله بوده است. (فاروق سومر، اغوزلار صفحه ۲۳۵ و لبّ التواریخ، یحیی قزوینی، تهران ۱۳۱۴ صفحه ۲۲۵)

در زمان صفویه نیز قاجار بخدمت شاه اسماعیل درآمدند و در تشکیل دولت صفویه شرکت کردند.

درباره بیاتهای ایران از زمان صفویه اسناد تاریخی موجود است. بیاتهای ایران به سه شاخه تقسیم می شوند: ۱- بیاتهای سفید و سیاه بیاتهای آذربایجان ۲- بیاتهای سیاه یا بیاتهای خراسان ۳- شام بیاتی ها.

۱- بیاتهای سفید - بنا بر نوشته تاریخ عالم آرای عباسی (تالیف اسکندر بیگ) در زمان شاه طهماسب تعداد این بیاتها ده هزار چادر بوده این بیاتها در سفرهای شاه طهماسب همراه او بودند. در زمان شاه عباس گدا علی سلطان بیات به حکومت ماکو و یار علی سلطان به حکومت ایروان منصوب شدند و همراه آنها تعدادی زیادی از بیاتها به این نواحی آمدند. و مستقر شدند. این بیاتها به خودشان بیات مطلق یا بیات سفید گفتند. اینان از بیاتهای هستند که از شمال سوریه در زمان فتوحات آق قویونلو و تشکیل دولت صفویه به ایران آمده اند.

۲- بیاتهای سیاه یا قارا یا تالار - در شمال خراسان در منطقه نیشابور بوده و از خوارزم آمده اند. بعد از فتح خراسان بوسیله شاه اسماعیل تابعیت او را پذیرفته و به نشانه تابعیت قارا بیات نامیده شدند. در اواخر قرن ۱۶ خان اغوزبک شمال خراسان را گرفت و قسمت مهمی از آنها را کشت.

۳- شام بیاتی ها یا بیات قاجار - اینها شاخه ای از بیات شام هستند و قاجارها هم از آنها می باشند. قاجارها در قرن ۱۶ در منطقه گنجه و برده می زیستند.

قسمت مهم بیاتهای ایران در ایالت خمسه (زنجان) سکونت دارند. در میان قشقاییها نیز طوایف بیات موجود است.

۳- قبیله القاراولی یا القااولی - بمعنی موفق میباشد. اولاد گون خان و از شاخه بوزاوق هستند. توتمشان شاهین است. علامت مخصوص برایشان ذکر نشده است.

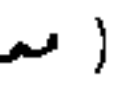
۴- قارا اولی - بمعنی دارای چادر سیاه میباشد. اینها هم از اولاد

گون خان و شاخه بوزاوق هستند. توتمشان شاهین و علامت مخصوصشان () می باشد .

۵- قبیله: یازیر - بمعنی حاکم بر کشورهای زیاد می باشد. از اولاد آی خان و از شاخه بوزاوق هستند. توتمشان قارتال (عقاب یا قره قوش) و علامت مخصوصشان () می باشد. یازیرها از مناقشلاق به بالخان و بعد به خراسان آمدند. در خراسان در غرب نسا مستقر شده و از قرن ۱۲ - ۱۷ موجودیت خود را بصورت نیمه مستقل حفظ نمودند. مدتی تابع خوارزمشاه - هیان بودند بعد از استیلای مغول به نام قاراداش نامیده شدند. بعد از تابعیت صفویه را پذیرفتند.

قسمتی از یازیرها در فتح آناطولی شرکت کردند و حالا در اطراف آنکارا، آنتاکیا با ذوالقدرها زندگی می کنند.

۶- قبیله: دؤگر - بمعنی جمع شدن می باشد. از اولاد آی خان و از شاخه بوزاوق هستند. توتمشان قارتال و علامت مخصوصشان () می باشد.

۷- قبیله: دودورغا - بمعنی کشورگشایی و کشورداری است. از اولاد آی خان و از شاخه بوزاوق هستند. توتمشان قارتال و علامت مخصوصشان () می باشد. افراد این قبیله بیشتر در شمال ایران در صحرای ترکمن و خوارزم و همچنین در آناطولی در اطراف آماسیا، تارسوس و آنکارا مستقر شده اند.

۸- قبیله: یاپارلی - از اولاد آی خان و شاخه بوزاوق هستند. توتمشان قارتال و علامت مخصوصشان () می باشد. نام این قبیله در دیوان کاشغری موجود نیست.

۹- قبیله: افشار - بمعنی چابک و علاقمند به شکار حیوان وحشی است. از اولاد اولدوزخان و شاخه بوزاوق هستند. توتمشان تاوشانجیل و علامت مخصوصشان شبیه صلیب است (). یکی از بزرگترین قبایل اغوز بوده و از قرن یازدهم میلادی رل مهمی را در تاریخ ایفا نموده اند. بطوریکه در تاریخ و صاف آمده افشارها در قرن ۱۱ و ۱۲ میلادی از دشت قباچ یعنی سواحل رود سیحون با سالورها به خوزستان و کوه کیلویه آمدند و در آنجا مستقر شدند. در تاریخ ابن اثیر نوشته شده که در قرن ۱۲ (۱۱۳۵ = ۵۳۰) در خوزستان جماعت انبوهی از ترکمنان زندگی می کردند. در راس افشارها یعقوب بن اعلان و در راس سالورها سونقور بن مودود

بود. افشارها در خوزستان و سالورها در فارس حکومت تشکیل دادند. بعد از یعقوب بیگ شوملا (آی دوغان) فرمانروای افشارها شد. و بعد از جنگهای متعدد خوزستان را تحت اطاعت خود درآورد. شوملا هم مانند زنگی حاکم سالور فارس، ملکشاه دوم سلجوقی را متبوع خود می شناخت و هر دو از امرای نزدیک او بودند.

در سال ۱۱۶۰ ملکشاه مسموم و کشته شد و بجای او اعلان شاه نشست. شوملا و زنگی او را هم متبوع خود شناختند و شوملا آتابک شد. شوملا مردی جسور، و با لیاقت و با هوش بود و در جنگ با لشکریان آتابک پهلوان کشته شد. بعد از او پسرش شرف الدین امیران بجای او نشست. بعد از شرف الدین مظفر الدین سوسیان امیر شد. در سال ۱۱۹۴ میلادی سوسیان مرد و بین اولاد او بر سر امارت اختلاف افتاد. خلیفه بغداد از این فرصت استفاده نمود و ابن قصاب را با لشکری به خوزستان فرستاد و شوشتر مرکز خوزستان را تصرف نمود و خانواده شوملا را ببغداد فرستاد. و حکومت آنان خاتمه داد. افشارهای ترکیه هم در فتح واسکان این منطقه مانند قبایل قایی و قنیق رل بسیار مهمی داشتند. اکثریت آنها در آناطولی مرکزی و غربی سکونت نمودند. فرزندان قارا مان هم از افشارها بودند. افشارهای سوریه شمالی توسط سه خانواده اداره می شدند:

۱ - کتوپک اوغوللاری در آنتب.

۲ - گوندوز اوغوللاری در عمیق.

۳ - قوت بیگی اوغوللاری در اطراف حلب.

در اس افشارهای کتوپک اوغوللاری ابتدا حسین بیگ (۱۴۱۰ = ۸۱۳)

بعد برادرش اسله مز و بعد از او محمد بیگ بود.

فرزندان گوندوز در فلات "عمیق" زندگی میکردند و امیر آنها گوردوبیگ بود که در سال ۱۴۲۱ = ۸۲۴ توسط تاتار مملوک مصر کشته شد. بعد از او عمر - بیگ و پس از آنهم محمد بیگ امیر شد.

افشارهای قوت بیگی در اطراف حلب بودند و خانسان محمد بیگ بود در سال ۱۴۱۰ = ۸۱۳. در اواخر قرن پانزدهم این افشارها بسرکردگی منصور بیگ از راه آناطولی به ایران آمدند و همراه اوزون حسن آق قویونلو با جهان شاه قره قویونلو جنگیدند. منصور بیگ از طرف اوزون حسن بولایت کوه گیلویه منصوب شد. بعد با شاه اسماعیل از در اطاعت درآمد و از طرف او والی فارس هم شد. بعد از او اولادش در کوه گیلویه حکومت کردند. افشارها در

کوه گیلویه حکومت کردند. افشارها در کوه گیلویه تا زمان شاه عباس فرمانروائی کردند.

قسمتی از افشارهای کوه گیلویه از طوایف گوندوزلو و آراشلو بودند گوندوزلوهای معاصر که در شوشتر ساکن اند از اولاد آنها هستند. بعدها قسمتی از افشارهای گوندوزلو به خراسان (ناحیه ابیسورد) قسمتی هم با آراشلوها به ناحیه اورمیه کوچ داده شدند. افشارهای ایمانلو که در منطقه اورمیه ساکن اند شاخه‌ای از ذوالقدرها هستند که در زمان صفویه به ایران آمده و بعداً در این منطقه سکونت کردند. اینها را نباید با قبیلۀ اینانلو اشتباه گرفت زیرا اینانلوها از قبیلۀ شاملو هستند.

در زمان شاه اسماعیل و شاه طهماسب یکی از تکیه‌گاههای مهم دولت افشارها بودند. اسکندر بیگ دربارۀ شاملوها لفظ طایفه جلیله و دربارۀ ذوالقدرها طایفه رفیعه را بکار برده است.

در قرن ۱۸ میلادی دوباره افشارها و همچنین قاجار قوی شدند. افشارها در ایران مهمترین قبیلۀ را تشکیل می‌دهند و در اغلب مناطق ایران پراکنده‌اند.

در جغرافی *MALTE BRUN* که در نیمه اول قرن ۱۹ نوشته شده تعداد افشارهای ایران ۹۰ هزار ذکر شده و با در نظر گرفتن ازدیاد جمعیت و تعداد سالهای گذشته امروزه تعداد آنها با لاترازی یک میلیون باید باشد. قسمت مهم افشارها در اورمیه، خمسه (زنجان)، اسدآباد همدان، خوزستان، فارس و کرمان و جنوب قزوین و شمال خراسان زندگی می‌کنند. در کرمان پنج هزار چادر افشار کوچ نشین اند. در تاریخ ترکان رل آنها مداوم‌تر از سایر قبایل ترک بوده است.

نادر شاه که بعد از صفویه به سلطنت رسید از طایفه قیرخلی افشار را بیورد خراسان بود. او خود را ترکمن می‌دانست و می‌خواست با ترکان عثمانی و ترکستان روابط نزدیک برقرار کند و به همین جهت اصلاحات مذهبی را پیش کشید.

افشارها در فتح واسکان آناطولی نیز بعد از قبیلۀ قایی مهمترین قبیلۀ بوده و بنام آنها بیش از سایرین نام محل بوده است (قرن ۱۶) افشارها در قرن ۱۴ یکی از سه قبیلۀ پر جمعیت ترک منطقه حلب را تشکیل می‌دادند. قسمت مهمی از آنها بعد از این قرن به آناطولی و ایران

رفتند و رل مهمی در تاریخ این مناطق بازی کردند. در ترکیه تا نیمه دوم قرن ۱۹ بشکل کوچ نشین بودند و بعد از آن تخته‌قا پوشدند و حالا بیشترشان در قیصری (قصبه‌های پینارباشی، ساریز و تومارزا) زندگی می‌کنند.

۱۰- قبیلهٔ قیزیق - بمعنی قوی و جدی است. از اولاد اولدوزخان و شاخهٔ بوز اوق می‌باشند. توتمشان تا وشانحیل و علامت مخصوصشان (X) شبیه علامت ضربدر می‌باشد. قسمتی از اینها در قرن ۱۶ در ناحیه دمشق بودند. بشکل کوچ نشین زندگی می‌کردند.

۱۱- قبیلهٔ بیگدلی - بمعنی زبان بیگ ومانند بزرگان عزیز است از اولاد اولدوزخان و شاخهٔ بوز اوق می‌باشند. توتمشان تا وشانجیل و علامت مخصوصشان (V) بوده است. یکی از پنج قبیله است که حکومت تشکیل داده‌اند.

یکی از قبایل بوز اوق ترکمنان شمال سوریه بیگدلی بودند. بیگدلیها در تشکیل دولت صفویه شرکت نمودند و برای اینکار شاخه‌ای از آنها به ایران مهاجرت نمود.

در زمان سلطان سلیمان قانونی مهمترین گروه ترکمنان حلب را بیگدلی‌ها تشکیل می‌دادند. بطوریکه در تاریخ یغما ذکر شده قبایل بیگدلی از حلب تا دیاربکر بهترین بیلاقیها را در دست داشتند. از میان آنها بیگ‌های بزرگ و شیوخ طریقت برخاسته است. در زمان سلطان مراد سوم (۱۵۹۵ - ۱۵۷۴) جمعیت آنها خیلی زیاد شده بود. در سال ۱۶۹۱ فرمان اسکان آنها در سواحل رود بلخ در منطقهٔ رقه صادر شد و بدستور سلطان آنها را در این منطقه گرم و عرب نشین اسکان دادند. بیگدلی‌ها به این ناحیه جولاب می‌گفتند. جولاب نام رود و قصبه ایست در شرق شهر اورفا در اینموقع در راس بیگدلی‌ها از طایفهٔ بوزقویونلو شاهین بیگ پسر فیروزخان و برادرش کنعان بیگ و قوردبیک بودند. شاهین بیگ در راس همهٔ بیگدلی‌ها بود ولی در خاطرهٔ بیگدلی‌ها بجای وی پدرش فیروزبیگ ضبط شده مثلا در دوبیتی‌های زیر چنین آمده است:

توپلانندیق عشیرت گلدیک جولابا * باش بندده فیروز بیگین دگیل می
امرا ائتدی بیگلر قوندوق یانینا * جاجیعلی نین یوردوسیلان دگیلمی
ترجمه :

جمع شدیم همه عشیرت آمدیم به جولاب * سربند از آن فیروز بیگ نیست مگر.
دستور داد بیگها پهلوی هم مستقر شدیم * آیا موطن حاجی علی سیلان نیست مگر.

فیروز بعنوان اعتراض بیدی منطقه با عده ای زیادی از طوایف بیگدلی
به ایران کوچ می کند. در این باره شعرای خلقی بیگدلی چنین گفته اند :
سحردن آوا زین با غریمی دل — * دورنانین قانادی کوزکیمی یانار
قالدیرمیش قانادین یا وروباش سار

فیروز بیگ عجمه گشتدی دورن — سالار

ترجمه :

آوازت از سحرگاه سینه ام را می شکافد * بال دورنا مانند آتش می سوزد
بال بلند شده اش را جوجه سرمی پندارد * دورنا ها فیروز بیگ به ایران رفت.
بیگدلی هائی که در منطقه رقه ماندند غیر از مبارزه بای آبی و گرما
با اعراب و کردها هم درگیر شدند. در این باره نیز اشعار زیادی به یادگار
مانده است :

رقه چؤلریندن گلن غازی لر * رقه نین ده غنچه گولی صولدومو؟
یئننی دن بیر خبردویدوم اورادان * جریدبکیر اؤلدو درنر اؤلدومو؟
ترجمه :

ای غازیانی که از صحرای رقه می آئید * آیا غنچه گل رقه هم پژمرده شد
تازگی خبری از آنجا شنیدم * میگویند جریدبکیر مرد آ یا راست است
بیگدلی هائی که در جولاب ماندند موقعیت خوبی در آنجا و در میان
اعراب پیدا کردند ولی بعد از مدتی بععلت حادثه یغمای کاروانی والسی
حلب عباس پاشا به آنها حمله کرد و آنها را مجبور به ترک دیار خود نمود. در
این باره نیز دوبیتی های زیر جالب است :

اولجه گلمیهیز اسکان اولاندا * داغیتدین جولابی سن عباس پاشا
عشیرت اسیزده باقین بوتله زاماندا * داغیتدین جولابی سن عباس پاشا

حیدرلی، چلبی چیقسین بیریاننا * عربلی، قدیرلی دوندو اصلانا
دوردچئوره میزدوندو قانا، دوماننا * داغیتدین جولابی سن عباس پاشا
این حادثه در قرن ۱۹ میلادی اتفاق افتاد و بیگدلی های این منطقه
به جنوب آنتب (شهر جنوب ترکیه) مهاجرت کردند و حالا قسمتی از آنها در
سوریه مانده اند.

قسمتی از بیگدلی های شمال سوریه در یوزقات وعده ای هم در تارسوس
و ایچ ایل ترکیه مستقر شدند.

بیگدلی های ایران : ترکمنان شمال سوریه بنام شاملو در تشکیل

دولت صفوی را مهمی ایفا نمودند. در میان مریدان سلطان حیدر هم شاملوها زیاد بودند. اکثریت شاملوها را بیگدلی ها و بعد اینا لولو و خدا بنده - لوها تشکیل می دادند. بعدها طوایف آوجی، بالابانلو، بیچرلو، عربگیرلو کرا متلوه هم به آنها پیوستند.

شاملوها در زمان شاه عباس بیش از دیگران قدرت و اعتبار پیدا کردند. در این دوره اغلب امراء از آنها بودند. در زمان شاه صفی هم شاملوها اعتبار خود را حفظ کردند. بیگدلی ها در راس شاملوها قرار داشتند. مثلاً عبدی شاملو که از مؤسسين دولت صفوی بود و پسرش دورموش خان از قبيله بیگدلی بودند. احمد بیگ در زمان شاه عباس دروغه لاهیجان بود. غیر از احمد بیگ پنج برادر بیگدلی هم از مقربان شاه عباس بودند اینها محمد بیگ، حیدر بیگ، صارو بیگ، قپان بیگ، زینال بیگ بودند. یکی دیگر از امراء بیگدلی مقرب شاه عباس گون دوغوش سلطان بود. در زمان لشکرکشی شاه عباس به بغداد گون دوغوش از طرف عثمانیها حاکم طاقوق در منطقه کرکوک بود. بعد از پیوستن بشاه عباس لقب سلطان با و داده شد و در آذربایجان تیولات زیاد با و واگذار گردید.

در زمان شاه صفی زینال بیگ بمقام نایب السلطنه رسید ولی بعد از شکست وی از صدر اعظم خسرو پاشا بقتل رسید.

نقدی بیگ بیگدلی هم با رتبه خانی حاکم مرو و کوه گیلویه بود و در جنگ با سلطان مراد چهارم (سفر بغداد) اسیر عثمانی ها شد.

در زمان شاه عباس ثانی صفی قلی بیگ پسر صاری بیگ حاکم زنجان و سلطانیه شد.

در قرن هیجدهم وضع شاملوها مانند بسیاری از سران ایلات ضعیف شد. در زمان شاه رخ سلطان افشار محمد زمان خان و مصطفی خان بیگدلی از امراء قابل ذکرند. صاحب تذکره آتشکده لطفعلی بیگ نیز برادرزاده مصطفی خان بیگدلی است. قاراگوزلوهای منطقه همدان نیز بنظر می رسد از اولاد بیگدلی ها هستند. همچنین طایفه گوکلن از ترکمنان ایران هم بیگدلی هستند. در ۱۸۴۰ اینها چهارصد خانواده بودند و با آنها چاقو بیگدلی گفته می شد.

۱۲ - قارقین - بمعنی زیاد و آتش سیرکن می باشد، از اولاد اولدوز - خان و شاخه بوزاق هستند. توتمشان تا و شانجیل و علامت مخصوصشان مانند شش لاتینی (VI) است. نام قبيله قارقین هم در فهرست کاشغری نیست.

ولی اینها در تاریخ اغوز رل مهمی داشتند. در قرن ۱۶ در آناتولی نام ۶۲ محل به نام قارقین بوده در میان ترکمنان حلب، یوزقات، ذوالقدر و بخش حمید (در اسپار تا) زندگی می کردند.

۱۳ - قبیله بایندر یا بایبندیر - بمعنی محل حاصلخیز و پرا ز نعمت میباشد. از اولاد گؤک خان و از شاخه اوچ اوق هستند. توتمشان سونقور و علامت مخصوصشان () می باشد.

در اغوزنامه رشیدالدین نام بایندر بعنوان جانشین یا بغوا آمده و این قبیله بعنوان اصیل ترین قبیله ی اوچ اوق که در تاریخ اغوزها رل مهمی داشتند ذکر شده است.

در کتاب داستانهای دده قورقود نیز خان بزرگ اغوزها بایندر نام دارد قبیله ی بایندر در فتح واسکان آناتولی و تشکیل دولت آق قویونلو نقش اساسی داشته است. قسمت مهم آنها در ناحیه حلب و تارسوس بوده، بایندرهای یینی ایل هم شاخه ای از بایندرهای حلب میباشد. قبلا قسمت مهمی از آنها به رقه تبعید شده بودند که بعدا بن ناحیه آنتب آمدند و لسی خاطره تبعید اجدادشان را از سیواس به رقه فراموش نکردند.

در میان ترکمنان ایران، قبیله گؤکلن، طوایف بایندر زیادند.

۱۴ - قبیله بچه نک - بمعنی ساعی میباشد. از اولاد گؤک خان و شاخه اوچ اوق هستند. توتمشان سونقور و علامت مخصوصشان () میباشد.

قبیله ی بچه نک غیر از ایل بچه نک میباشد. بطوریکه قبلا اشاره شد ایل بچه نک در شمال دریای سیاه و بالکانها (قرن ۱۵ و ۱۱ میلادی) زندگی می کردند. از بررسی دفاتر دولتی عثمانی معلوم میشود که در قرن ۱۶ میلادی در میان ترکمنهای حلب، وارساقی های تارسوس و آت چکنلر زندگی میکردند.

۱۵ - قبیله چا و ولدور - بمعنی شریف و مشهور میباشد. از اولاد گؤک خان و شاخه اوچ اوق هستند. توتمشان سونقور و علامت مخصوصشان شبیه () می باشد.

قبیله چا و ولدور بیشترشان در شبه جزیره مانقشلاق ماندند لهذا به آناتولی و ایران کمتر آمدند. در قرن ۱۹ از مانقشلاق عده زیادی از آنها را (مانند قبیله ایغدیر) قازاقها بیرون کردند و آنها در جنوب دریاچه آرال سکونت گزیدند. در آن موقع ۱۲ هزار چا در بودند.

۱۶ - قبیله چینی - بمعنی هرجا دشمن را ببیند فوراً حمله می کند می باشد. اولاد گؤک خان و از شاخه اوچ اوق هستند. توتمشان سونقور

وعلامت مخصوصشان () می باشد.

قبیله چینی مانند قبیله افشار مهم و معروف است. در فتح واسکان آناطولی رل مهمی داشتند.

میریدان اولیه حاجی بکتاش مرشد طریقت بکتاشیه از چینی ها بودند لذا شیعه و قزلباش بودند و در شورش بابا اسحق هم (۱۲۴۰) شرکت داشتند. قسمت مهمی از آنها در ۱۲۷۷ میلادی در سینوپ بودند. چینی ها در اطراف طرابزون (جنوب و غرب)، حلب و بعدها (قرن ۱۸) در بالیکسیر، از میسر، مانیس و آیدین سکونت نمودند.

قسمت مهمی از چینی های اطراف طرابزون به ایران رفتند و به آق قویونلوها و بعدها هم به صفویه پیوستند عده ای از آنها هم که در ترکیه ماندند در جنگهای صفویه با عثمانیها به نفع صفویه جاسوسی می کردند یعنی ستون پنجم آنها را تشکیل دادند. در زمان شاه طهماسب جزو سپاه ویژه محافظ سلطان درآمدند (سپاه قوروجو).

۱۷ - قبیله سالور - بمعنی هرجا رود شمشیر و چماقش کار انجام می دهد. از فرزندان داغ خان و از شاخه اوج اوق می باشند. توتمشان اوج و علامت مخصوصشان () میباشد. قبیله سالور یکی از مهمترین قبا یل اغوز میباشد و تا زمان مغولها سالفور نامیده می شدند. در تاریخ رشیدی نامشان با احترام یاد شده در میان امرای یابغو و زوزرای خان اغوز سالورها بوده اند.

در دده قورقود نیز بعنوان شریفترین قبیله اغوز یاد شده. قازان خان فرمانروای مقتدر ایل اغوز از سالورهاست. در موقع آمدن سلاجقه به ایران قارایی بیگ سالور کردستان را فتح کرد و در آنجا مستقر شد (۱۱۰۱ = ۴۹۵). فرزندان او تا آخر قرن ۱۲ در آنها حکومت کردند.

بطوریکه قبلا هم گفته شد در سال های (۱۱۳۸ = ۱۱۳۲) انبوهی از اغوزها از کراته رود سیحون بخوزستان آمدند. یعقوب فرزند اعلان افشار در خوزستان و مودود کند و رمان سالور در راس قبیله خود تا کوه گیلویه را گرفتند و برای خود بعدها امارت تشکیل دادند.

مودود یکی از مرای نزدیک اتابیک فارس بوزآباد شد بعد پسرش سونفور جای او را گرفت.

سونفور ابتدا اتابک ملک شاه شد بعد او را از فارس اخراج و پسرش

طغرل را بتخت نشاند و خودش قدرت را بدست گرفت و عنوان اتابک سونقور شیر باریک را گرفت و اتابکان فارس را تشکیل داد (۱۱۴۸ = ۵۴۳). سونقور چهارده سال با عدالت و درایت حکومت کرد و در سال ۱۱۶۰ = ۵۵۵ فوت نمود و برادرش زنگی اتابک شد. بعد از او پسر زنگی بنام تکه اتابک شد (۱۱۷۶ = ۵۷۱) و در سال ۵۹۱ = ۱۱۹۵ برادرش سعد جانشین او شد. سعدی تخلص خود را از نام او گرفته است. سعد کرمان را هم جزو کشور خویش کرد. در سال ۱۲۳۰ = ۶۲۸ سعد فوت نمود و پسرش ابوبکر اتابک شد.

سعد بقصد پیشرفت تجارت سواحل بحرین و عمان را گرفت و بندرهای ساخت و در شیراز بیمارستان بنا نمود. او مشوق سعدی در نوشتن آثارش بود و سعدی گلستان خود را به او هدیه نمود و با مرگ وی (۱۲۵۹ = ۶۵۸) این سلسله رو به انقراض رفت.

آل سونقور روی پولهای خود علامت قبیلۀ سالورها می زدند و اغلب — شان نامهای ترکی داشتند. سالورها در فتح واسکان آناطولی رل مهمی ایفا نمودند و در جدول نامهای محل هفتم هستند. قاضی برهان الدین شاعر و فرمانروای سیواس — قیصری در قرن ۱۴ میلادی سالور بود. قسمت عمده سالورهای آناطولی در طرابلس شام، تارسوس (طایفه اولاش)، قارص، قونیه، ننگده، حمید و ناحیه جنوب آماسیا (آق سالورها) زندگی میکردند. در ماوراء خزر قسمت عمده ای از سالورها در قرن دهم به شبه جزیره ما نقشلاق مهاجرت کردند و در تشکیل ترکمنان ماوراء خزر شرکت نمودند (مانند چا و ولدور، ایغدير، ایمیر و قارقین).

در اواخر قرن ۱۶ سالورها بوسیله نوقایسها از ما نقشلاق اخراج شدند. و بطرف خراسان و ترک گرگان آمدند. ترکمنان یقه یا ساین خانلی هها اولاد آنها هستند.

بنا به نوشته ابوالغازی بیش از نصف ترکمنان کنونی سالور هستند. در نیمه قرن ۱۹ انبوه سالورها بین مرو و هرات در مرغاب بودند و ساریق ها از آنها می باشند. بنا به نوشته وامبری (VAMBERY) این سالورها از طوایف زیر تشکیل شده بودند: یالاواج، قارمان، آنا بوله گی.

۱۸ — قبیلۀ ایحور — بمعنی فوق العاده خوب و غنی است. از اولاد داغ خان و شاخه اوج اوق میباشند. توتمشان اوج و علامت مخصوصشان مانند لای عربی (لا) است.

در قرن ۱۶ تعداد محلهای بنام ایحور در آناطولی ۷۱ یعنی چهارم

بوده و اغلب در منطقه سیواس - توقات بوده است. ضمناً در مناطق ماراش، ذوالقدر، قارص، یئنی ایل، یوزقات، آدانا، سوگود و آیدین هم بوده اند. ایمرهای ایران - ایمرها جزو ایل ذوالقدر به ایران آمدند و در تشکیل دولت صفوی شرکت نمودند. شیرحسین بیگ ذوالقدر (در زمان شاه طهماسب) و کلبعلی سلطان و پسرش خلیل سلطان (در زمان شاه عباس) ایمر بودند.

ایمرهای ماوراء خزر مدتها در میان ترکمنان در مناقشلاق ماندند بعد از قرن ۱۶ در سواحل اترک - گرگان مستقر شدند و به آنها ترکمنان یقه گفته شد. در میان دسته اخیر سالورها نیز بودند. در زمان شاه عباس یار بیگ ایمر با عنوان خان والی آستراباد شد. بعد از مرگ او پسرش محمدیار جای او را گرفت. در حال حاضر در سواحل گرگان در حدود دویست خانواده ایمر زندگی می کنند.

۱۹ - قبیله آلا یونتلو - بمعنی دارای حیوانات خوب می باشد. از اولاد داغ خان و شاخه اوج اوق هستند. توتمشان اوج و علامت مخصوص - شان شبیه ایمر میباشد () .

در آناتولی مرکزی و غربی در حدود ۴۴ محل و طایفه بنام این قبیله بوده (قرن ۱۶) که مهمترین آنها در آتچکن، انکارا، قاستامونسی، اوشاق، منتشه و اطراف حلب بوده اند.

۲۰ - قبیله یوره گیر - بمعنی نیکوکار و سازمان ده میباشد. از اولاد داغ خان و شاخه اوج اوق هستند. توتمشان اوج و علامت مخصوصشان () میباشد.

در قرن ۱۶ در نواحی چوقور اووا، جنوب آدانا زندگی میکردند و حالا یوره گیل یا اوره گیل نامیده میشوند. در میان ذوالقدرها نیز عده ای یوره گیر بوده اند.

۲۱ - قبیله ایغدیر - بمعنی نیکی و بزرگی و مردانگی آمده است از فرزندان دنیزخان و شاخه اوج اوق میباشد. توتمشان چاقیر و علامت مخصوصشان () میباشد.

نام قبیله ایغدیر در قرن ۱۶ در ۴۳ ده دیده شده بعدها در تارسوس، ایچ ایل، کوچ حصار، منتشه سکونت نموده اند. اهالی ایچ ائل بیشتر بیگدلی، ییوا و ایغدیر میباشد.

در ایران در میان قشقاییها پانصد خانوار از قبیله ایغدیر وجود دارد.

درمانقشلاق ما ورا، خزر نیز ایغدیرها بوده اند بعداً بجنوب آلال و میان ترکمنان گوکلن آمدند. در قرن ۱۸ عده‌ای از آنها ازمانقشلاق به شمال قفقاز رفتند و ترکمنان استاوروپول را تشکیل دادند.

۲۲ - قبیلهٔ بوگدوز - بمعنی متواضع و خدمتگذار است. فرزندان دنیزخان و ازشاخهٔ اوچ اوق میباشند. توتمشان چاقیر و علامت مخصوصشان () می باشد.

طبق نوشتهٔ جامع التواریخ رشیدی قوزجو آتابک شاه ملک فرزند یاقوعلی خان ازاین قبیله بوده است. در دده قورقود نیز امن بیگ (سیل خونی) ازاین قبیله بوده.

در آناطولی ۲۲ محل بنام بوگدوز موجود بوده که در حال حاضر از آنها نام سه محل باقی مانده است.

۲۳ - قبیلهٔ ییوا یا ایوا - بمعنی رفیع و بلند پایه می باشد. فرزندان دنیزخان و ازشاخهٔ اوچ اوق میباشند. توتمشان چاقیر و علامت مخصوصشان شبیه دو حرف () میباشد.

نام این قبیله در زمان سلاجقه زیا دبمیان آمده. در قرن ۱۲ (۱۳۰) قبیله ییوا با افشار و سالورها از کنار سیردریا به ایران آمدند و در غرب همدان و کردستان سکونت کردند و کردستان را تحت اختیار خود گرفتند (۱۱۵۸ = ۵۵۰)، برچم بیگ و فرزندان او مدتها در آنجا حکومت کردند ضمناً تابع خلیفه بوده و در جنگها همراه ارتش خلیفه بودند.

سلیمان شاه فرمانروای ایوا شاعر و مرد بسیار لایقی بود و در نزدیکی همدان در قلعه باها ر سکونت داشت. جلال الدین خوارزمشاه بملاقات او رفت و با خواهرش ازدواج کرد. در موقعیکه بغداد از طرف مغولها محاصره شده بود سلیمان شاه از بغداد دفاع نمود و بالاخره همراه خلیفه شهید شد. بنظر مینورسکی طایفه باهارلو از قارا قویونلوها هم از ایوارها بودند و نام خود را از قلعه باها ر گرفته اند. در قرن ۱۲ عده‌ای از ایوارها در منطقهٔ اورمیه زندگی می کردند. اینها بعلت یغماگری با سلطان جلال الدین خوارزمشاه درگیر شدند و تعدادی از آنها از طرف ارتش جلال الدین بقتل رسیدند. شش سال بعد از این حادثه بعلت آمدن مغولها مانند سایر ترکمنان به غرب کوچ کردند تعدادی از آنها به حلب رفتند و در جنگ های صلیبی شرکت کردند و فتوحاتی بدست آوردند. در راس آنها یا روق بیگ بود لذا به یا روقیه معروف شدند.

در امپراطوری عثمانی در اطراف حلب، در میان ذوالقدر، یثنی ایل و قیصری، تارسوس و ایچ ایل نیز طوایف ایوا زندگی میکردند. در میان قبیله قاجار در دوره صفویه طایفه‌ای بنام ایوا بوده و اما مقلیخان قاجار از این طایفه بوده است.

۲۴ - قبیله قنیق - بمعنی عزیز در همه جا آمده از فرزندان دنیز خان و از شاخه اوج اوق میباشد. توتمشان چاقیر و علامت مخصوصشان بشکل تیر (↑) میباشد. خاندان سلجوقی از قبیله قنیق بودند. در جدول رشیدی نام این قبیله در آخراست زیرا قبل از اسلام نقش مهمی نداشته‌اند.

در جدول اسامی دفاتر دولتی عثمانی در قرن ۱۶ تعداد ۸۱ ده بنام آنهاست یعنی ردیف سوم هستند. بعد از فتح آناتولی نام آنها در میان ترکمنان سوریه نیز ذکر می‌شود.

در قرن ۱۶ در اطراف حلب، آنکارا و آیدین زندگی می‌کردند و اغلبشان تخته قاپو شدند. از قرن ۱۶ بعد دیگر از آنها ذکری نشده است.

قبایل اوغوز طبق نوشته جامع التواریخ رشید مدی

سوزاوخ لار (شیر خاکمترقها)					اوج اوغ لار (سه تیسر ها)					
فرزندان گون خان	نام قبیل	معنی	اوتقون (توتم یا حیوان مقدس)	مهر یا طعنا	شماره	فرزندان آی خان	فرزندان اولدوزخان	فرزندان گوک خان	فرزندان داغ خان	فرزندان دینیزخان
۱	قایی	محکم	شاهین	اوا	۱	۲	۳	۴	۵	۶
۲	بایات	ثروتمند	"	ه	۲	۷	۸	۹	۱۰	۱۱
۳	آقراولی	موفق	"		۳	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶
۴	قارا ائولی	چادر سیاه	"	ه	۴	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱
۵	یازیر	حاکم به کشور های زیاد	عقاب (قارقال)	ی	۵	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶
۶	دوگر	برای جمع شدن	"	خ	۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱
۷	دوردورغا	کشور گشائی و حکومت	"	س	۷	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶
۸	یا برلی	—	"	ل	۸	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱
۹	آوشاریا افسار	جایک و علاقمند بشکار حیوان	آوشا (چیل) نوعی عقاب که اغلب خرگوش شکار میکند	+	۹	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶
۱۰	قیزیق	قوتلی - جدی	"	X	۱۰	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰	۵۱
۱۱	بیگ دیلی	مانند سفین بزرگان عزیز	"	ک	۱۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶
۱۲	قارقین	غذا ی زیاد و سیرکننده	"	ل	۱۲	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰	۶۱
۱۳	بایندر	جای پر نعمت	سوفور یا سفور (نوعی ساز شکاری)	ه	۱۳	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶
۱۴	یخته	خوب کار میکند با غیرت	"	س	۱۴	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱
۱۵	چا و ولدور	باشرف مشهور	"	ک	۱۵	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶
۱۶	چیشی	هر جا دشمن ببیند میزند	"	ل	۱۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱
۱۷	سالور	نور جاشعشور و جماعتش کار میکند	اوج	ل	۱۷	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶
۱۸	ایمور	خیلی خوب و غنی	"	خ	۱۸	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰	۹۱
۱۹	آلایونتلی	دارای حیوان های خوب	"	خ	۱۹	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶
۲۰	اوره گیر	بانی نظام و کار خوب	"	ل	۲۰	۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰	۱۰۱
۲۱	بیگدیر	نیکی، بررگی مردانگی	چاقیر (طفل، نوعی شاهین، قرقی)	ل	۲۱	۱۰۲	۱۰۳	۱۰۴	۱۰۵	۱۰۶
۲۲	بوکدوز	همه نواضع و خدمت میکنند	"	ل	۲۲	۱۰۷	۱۰۸	۱۰۹	۱۱۰	۱۱۱
۲۳	بیرا	درجه ای از همه بالاتر	"	ل	۲۳	۱۱۲	۱۱۳	۱۱۴	۱۱۵	۱۱۶
۲۴	قهنپی	در هر جا باشد عزیز است	"	↑	۲۴	۱۱۷	۱۱۸	۱۱۹	۱۲۰	۱۲۱

دوكتور حميد نطقى

آغاچ كۆلگەسى

چۇخ اۇزاقلاردان گلدىم
اياقلاريم تىك نلاردان شىرىم - شىرىم
گۈزلىرىم دولو، اللرىم بوش
ماھنىلارىمى حرامىلر چالدىلار
مىندىن گۈزلە مەيىن ھىچ نە
بىرتك

چىچك

بئله .

منىم آشدىغىم چوللىرىن
يوللارى قۇم
گۈللىرى زققۇم دەو
كئچدىگىم يىرلرە دۇنوب باخمادىم
دالىمجا سۇ سەپەنىم
خىير - دوعا ائدەنىم
اۋرەك وىرەنىم
يۇخدۇكى .

ايندى بىر اۋووج آغاچ كۆلگەسى
بىر دامجى دوست سىسى
آختا زىرام ...

باغ، بۇنو
سۇن اۇمودومو
قلىمىن

ان درىن يىرىندە

گىزلىتمىشدىم .

===== اللهين كرىمدىر ائلين وقارلى =====

XXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXX

شاعر ف. حاصارلى نىن ح.م. سا والانا گۆندەردىكى منظوم مکتوبى

جواب .

يا راتدى ازلدن اورەگى دردلى
طالعى كدرلى زمانە بىسىزى
ائللرين آرزوسو، ايستەگى دردلى
رۇزگار كتىرىپ فغانە بىسىزى
۱ ف. حاصارلى

قارداشيم يۇرۇلما، فغانە گلە *
الين اغۇزدىزىنە سۆيگە، دور، دايان *
۲

نىقتىن ائلىنە آيدىن سحردير *
ائل غمىن شيرىن گۇزىيا شىن گۇهردير *
۳

چالیشما قلا بىرگە^(۱)، اۆزتوت آلتىها *
اوندان باشقا اۆمىدىؤخدور، يۇخ داها *
۴

اوندان هرگىچە نىن بىرگوندوزو وار *
عدالت كۆۈشەنى يانير سوسوزدان *
۵

يالوارىب ها يلاصاق بولوت يا غماصا *
دوغما دىلىن بقا صا واشىندا بىز *
۶

گل يازاق، ياراداق، طالعىمىزدن *
اممىد چراغىمىز ياغسىز يانماصا *
۷

حقدير سنىن يۇلون، حقده برک دايان *
آتالاردان قالان يۇسۇزە اينان *
۸

- * آلهین کریمدیر، ائلین وقارلی * توکل ائت اوْنا، آرخالان بونا
 * دؤغرو مظلوملارین آهی توتارلی * درینلت آهینی، چالیش آرزوننا
 ۹
 * الینده چلیگین چالیشماق اولسا * سؤوکه نه جکین ده ایش، تلاش اولار
 * انسانین حیاتی تلاشلا دولسا * کدرسیز باغرینا اومیدلر دولار
 ۱۰
 * طورپا قدا، قوراقدا یئری ینا نسان * درین سویا دوشدو اوزه گرکدیر
 * اوره گینده سؤوگی، محبت اولان * هر عذاب گلیرسه دؤزه گرکدیر
 ۱۱
 * سنین اوره کینده ائل محبتی * قوللاریندا ائلین قدرتی واردیر
 * کئجر آجی قیشین غمی، محنتی * صونوگول گولدورن ایشیق باهار دیر
 ۱۲
 * داریخما قارداشیم بوکدر بوغم * بیزی اوزه بیلمز چوخ دا برکیدهر
 * سن بیر فناری قوی ال آلتیندا باس * فشارا یله برکیرضعفی لاپ گئدهر
 ۱۳
 * دئمیرم هر گلن ظولمه دؤز مهلی * تعادل اولما صا قمار دا صینار
 * آما بیرکیشی یه اوز وئرسه کدر * چالیشیب دؤز مهسه ائل اونو قینار
 ۱۴
 * مظلوملوق آرقا جی آغوز و موزده دیر * بیز عاجیز اولما صاق ظولمه قالما ریق
 * صانکی عاغلیمیزدا گوز و موزده دیر * کئچمیشلردن نئجین بیر درس آلما ریق
 ۱۵
 * پاکدیر سنین ائلین، پاکدیر نیتین * بیزه خور باخانین گوزلری چیخسین
 * دؤغما دیلده یارات دؤغما صنعتین * تانری خائینلارین ائوینی ییخسین
- * ~~~~~ *

(۱) بیرگه = باهم، بیر یئرده .

(۲) آرقاچ = خالچا، گبه و بوتونلوک له توخونا ن شئیلرده انینه گئدهن
 ایپ و ایش مقابلی یعنی ایش = بوی، آرقاچ = انی دیر و فارسجا
 (تارو بود) .

كارمىند

گاہ آغاریر، گاہ قارالیر کارمىند
 طلبکارى گۆرمگە قادىر دگىمل
 ياغ سوغانىن شور باسى چوخ دادلى دیر
 خرجى آشیب باشدان، آياقدان دوشوب
 کارگرین مژدى يوز هشتاد تومن
 آلدیغى پول گۆرمورى اون بش گونون
 بۇرج اوزو، بىر دريادی چوخ چوخ درين
 فلسفه سین بيلمزیدیم، بيلمیشم
 بىرنىچە مجلس اونا گۆز قويموشام
 باخ اوزونه، گۆرمه ميسن گۆرگىلن
 حمد اولالاھه بيزيم شہر ده
 بىر "گروہ" آلقاق سازىنى کۆکلەيیر
 ائیلە بيليرسن کى پايىزتتازگليب
 ايستەيیر آلقاق ديوارى اوچمايا
 قارپىزا، خير چاپە تا مازى قالیب
 چون پولى يوخدى قىزا وئرسين جہيز
 کلە - پاچا چوخ باھا، ال چاتمىرى
 ھىچکس آلا نماز بو پوکون تابىنى
 اى بيزى مستضعف ائدن محتسکر
 گر کسىلە ظلم الی اسستعمارين

گئت گۆر اولوبدور، يا قالیر کارمىند
 يادە سالاندا سارالیر کارمىند
 کاسەنى بارماقلا، يالیر کارمىند
 گاہ گنەلیر، گاہ دارالیر کارمىند
 يوز تومنه خرجى سالیر کارمىند
 ال آپاریب، خلقى تالیر کارمىند
 بۇرجون ايچيندە چاپالیر کارمىند
 آخ نيەبى تئز قۇجالیر کارمىند
 ھامى دان اول آجالیر کارمىند
 غم يوکونر گوندە قالیر کارمىند
 ھئى گونو - گوندن آزالیر کارمىند
 بىرنىچە آھنگ چالیر کارمىند
 برگ خزان تک سوزالیر کارمىند
 دؤور - برين تئز مالالیر کارمىند
 بۇستانى گۆرجک ھولالیر کارمىند
 ائلچىنى ائودن قۇوالیر کارمىند
 سئرحەنى گۆرجک پاچالیر کارمىند
 قاتلاشیر، آما، تابالیر کارمىند
 گئت گۆر اولوبدور، يا قالیر کارمىند
 (عاصى) گۆررسن ساغالیر کارمىند

آتالار سۆزی و مثل لار

آدام مین آجینی اودار، بیر شیرینین خاطرینه .
 تاپان تاپانین اولسا، چۆلده چوبان بیگ اولار.
 آزار ایدی آج آدام، بیر ده دوشدو باجادان .
 لاری خوروزلار یاغ باغلار، قاریشقالار یاغ باغلار.
 آغاجین قوردو اغوز ایچیندن توره ر.
 رشید اوغول وورماغا آتاسیندان اذن ایستمه ر .
 سورو قویون سیزده، ساتدیق یاغ بیزده .
 اغوزگه دیواریندان باخانی، دیواریندان باغلارلار.
 زحمتی مشاطه چکهر، لذتی داماد آپاری .
 یایی یا تیمار ائله سن شیللاق آتار .
 وئردیگین بیر یومورتا، اونودا ییرتا-ییرتا .
 آت آتینان ساواشار، آرادا ائشگین قیچی سینار .
 رشیدلی جوجه یومورتادان بللی اولار.
 لایلی بیلیرسن، نییه یاتمیرسان ؟
 یاتان اغلمز، یئته ن اغلر .
 قاز وور قازان دولسون، تویوقدان نه چیخار .
 یاز اکیسنجی دیر، قیش دیلنچی .
 سایدیغینی قوی کنار، گؤر فلک نهلر سانیر .
 ائو بؤیوکسوز، مملکت صاحب سیز اولماز .
 وای اوندا دیر، چاروادار باجادار اولار .
 هاینان گلن، هوینان گئده ر .
 ناخیرچی قیزی نین غیرتی، ناخیر گلنده توتار .
 لوله یین چوخ سو توتار .
 ریشخندین بئش مین آلتون خرجی وار .
 هئج کیمین چیراغی سحره جن یانماز .

﴿ مابر ﴾

قانون اساسی نین اون بئشینجی اصلینده ایرانین مختلف ملت لری نین دیلی ایله دانیشیب - یارماق، آزاد اولان حالدا، عزیز اسلامی وطنیمیز جمعیتی نین یاریدان آرتیق تورک اولدوغو حالدا، انقلابین اؤندرلری نین و اسلامی حکومتین رهبرلری نین چوخلاری تورک اولان زاماندا و ایرانین تورک جوانلاری نین قانی جبهه لرده آیری ایرانی قووملار جوانلاری قانی ایله ، ایران گلستان و باغی نین آل - داغلی لاله لری گؤگر تیب بیتدیرن حالدا و ایرانین هنر پرور اسلامی جمهوری حکومتی تبریزده قورولان ایرانین ان بؤیوک و آدلیم تورک - فارس شاعری " محمدحسین شهریار " دان تجلیل ائدن زاماندا بیر گروهی رسانه ده " مخممه " لی سریالدا - او سریالین شخصیت سیز قهرمانی نین آدینی میلیونلار جا آد اولان حالدا مخصوصا بیزیم عزیز و بؤیوک شاعریمیز شهریارین آدینی کیچیکلتمک (تحقیر) اوچون سناریونون کیچیک بئیینلی یازانی حتی او سریالدا مخصوص کارکتری نین کیچیک آدینی دا محمدحسین گتیریب تا اونون شهریار شهرتی ایله جمعا گؤره نلرین و ائشیدنلرین نظرینده " محمدحسین شهریار " دیریلیب جلوه لنسین .

بوایل بایرامدا ایرانین مختلف قووملری آؤز دیل لری ایله ، ایلین تحویلینی ملته سلام ویئنی ایلین مبارک لیقین عرض ائله دی لر ، اما تورک لر آؤز دیل لری نده ملته سلام و تهنیت دئمگه دعوت اولونما دیر - لار .

" مخممه " ده بیر آیری مسخره کاراکتری ده تورک لهجه سی ایله فارسی دانیشان بیر آدام سئچمیشدیرلر ، طاغوت زامانیندا رستورانلاردا ، کافه لرده ، تئاترلاردا ، سینمالاردا - رادیو و تلویزیون دا و سینمایی فیلم - لرده بیر عده دلقک مخصوص پول آلیپ و " چوک " عنوانیندا ایرانین مختلف قووم لرینه اهانت ائده ردیلر و قویما زدی رلار ایران احترام قازانیندا قاینا یان دوشاب قوامه گل سین ویا بیشمیش اتحاد سود و قئیماق باغلا سین، ایندی ده بیر عده شوونیست آداملار ، اسلامی انقلاب وئره ن موهبت لری اللردن چیخاردیب و فرهنگی لحاظ لاردان اونلاری در به در سالیب و اجنبی لر و یاد قاپی سینا گؤنده رمک اوچون ایران ملت

- لری نین ائوز فرهنگی محصوللاری نین باشینا ووروب قیمتین آشاغا
 گتیریرلر، عزیز دولتیملر شهریار اوچون بئویوک کنگره قورور، اما بیر
 عده مخصوص آداملار اونو "مخمصه" یه سالیملار و غرضلی شونیستلر،
 ائوزلرین فرهنگی قوللوقچو نشان وئریب ولی ایچهریدن موریانه کیمی
 فرهنگ آغاچ چرچیوه سین یئیرلر، بو شرایط ده بیزیم یوزلرجه تورک
 اولان شاعرلریمیز انقلاب خدمتینده مختلف فارسی شعرلر سؤیله ییب و
 انقلاب فرهنگی نی تشکیل وئریبلر نهجه کی، تورک دیللی آقای محمود
 آقاجانی آدلی و "صابر" تخلصو شاعر یوزلرجه فارسی انقلاب شعری
 سؤیله ییب، یوخا ریدا ذکر اولونان و گؤسته ریلن قئییرمه فاضله لری
 دولدورماق اوچون اسلامی سسی رادیوسوندا "شورای شعر" ده عضو اولوب
 و "مناجات - علی - شهسوار عشق - شهید راه حق - طواف کعبه - یا
 مهدی منتظر - حسین تشنه کام - غدیرخم - یا مهدی - نیمه شعبان - یازهر
 یا فالق الصبح - خدایا - یا امیرالمؤمنین حیدر - رمضان - انقلاب اسلامی
 یا قائم محمد - ای حسین - بیای هم وطن - افتخار جاودانه - رضای
 حق - سومین بهار آزادی - خمینی ایامام - شراردل - مرگ یتیم - مرگ
 فقرا صدا ندارد - خون بی گناهان - ای کبوتر حرم باز - نهضت
 فرهنگی - قافله انقلاب - توبه - به قربان تومادر - سوم شعبان - محمد
 رسول الله - نور خدا - فرزندانم - خطر جنگ زده - مردان خدا ،
 قسم نامه - این چه حقوق بشر است ؟ - نماز جمعه - سوگند پاسدار - سال
 پیروزی - پانزده خرداد - حماسه فجر - صدور انقلاب - نوبه قدس عزیز
 ماجرای خونین دزفول - هنگام جنگ است ای برادر - روز پیروزی خون
 بر شمشیر - یا شاسین نهضتیمیز - حماسه والفجر" واونلارجا آیری آیری
 انقلابی تورکی و فارسی شعرلر سؤیله ییب و بیریاخی و عالی خطاط و
 رسام اولدوغو حالدا بیر گؤزه ل دیوان ائوز خطی و نقاشیقلاری ایله
 تنظیم ائدیبدیر .

"صابر" میچک لی حاجی اوستادا و غلودور، حاجی اوستا دچیلینگر، ساعت
 قاییران - دوات گر - مسگر - نجار، هامیدان دا یئگراق اسلحه و یاراق
 و توفنگ قندا قی قاییران و همدان دان تهرانا بوضعت لرده آدلیم ایعیش،
 مزلقان - خرقان - زرند - بیات - قوپا یا - بیگدلی محالی ورزقچا یلیلا -
 رین یوخاری باشلیلاری اوندن اللریله دوزه لمیش شئی لریله یاخشی
 آشنا دیرلر .

آقای محمود آقا جانی ۱۲ ایل میچکالی (شعرالعلماء) معروف اولان شیخ علی کریمی یانیندا قدیم علملری اوجمله دن عربی، صرف و نحو مقدما تینی اؤگره شیب و ۱۳۲۷ ده آموزش و پرورش اداره سینده معلمچیلیگه وارد اولوبدور. خوشنویسلیق و رساملیق دوره لرین "انجمن خوشنویسان" و "هنرهای زیبای کشور" ده گؤروب و عالی رتبه سینه یئتیشیدیر (من ده "کمالی" استاد آقا جانی محضرین درک ائدیب و اونون شاگردلرینده نم) استاد صابر ۱۳۵۳ ده اداری ایشیندن متقاعد اولوب، اما ایندی اسلامی جمهوری نین سسی رادیووندا و وزارت ارشاددا انقلابا و انقلابچی لارا قوللوق ائدیر.

آقای آقا جانی حضرت زینب علیها سلامین باره سینده و اونو راجع اولان زیارت نامه لر و اونون مشهور خطبه سین و بیر تعداد مثنوی متفرقه شعرلر اوحضرته راجع بیر کتاب فورموندا و اؤزونون یاخشی خطی ایله حاضرلاشدیریب، چالشیب چا پا وئره جگیک.

آقای آقا جانی یاییلاری چوخ وقت میچکین صفالی داغلاریندا وباغلار-یندا کی، بو کند ده مزلقانین کوهیا یه کندلریندن ساییلیر گئچیریب، قیش فصللرینده تهراندا اقامت و فعالیت ائدیر.

آقای هابربین هم تورکده - هم فارس ده طبعی چوخ روان و تحسین ائتمه لی دیر. بورادا عزیز شاعریمیزدن "ده وه نین دریمی ائشگه یوگدور" عنوانیندا بیر شعرینی اوخویاق :

ده وه نین دریمی ائشگه یوگدور

بیزیم یئرده آدلیمدی چوخ بو حکایت * شیر یئراقدی شعرا یله اولسون روایت کی وارمزلقان دا "سولوو" آدلی بیرکند

وارا یمیش او کند ده، بیجه، حاجی قدرت،

اونون مال - داواری سایا گلمز ایمیش

خدا وئرگیسی ایمیش اونا پول و ثروت.

غلامی، کنیزی، چوبانی، پاکساری

باشینا ییغیلیمیش ائل و کوچ و کلفت

اوچا و غلواون یئددی ده قیزا و شاقی * بئشرون صیغه سی، عقدی ده دؤرد عورت.

حاجی گوردوکی ها! اجل حقله ییدیر * دوتوبدورتا مام وجودون نقس اهت

او، بیرگون بؤیوک اوغلو حاجی حسینه * دئدی ایستیرم ائیلیم من وصیت

خبر وئرگینن قوم و خویشیم ییغیلیمین * دئدی، گلدیلر، او، به حکم شریعت

بیرآز صحبت اولدو، او یاندا ن بویاندا ن

یئتیشتی آخر مطلبه، اصل صحبت

وصیت ده اول دئدی ای اوشاقلار * بئویوک آروادیمی ائدین چوخ رعایت
کی و ایکی وغلان دوغوبه، ایکی ده قیز

خصوصا منیمچون چکیب چوخ دا زحمت

کنیزلر، غلاملار، چوبانلار، پاکارلار * اوغوللار: حسین، فیضعلی، کلبه نعمت

عزیز قیزلاریم: نورجهان، ام کلثوم * فریده، فرح، محترم، سلمه، رفعت

سوری، عالییه، شمسی، اشرف، قمرجان * سکینه، رقیه، بتول، شهره، عفت

ایشیزا ولما سین هئج وروجدان نامازدان

فقط سیز آلین التمیش اوج ایل طهارت

بیلین قدرینی ملک و مالین جهاندا * ائدین بیربیریزدن، سیز الله حمایت

اگره ریا مانلیق سیزه ائتمیش من * حلال ائیله یین، تا اولوم من ده راحت

حاجی بیربه بیر قوم و خویشین چاغیردی * هره سی حلالیق وئریب ائتدی حرمت

حاجی قدرتین بیرلؤکو ده وارایدی * کی، ائتمیشدی حاجی اونا چوخ اذیت

اودم حاجی نین لؤکو یادی نه دوشدو * همی ده اونا وئردیگی رنج و زحمت

دئدی ساروانا گئت لؤکوده گتیر سین * گئدیب چکندی گتدی اونودا بسرعت

ده وه یه حاجی سؤیله دی گل حلال ائت * منی گل باغیشلا به لطف و عنایت

سنه وئر میشم زحمت و رنج بسیار * سن الله خدا ونده ائتمه شکایت

ده وه اولی تاروفا سالدی، اما * دئدی آخری حاجیه بو عیبارت

سنین زحمتین چکمیشم چوخ، بیلیر سن * آپا ردیم بیر عؤمر یوک سنه با مشقت

تیکان خوار من اولدوم، دکا نداسن اولدون

منیمچون حقارت، سنینچون تجارت

اوتوز کند وارین، آرپا، بوغدا سامانین

چکیب گتدیم هئج ائتمه دیم اسستراحت

اؤز ایشلتمکین هئج، چتین چوخ گئچریدی

اوگون کی، وئره ردین منی سن امانت

امانت آلانلار، ائله یوک ووراردی * کی، حتما اماناته اولسون خیانت

خلاصه، منه، هر نه ائتدین حالا لین * ولی سن منه ائتمیسن بیر شقاوت

کی هر دم دوشریا دیمه اود گؤتوررم * یادیمدا ن دا چیخما ز منیم تاقیامت

یادیندا، اولاغ تنگینه باغلایا ردین * کؤچنده منیم اوو ساریم، با وقاحت

ده وه نین دریمی اولور ائششکه یوک * لؤکو، ائششک، اما ائده ردی هدایت

اگر من ده گنجسم، خداوند گنجمن * کی لؤک ائششگه بوی اگه یا کی قامت
منیم ده سیزه، بیر وصیت واریعدیر * تقاضا واریم کی ائدین سیز رعایت
"بؤیوک اختیارینی آجا قا وئرمین" * کی بوندان بؤیوک اصلا ولما زاجنا بیت

*** ** *

محلی اصطلاحدا "میچک" دئییلن وشاعرین دونیا یا گلدیگی یئر
یا زی دا (بیشک) یا زیلیر کی فارسلا راونو (بیشهک - بیشهک) یعنی
کیچیک آغا جلیق آدلاندیریب و بیلیلر، بوکند مزلقاندا ن بیر قسمت وکوه -
پایه (قوپا یا) دان سایلیر، مزلقانین غرق آباد "کرگا وا" آدلی شهرک
- یندن میچکه ایکی آغاچ یولدورکی، اسلامی انقلابدان صونرا بوکنده
شوسه یولو چکلیب دیر و بویولدان تهران - همدانین آسفالت جاده سینه
وصل اولونور، یوزاللی دن آرتیق خانوار اورادا اگله شیرلر، یایدا
سرین ها واسی و سویو اولدوقونا گؤره جمعیتی ایکی برابر دن آرتار،
بوکندین خلقی تمام تورک و اکینچی ودا و ارچیدیرلار، میچکین چسوخ
آغاچی اولدوغونا گؤره (کؤلگه لی کند) ده دیرلر، میچکین قادینلار -
یندان چوخو خالی و جثیم توخوماق دا بیلرلر، بوکندین مسجدی، مدرسه
- سی، دوش حامای و اردیر.

میچکدن بؤیوک عالم لر او جمله دن حاج ملا علی رضا، حاج ملا بیرا معلی
کی چوخدا خوشخط ایمیش و چوخ گؤزه ل ال یا زما قرآنلار و کتابلارا وندان
قالیب دیر و ارایمیش، آخوند ملا سیفعلی بن فضلعلی کی عالم و خوشخط
ایمیش و کرامتلی و حضرت اما مزاده یوسفون مریدی و اونون مقبره سینی
سال دیران ایمیش، بیر ده یوخاری دا دئییلن شمس العلماء دیرکی فقه و
اصولدا چوخلاریندان باش ایمیش، بیرده رحمتلی حاج شیخ حسین فاضل بن
حاج آخوند ملا سیفعلی دیرکی، بونلارین هر بیر ی او منطقه یه بیررکن علم و
فضیلت و تقوی ساییلار.

میچکین یانیندا بیر "اردمین" آدیندا بیرکندوارکی معمولا اونون
آدی دا میچک آدی ایله مرادف و چوخ وقت قابا قراق و عبارت "اردمین -
میچک" ایله دئییلردی. آقای "صابر" جوانلیقیندا شوخلوق محلی تعصب
تأثیری نین آلتیندا و میچکی اردمیندن آیرماق اوچون و بوکی گنج لر
بعضا میچگی "مئی ایچک" معنی ائدر میشلر، بوشعری سؤیله ییب دیر:

مئی ایچک دئمگ اولماز

ای اهل ادب میچکه "مئی ایچک" دئمگ اولماز

میشک (بیشک) دیر آدی بیشگی، مئی چکدئمگ اولماز

دردی مین ایملش اردیمینین^۱ آدینی بوشلا
 میچک آدینی دیلده مگر تک دئمک اولماز؟
 میچک ادبین کانی، هنرکانی مراغسی^۲
 سرسزی وزیباشی سنگک^۳ دئمک اولماز
 تورک لر هره سی نابغه، عصر وزماندیر
 ای فارس زبان، تورک لره... دئمک اولماز
 انساندا گرهک اصل اول، اصلی ایتیردیر
 هر بزپالاسا، ترمه و اورمک دئمک اولماز
 خانلاردا گرهک خانلیق اول، بیگده ده بیگلک
 هرچولده گزه ن دونقوزا نابگ^۴ دئمک اولماز
 خلقین ائوینه بوینو اوزون بوینون اوزاتما
 هر بوینو اوزون قوش اول، اوردک دئمک اولماز
 هرکیمسه سوزون حق سولهیه بورکو دلیکدیر
 البته کی، حق آجی اولور رک دئمک اولماز
 شاعر دیلیوی ساخلا، هجا سویلمه "صابر"
 پیس دئوره دی حق سوزلری اینک دئمک اولماز
 صابر حقوق بشره نه یا خشی بویور و بدور ! ؟
 ﴿حقوق بشر﴾
 این چه جنگی است که ویرانگر هر بوم و براست ؟
 هر طرف، مینگری فتنه و خوف و خطر است
 این چه ظلمی است که در غرب و جنوب ایران
 خانه و خانقه و مزرعه زیر و زبر است
 این چه قانون و حقوق بشری هست کزو
 خون مظلوم بسر پنجه ظالم هدر است
 این حقوق بشری را که از او نام برند
 قصه بی ثمر و گفته از بد بتر است

-
- (۱) میچکه یا پیشیق بیر بئویوک کندین آدی دیر .
 (۲) مراغه یا مرغی میچک یا خینلیقیندا بیر کند دیر کی، تلیمخان اورالی دیر
 (۳) سنگک مرغی و ستونده بیر کند دیر کی، عاشیق رضعلی اورالی دیر .
 (۴) دونقوزانا بیر جور حشره دیر کی، عرب دیلینده اونا جعل دیر لر .

این حقوق بشری را که دهد آمریکا
 سازمان مللش نیز بدان مفتخر است
 قصه جنگل و شیر است و جهانخواری و ظلم
 که از آن قدرت هر ضد بشر بهره‌ور است
 آدمی خلق شد آزاده و از روز ازل
 از ابر قدرت و طاغوت و ستم منزجر است
 در جهان موهبتی بهتر از آزادی نیست
 که از او گلشن هستی همه‌بی برگ و براست
 کسب آزادی و آزادگی و استقلال
 حق هر طایفه و ملت و نوع بشر است
 هیچکس را نبود برتری از قدرت و مال
 حق تبعیض نژادی سخن بی اثر است
 حق اندیشه و تحقیق و نگهداری دین
 بس گرانقدر و گرامی چو حقوق دیگر است
 بردگی در خور حیثیت انسانی نیست
 کاین نموداری از اندیشه عصر حجر است

آقای آقا جانی بیرا نقلابی شاعر دیر، شهیده راجع نه‌گوزه‌ل بویور ویدور :
 ای مظهر شرافت انسان اولان شهید * حق جبهه‌سینده قانینه غلطان اولان شهید
 ای مکتب حسینی‌جهانه تانیتدیران * ای شهت خمینینه قربان اولان شهید
 ای حافظ نوامس اسلام و مملکت * ای افتخار پرچم ایران اولان شهید
 اسلام یولوندا شوق ایله جانانه حان وئره‌ن
 ای پیاره-پاره پیکری آلقان اولان شهید
 بومکتبین شهادتی وار، یوخا سارتنی * ای گون کیمی افقده درخشان اولان شهید
 لاتحسبن کلمه‌سی نین شرح کاملی * شان نزول آیه، قرآن اولان شهید
 سن سولماسان اگرچه سولار گلشنین گول-و
 ای لاله اوز صفای گلستان اولان شهید
 چوخ بیرگوزه‌ل آدابله سنی یاد ائله، قلم
 ای افتخار دفتر و دیوان اولان شهید
 سن زنده سن خدایه قونا قسان محققا * ای میزبان قادر سبحان اولان شهید
 ای کربلا شهیدینه لبیک سولیه یسن * ای باشدا شوق پیرجماران اولان شهید
 تکبیرایله هجوم ائله ییب دشمن اولدورن
 دشمن گوزونه شعله‌سی پیکان اولان شهید

احسن سنه گۆزه ل آدیوا ، حق مرا میوا * سنسن گۆزه لحماسه دورانا ولان شهید
 لایق نه دیر قلم چکه نظمه مقامیوی؟ * ای حق یولوندا لایق احسانا ولان شهید
 نظم و بیان "صابر" اوچون وزن و قافیه ،
 شعر و شماره مطلع و عنوانا ولان شهید

یا شاسین نهضتیمیز شاعرین تورکی دیلینده محکم شعرلریندن دیر :

یا شاسین نهضتیمیز

تا که دنیا ده صفا واریا شاسین نهضتیمیز ———
 یا شاسین نهضتیمیز ، مذهبیمیز ، مکتبیمیز
 بیزه واجیدی شجاعتله ائده ک دفع جفا
 کی جفا دشمنی دیر غیرتیمیز ، همتیمیز

هرگز ایجاب ائله مه ز ذلتی شخصیتیمیز

قویما ز آسوده تجا وزچی نی ایران بالاسی
 اولماقی عار دن افضل بیلرایمان بالاسی
 ضد کفر اولماقا مسئولد و قرآن بالاسی
 بو جهتدندی بیزیم خصم ایله ضدیتیمیز

هرگز ایجاب ائله مه ز ذلتی شخصیتیمیز

بیز جهاد ائیلیریک اما نه تک ایرانه گۆره
 بلکه هر لحظه ده مظلوم اولان انسانه گۆره
 عدل و آزادی اوچون مکتب و میزانه گۆره
 اصلدن پاک و منزه دی بیزیم نیتیمیز

هرگز ایجاب ائله مه ز ذلتی شخصیتیمیز

تؤکریک دوشمن اوچون گولله لری مثل بولود
 گئجه لر بیز ائدیریک صدق و صفا ایله سجود
 سیندیرار قدینی خصمین بوقیام و بو قعود
 باغلبدیر حقه بیزیم قدرتیمیز ، قوتیمیز

هرگز ایجاب ائله مه ز ذلتی شخصیتیمیز

ووروشوب حقیمیزی دوشمن الیندن آلاریق
 یا شهادت تا پاریق یا شرف ایله قالاریق
 شرق و غربین کؤکونه رخنه سالیب اودسالاریق
 یا راشیر عشقیمیزه ، حشمتیمیز ، شوکتیمیز

هرگز ایجاب ائله مه ز ذلتی شخصیتیمیز

وطنین گولونو غم - فصدن آزاد ائده ریک
 خوارا قدیبد دوشمنینی دوستلارینی شادا ائده ریک
 چالیشیب ایرانی باشدان باشا آباد ائده ریک
 عزیز ایرانندی بو دونیاده بیزیم جنتیمیز
 هرگز ایجاب ائله مهر ز دلتی شخصیتیمیز
 یئر اوزونده یارانیب دیر بشر الله خلف
 کی بیزه اوج و کمال ملکوتی دی هدف
 یاشاسین شاعر مکتب یاشاسین عز و شرف
 گرهک انسانلیقا عزت و شرفه بو وحدتیمیز
 هرگز ایجاب ائله مهر ز دلتی شخصیتیمیز

*** ** *

آقای محمود آقا جانی نین خطیندن نمونه گؤسترمگ اوچون اونون
 ال یازما دیوانی نین اولینده یازیلان (بسم الله الرحمن الرحیم) و
 (فالله خیر حافظا وهوارحم الراحمین) و (الله جل جلاله) و (محمد
 صلی الله علیه وآله وسلم) و (حسنین علیهم السلام) و (الزهرا) و (علی)
 و (فاطمه) تابلوو چوخ گؤرمه لی دیر :

آخیردا خوشخط شاعریمیزدن نمونه لر گتیریریک :

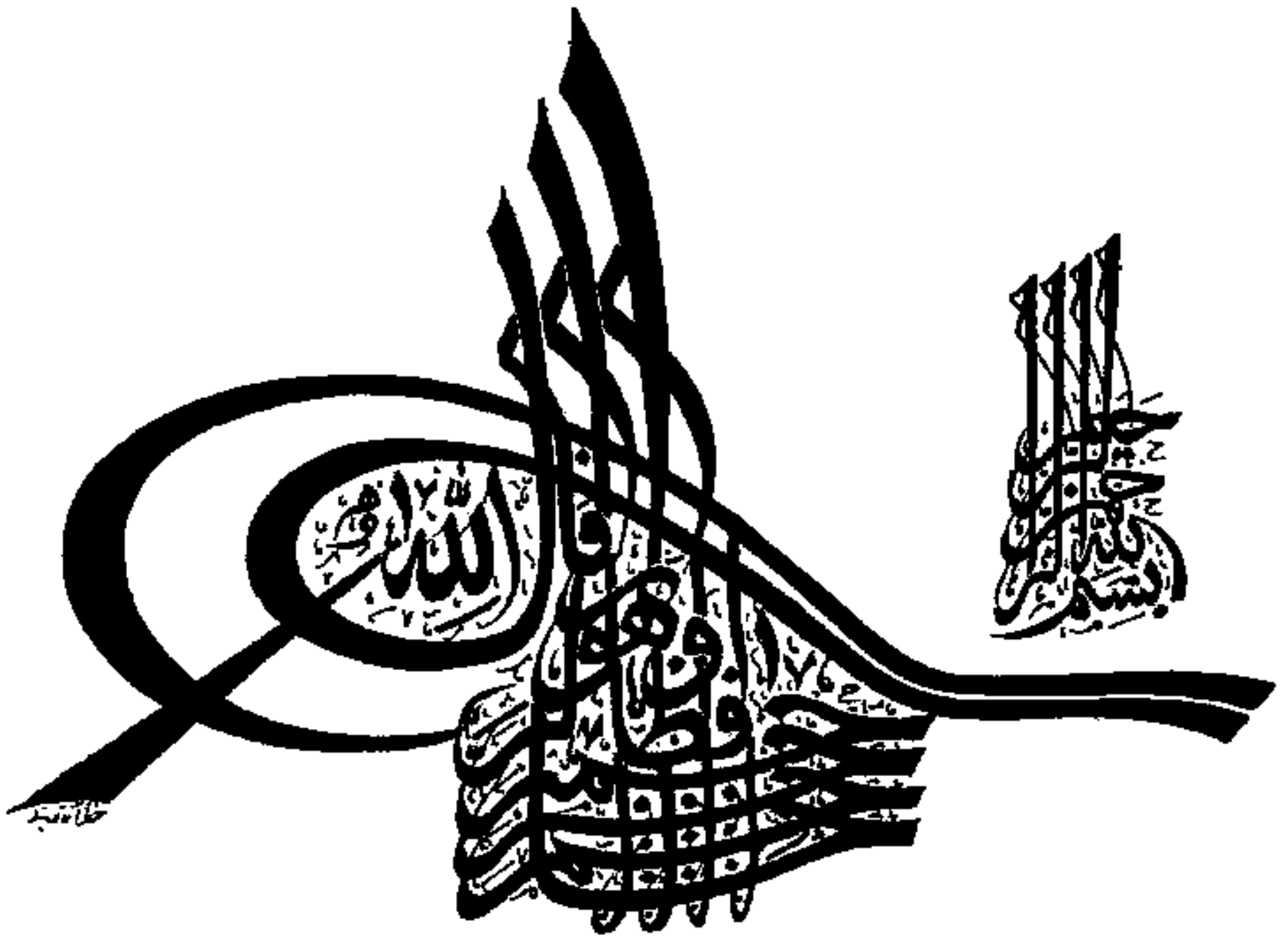
کشتی شکسته عنوانیند اشعرا قای صابوین شکسته خطیند و نقاشی قیند ان بیر نمونه دیر :

کشتی



همیشه بود در جانشینش ماه
در چاره گر کند اینر شکسته ماه
گر کند رید کشتی شکسته ماه
خدا را بخت لاله مار بسته ماه
حیث مردم چشم بخورش بسته ماه

بیشتره ناله دل بسته ماه
نظام غم من در کیم کیمت را بر کیم
ز موج است و ز طوفانر حاد عجب
تو در نیم صبا، از نو بخشید بهار
میان صفحہ گلگون است یکد تو از رخ



وَمِنْ
مِنْ
مِنْ

الله
الله



هو الله تعالى

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
أَنْبِيَاؤُكُمْ أَفْلا تَعْلَمُونَ

الْحَقُّ الْمُبِينُ لِيَكُنْ

مَأْوًى لَكُمْ لِلَّذِينَ هُمْ

أَفْضَلُ مِنْهُمْ وَمِنْكُمْ

هَؤُلَاءِ الْفِتَى فَارْتَبِلَا

فَارْتَبِلَا لِيَكُنْ أَجْمَلُكُمْ

نونا وارخطوط

محمود المصطفى

خبرلر

شعر صنعتی ایران تورکجه ادبیاتیندا - آدلی کتاب چاپدان چیخدی. بو کتاب آقای محمدظهوری طرفیندن یازیلیمیش و ۳۲۵ صفحه دیر. کتاب اوچ قسمتدن عبارتدیر:

۱ - عروض قایده‌لاری: ۸۰ صفحه‌ده

۲ - هجاوزنی: ۶۰ صفحه‌ده

۳ - شعر صنعتی ایران تورکجه ادبیاتیندا ۱۸۴ صفحه‌ده.

کتابا، ۴۰ تومان قیمت قویولوب و جلدینده آقای ظهوری‌دن بوشهر یازیلیمیشدیر:
بیر قورو آغاج تک یولاغایاخین

نیمه تئل کؤکومدن شمه سورونور

یارهاقسیز سودا قلارچیلایق قایغیم

صیوغون اؤنولده مته بورونور

کؤزله بیرم گول چچکلی باهارد

رحمت بولودوندان یاغیش تؤکولسون

آزاد صولارمنه دوغسرو آخاند

حیات جوشسون دبل آچیلین اوز گولسون

اوشاقلاریم اؤزدیلینده یازمینلار

قات - قات ممتلرین کؤکون قازمینلار .

«چرقه‌ای در نهایت شب» آدلی شعر مجموعه‌سی چاپدان چیخدی بومجموعه آقای میراسماعیل جباری نژاد (م. آدلی) طرفیندن قوشولموش شعرلرین چوخوقارسجارباغی و دوبیتی‌دن عبارت‌دیر مجموعه‌نین سونوندا بیونشجه تورکجه شعرده واردیر، کتاب تیریزده چاپ صفا طرفیندن چاپ و یاییملانمیشدیر.

یوخسول‌لار نغمه‌سی شعر مجموعه‌سی‌نین ایکینجی جلدی چاپ دان چیخدی. بو مجموعه آقای هلاصعلی آنری طرفیندن یازیلیمیش و آقای یحی‌شیدادا اوناییب مقدمه یازمیشدیر. کتاب تیریزده چاپ صفا طرفیندن چاپ و یاییملانمیشدیر.